

در جریان بررسی کار یکساله سازمان در بهار سال ۵۲ بعد از مشاهده یک سری نارسائیها و کمبودهایی در داخل تشکیلات که مجموعاً امر پیشرفت گروه و تکامل سازمان را در مبارزه علیه دشمن دچار اختلال میکرد مرکزیت سازمان تصمیم گرفت در رابطه فعالتری با کادرهای پائین تر بخصوص کادرهای درجه اولی که امکان رشد بالاتر و احراز مسئولیت بیشتری داشتند قرار گرفته و درین رابطه فعال مهمترین مسائل موجود درین تشکیلاتی و وظائف گوناگون در مرحله دشوار فعلی را به بحث بگذارد.

درین بررسی نارسائیها و کمبودهایی که عمدتاً متعلقه میشد عبارت بودند از:

۱- کمبود کادرهای با تجربه و بخصوص کادرهای سیاسی که در جریان حیات تشکیلاتی خود توانسته باشند به درک نسبتاً مناسب و عینی تری از مسائل و مشکلات سازمانی رسیده و مقدّمات قادر باشند بطور عینی تر و بخصوص مسئول تری با ایمن مسائل برخورد کنند.

این کادرها در واقع بزرگترین عامل اجرایی تصمیمات سازمانی و مسئولین درجه اول آن بشمار میرفتند که میتوانند با برخورد فعال و مسئول خود با مسائل و مشکلات سازمانی از یکطرف تصمیمات مرکزیت را قایل اجرا سازند و از طرف دیگر با انتقادات و نظرات سازنده خود به کادرهای تصمیم گیرنده کمک کنند تا با درک هر چه کاملتر اصلی ترین نیازهای مبارزه و تشکیلات درستی و دقیق ترین رعینودها و تصمیمات خود را ارائه دهند.

۲- پائین بودن سطح آموزش سیاسی و ایدئولوژیک کادرها توجه یک جانبه به امر نظامی بعد از شهریور ۵۰ که خود عکس العمل اشتباهات قبل از شهریور بود (مراجعه کنید به تحلیل اخیر سازمان) سازمان را از پرداختن به امر مهم تعلیمات ایدئولوژیک و سیاسی کادرها غافل ساخت.

این غفلت نه تنها باعث درجا زدن و عقب ماندگی تفکر سیاسی کادرها و متعین نبودن نزول سطح آموزش سیاسی و ایدئولوژیک سازمان شد بلکه بدلیل عدم وجود یک جریان هدایت شده و منظم تعلیمات، امر تصحیح شیوه غلط کار در گذشته و نقطه نظرهای انحرافی موجود در سازمان که (در تحلیلهای انتقادی از سازمان بعد

۱- مراد ما در اینجا از برخورد مسئول ترک غیر از شایستگی و آمادگی بالقوه سیاسی برای احراز و کسب مسئولیت همچنین آمادگی و صلاحیت اخلاقی یعنی داشتن احساس مسئولیت بیشتر نسبت به مشکلات و ظرفیت کاملتر برای روبرو شدن با آنها میباشد.

از ضربه اول شهرپور (بطور تئوریک مشخص شده بود نیز همچنان بتعمیق افتاد .
مانع دیگری که همواره بعد از ضربه سالهای ۵۰ در مقابل تصمیمات اجرائی
قرار داشت مسئله تعلیمات سیاسی کادرها نیز بشدت با این مانع برخورد میکرد
همان کمبود عناصر اجرائی با تجربه (حتی بطور نسبی) و خلاصه انسانی بود که
بعد از دستگیری و شهادت بسیاری از کادرهای فعال و با تجربه سازمان هرگز
نتوانست جبران شود . البته روشن بود که جبران چنین ضرباتی بهیچوجه نمی
توانست کار مدت کوتاهی باشد چرا که تجربه خاص ما در طول شش سال آموزش
و کار کمترین تشکیلاتی فراوان پروسه طولانی رشد و تکامل سیاسی
تشکیلاتی انسان را در داخل تشکیلات بهما نشان داده بود .

بدین ترتیب مشکلات متعدد ما با رشته های گوناگونی بهم پیوند میخورد . از
یکطرف سازمان شدیداً با کمبود کادر با تجربه مواجه بود و از طرف دیگر پاسخ
نیاز شدید ما در پرداختن به کار آموزش درون تشکیلاتی موکول به حل مسأله
کادرها در سازمان بود .

۳- سومین مشکل اساسی ما عدم جمع بندی لازم تجربیات - عدم ارتقاء سطح
پراتیک سازمانی تا حد تئوری راهنما و عدم انتقال این تجربیات در سطح تشکیلاتی
بود .

روشن بود که ما در طی بیش از هشت سال عبور از میان انبوهی از مشکلات
سیاسی و تشکیلاتی توانسته بودیم بالقوه (۱) به کسب تجربیات بسیار با ارزشی
دست یابیم بخصوص برخورد رویاروی ما با دشمن و عبور از دوره سخت عمل در دو
سال اخیر آموزشهای نوین ارزنده ای برای ما در برداشت این تجربیات سا
بدست نیامده بودند بنابراین جمع بندی و انتقال آن در سطح سازمان و جنبش
از وظائف اساسی ما قرار میگرفت .

مسئله دیگری که پرداختن به چنین امری را ضروری تر میساخت کلاً بررسی
تغییر و تحولاتی بود که در جبهه ما و دشمن جنبش و ضد جنبش در مدت
سال طرح و اجرای استراتژی مبارزه مسلحانه رخ داده بود . لزوم تکامل تئوری و
تاکتیک مبارزه و روشن کردن برخی ابهامات موجود استراتژیک جهت مقابله با پیچیدگی
روز افزون شرایط پرداختن به امر بررسی و تحلیل این تحولات و جمع بندی تجربیات

۱- از این جهت میگوئیم " کسب بالقوه این تجربیات که هنوز نتوانسته بودیم اولاً
آنها را تا سرحد تئوری راهنما ارتقا دهیم و ثانیاً بصورت قوانین و الزامات سازمانی
آنها را در سطح سازمان باجرا آوریم .

گذشته را باز هم بیشتر روشنتر میساخت.

این سه مسئله، ~~از جمله مشکلات~~ مسئله پائین بودن سطح آموزش سپاه
ایدئولوژیک اعضا و بخصوص لزوم مبارزه با نقطه نظرهای نادرست و شیوه هدایت کار موجود در تشکیلات و بالاخره مسئله کمبود کادرهای با تجربه اساسی
مشکلات درون تشکیلاتی ما را ~~توضیح~~ میدادند. بدین منظور اقدامات ذیل از طرف
مرکزیت سازمان صورت گرفت.

۱- انتقادی نیمه تحلیلی از اوضاع و شرایط یکسال و نیم گذشته سازمان یعنی
از شهریور ۵۵ به بعد بعمل آمد. درین بررسی بیشتر سعی بر آن بود که بازگر
وقایع و طرح مسائل و تصمیماتی که سازمان را درین مدت بخود مشغول کرده بود
رفقا در معرض عده جریانات داخل سازمان قرار گیرند. بدینجهت تحلیل و نتیجه
گیری عمیقتر کامل این بحث موکول به آگاهی این رفقا از مسائل گذشته و جمع بندی
عمومی از موارد و نمونه ها در جریان بحث ها میشد. بدینجهت حتی امکان
تحلیل و نتیجه گیری خودداری شده بود. این بررسی بخوبی نشان میداد که مرکزیت
قدیم سازمان صادقانه و با صراحت کامل مسئولیت اساسی اشکالات و نواقص موجود
را پذیرفته و بدین ترتیب زمینه مساعدی برای تحلیل عینی و واقع بینانه ای
از شرایط گذشته سازمان فراهم کرده است.

۲- جمع های جدیدی مرکب از رفقای مسئول و کادرهای درجه اولی که بلافاصله
بعد از مرکزیت سازمان قرار داشتند برای بررسی مسائل انتقادی گذشته و بحث
در باره مرحله فعلی جنبش و مسائل و مشکلات موجود و وظائف عاجل سازمان تشکیل
شد.

تشکیل این جمع ها فرصت مناسبی بود که عده بیشتری از رفقای مسئول اولاً
مستقیماً در جریان تحلیل انتقادی گذشته سازمان قرار گرفته و با تبادل نظر
ارائه نمونه ها در عینی تر کردن و غنی نمودن بیشتر این بررسی بکوشید که
ثانیاً این رفقا امکان مییافتند که با آشنائی با پیچیدگیهای کار تشکیلاتی و عوامل
و جوانب متضاد و گاه متناقضی که تصمیم گیریها و پیشرفت کارها اغلب بان مرتب
میشود و بخصوص شرکت مستقیم در تصمیم گیریها دید خود را عینی کرد و با یک
بردن این رهنمود ها در مسئولیتهای اجرایی خود سطح کارائی و قابلیت سپاه
و تشکیلاتی خود را بالا برند.

بنظر ما تحلیل مقدماتی از گذشته سازمان و تشکیل جمع های جدید
و تصمیم دو اقدام لازمی بودند که زمینه مساعد طرح و حل مسائل اصلی
فراهم میساختند.

طی سه ماه فعالیت این جمع ها (این جمع ها در خرداد ماه تشکیل شدند ولی عملاً کار فعال آنها از اوائل تیر ماه آغاز شد) رفتار در معرض عمده مسائل و مشکلات سازمانی قرار گرفتند . مرکزیت سازمان با تحلیل عیوب و نواقص گذشته با انتقادی که از خود بعمل آورد و سهم اساسی را در این اشتباهات و نواقص بعهدہ گرفتند مقاله تحلیل سازمان و بحث های تکمیلی آن (ضعف های مربوط به فرد و سیستم بطور جامعی روشن شدند . نمونه ها و نمود های متعددی جمع آوری گردید تا در تکمیل و جمع بندی تحلیل گذشته بکار گرفته شود (این کار فعلاً در جریان است) درین میان رفتار شرکت کننده در بحث در معرض اساسی ترین ضعف ها و نواقص سازمان قرار گرفته و مسائل و مشکلات عمده کار برای نشان مطرح شد . و با ارائه تحلیل مختصری از شرایط موجود چشم انداز کار آینده بصورت کلی و آموزش درون تشکیلاتی ^{بمعدن} وظیفه اصلی ما در مرحله فعلی مورد توجه قرار داده شد و درخواست گردید که با توجه به نقاط ضعف موجود جنبش در گذشته و مواضع استراتژیک ما و دشمن نسبت به درک و اجرا و ارتقا و تکامل این هدف برخورد فعال و کاملاً جدی بعمل آید .

خطوط برجسته این تحلیل تحت سه عنوان قابل بررسی بود که ما اکنون بطور خلاصه بآنها اشاره میکنیم .
الف - ضرورت و لزوم آموزش و کار درون تشکیلاتی بعنوان اصلی ترین وظیفه موجود درین مرحله

بررسی نتایج تجربیات ما از مبارزات مسلحانه سالهای اخیر نشان میدهد که تضاد اصلی ما درین مرحله عبارتست از تضاد بین عدم انسجام و از هم گسیختگی تشکیلاتی سازمان جنبش از یکطرف و مقابله قدرت روز افزون و پیچیدگی روزبترزاید سازمان درونی بورژوازی از طرف دیگر . درست است که جنبش مسلحانه بدست آورد های عظیمی در جهت آگاهی خلق و تبلیغ مشی مسلحانه بعنوان تنها راه مقابله با رژیم نائل آمده است تضاد های رژیم و خلق را شدت بخشیده و منجر برشده مبارزات خود بخودی و پیدایش گروه های جدیدی از قشر های مبارز گردیده است ولی در عین حال ضربات سهمگینی را نیز تحمل کرده است .
بررسی اثرات استراتژیک (۱) و تاکتیکی ضربات سالها ی ۴۹ - ۵۱ که منجر

۱ - منظور ما از اثرات استراتژیک بخصوص اثرات دراز مدت این ضربات بر روی مبارزه مسلحانه در مرحله اول جنگ شهری یعنی ~~تأسیسات~~ تثبیت سازمان چریکی پیشنهاد میشود والا مسلم است که از نظر خط مشی کلی مبارزه چنین ضرباتی ~~بسیار~~ ^{بسیار} بین ضعف تاکتیکی نیروها و جنبش در مقابل نیروهای دشمن باشد .
تأسیسات

۸
به ناهودی بخش عظیمی از فعالترین عناصر سازمانهای چریکی پیشتازو بسیاری از گروهها و ^{مجموعه} محظوظهای سیاسی موجود شد بخوبی دلائل این سعد رونی و از هم گسیختگی تشکیلاتی سازمان جنبش را نشان میدهد.

استراتژی عمل مسلحانه که ظلیعه نویی در جنبش انقلابی ایران بود در هم شکست ها و ضربات متعدد تاکتیکی انی (جنبش سیاهگل - ضربات شهری سالهای مذکور) در پرده ابهامات و مشکلات مرحله ای فرو افتاد .

گروهها و محافل سیاسی روشنفکری و نیمه روشنفکری که بدنیال چنین حرکتی بسیج شده بودند بدلیل عدم قدرت جذب سازمانهای پیشتاز و عدم وجود رهنمود های سیاسی و استراتژیک لازم برای ادامه کار و بقای گروه یا بدام پلیس ~~شهری~~ ^{راستی} خورده کارهای سیاسی - نظامی افتادند (۱) و یا با اتخاذ موضع مردد و یا حتی مخالف به بی علی و توجیه کاری کشانده شدند . بدین ترتیب جریانات اپورتونیستی راحت که با شروع عمل مسلحانه پیشتاز یگانه فروکش کرده بود دوباره شروع به رشد کردند . توجه به سرکوب و ناهودی بسیاری از محظوظها و گروههایی که تحت تاثیر جریانات شک گرفته بودند بدون اینکه توانسته باشند در رابطه فعالی با سازمانهای پیشتاز قرار گیرند (بعلت ضعف سازمانهای پیشتاز) نمونه بسیار مشخصی از ضعف سیاسی ما را در مقابل ~~بلدان~~ ^{بلدان} قرار میدهد . در واقع مطابق انتظارات ما از مرحله اول تثبیت این گروهها که نتیجه و حاصل مستقیم عمل مسلحانه پیشتاز بودند میبایست اولاً صرف تغذیه سازمان پیشتاز و جبران کننده ضربات متحمل شده از طرف دشمن میشدند ثانیاً بدلیل آنکه رابطه نزدیکی با اقتدار زحمتکش شهری داشتند (ترکیب طبقاتی این گروهها ^{بزرگ} از جوانان آگاه و پیشرو پرولتاریای شهری - خرد بورژوازی شهری - دانش آموزان و نیمه روشنفکران شهری) میتوانستند محصل و سرپل نفوذی سازمان پیشتاز را در میان این طبقات بوجود آورند . در حالیکه با سرکوب و ناهودی این گروهها عملاً جنبش چریکی در معرض بزرگترین خطر انزوی سیاسی (جدائی از منابع تغذیه بهترین محصل توده های خود) قرار میگرفت .

بدین ترتیب هجوم سیاسی و تبلیغی رژیم بعد از این ضربات بخوبی میتوانست تثبیت سیاسی جنبش مسلحانه را مواجه با مشکلات و خطرات جدی نماید . (۲)

- ۱- مثالهای متعددی از گروههای لورفته موجود میتوان عنوان کرد . گروههایی نظیر ^(۱۵) - نهاوندیها - گروه همدانیها و گروههای بی نام و نشان متعددی که حتی با داشتن علیات نظامی بکلی توسط پلیس سرکوب شده اند ازین قیطعاند .
- ۲- مراجعه کنید به تحلیل " اعدام ها و کینز " و برنامه های سیاسی تبلیغی رژیم .

اما آیا مبنای اساسی مشکلات - خطرات - ضعف و شکست های مانته
 در قدرت ^{روز} ~~روز~~ و تهاجم سازمان یافته دشمن نهفته است؟ جواب منفی است
 بررسی علل و ریشه های ضعف ها و شکست های گذشته هر تحلیل های
 مشخص موجود بخوبی نشان میدهند که این ریشه ها و علل را باید در نواقص
 و نارسائیهام ضعف های درونی سازمان جنبش (یا تشکک های سیاسی موجود)
 جستجو کرد. قدرت - تجربه و پیچیدگی سازمان درونی دشمن تنها باعتبار
 ضعف های درونی ماضی و واقع میشوند. بهمین دلیل است که امروزه امر تثبیت
 سازمان چریکی پیشتاز نه تنها بعنوان يك ضرورت استراتژیک در مرحله نخست
 جنگ شهری، راهنمای کلی عمل سیاسی نظامی تبلیغاتی ما را معین میسازد -
 بلکه همچنین بدلیل شرایط ویژه ای که در آن بسر میبریم، شرایط نامساعدی
 از ضعف تشکیلاتی و انزوای سیاسی سازمان مبارز و متقابلا قدرت روز افزون دشمن،
 معنای خاصی بخود میگیرد. این معنای خاص تنها با توجه عمیق به این تضاد
 بعنوان اصلیت تضاد موجود یعنی تضاد بین پیچیدگی و سازمان یافتگی
 روز افزون دشمن و متقابلا ضعف و از هم گسیختگی درونی سازمانهای مبارز قابل
درك است. البته برای ما روشن است که حل این تضاد در کل و در نهایت تنها
 با شرکت فعال توده های زحمتکش مردم در انقلاب امکان پذیر خواهد بود. اما
 در شرایطی از ضعف سازمانی مبارز پشاهنگ (و در عین حال ضرورت وجود
 چنین پشاهنگی "۱") ست گیری برای حل چنین تضاد عمده ای چگونه خواهد
 بود؟

در پاسخ بدین سوال است که به ضروری ترین - اساسی ترین و در عین
 حال پقد مانی ترین شرط بقا و رشد يك جنبش آگاهانه انقلابی یعنی مساله تشکیلات
 - مساله وحدت و انسجام سازمانی دست میایبیم. امروزه تنها با پرداختن به
 انسجام درونی سازمان چریکی پیشتاز و ترمیم گسیختگی های شدید موجود در آنها
 است که میتوان بعنوان يك شوط مقدماتی اما لازم، مبارزه پشاهنگ را به سمت تودها
 برد - مبارزات اقتصادی آنها را تا سطح آرمانهای سیاسی حول محور سلطانه
 سازمان داد و آن نیروی عظیم در بند کشیده شده مبارزه طبقاتی ^{را} یافته در
 عین جامعه را آزاد ساخت

بدین جهت هر کوشش اساسی برای حل مساله نهایی انقلاب یعنی در هم کوبیدن
^{باز} ماشین سیاسی - نظامی بورژوازی به تامین انسجام و قدرت تشکیلاتی

✓
امریز سازمانهای پیشتاز وابسته است.

اگر در ماههای بحرانی قبل از شهریور در بحبوحه اوج گیری تضادهای درونی (۱) هنوز هم انسجام تشکیلاتی و وحدت سیاسی ما حفظ میشود بدلیل داشتن پشتوانه محکم تجربی در گذشته و سیاست صحیح و درستی است که رهبری سازمان با درایت خاص خود بعد از سالهای پراهمام ۴۲ و طی چهار سال کار مستقیم تشکیلاتی (سالهای ۴۴ تا ۴۸) توانسته است آغاز کند (۲) و اگر عمل نظامی مرهم التیام بخشی بود که زخم ضربات متلاشی کننده شهریور را موقتا التیام میبخشید و با حفظ انسجام موجود به سازمان امکان بقا و رشد میبخشید (۳) این بار در شرایطی از ضعف تاکتیکی نیروهای جنبش در مقابل دشمن که در شرایطی از اوج گیری تضادهای درونی آن هرگونه عدم توجه به مسائل درون سازمانی هرگونه توجه غیر فعال و غیر اصولی به امر آموزش به امر وحدت سیاسی - تشکیلاتی و ایدئولوژیک در داخل سازمان کافی است ما را با بزرگترین خطر تلاشی و نابودی مقابل سازد.

ما دیگر نمیتوانیم قبول کنیم و تجربه نیز مویذ آنست که سابقه و سیاست درست ما در گذشته و اتکاء به آن بدون پرداختن به استحکام سازمانی و تصحیح مواضع خود در هر مرحله بخصوص مرحله فعلی نمیتواند همچنان ضامن صحت عمل ما وحدت و انسجام تشکیلاتی ما در آینده شود.

دیگر قابل قبول نیست که بدون حل قاطع مسئله تشکیلاتی بدون حل مسئله استراتژی و تاکتیک مرحله ای عمل نظامی را پذیرا شویم. نه میتوان و نه میبایست انسجام تشکیلاتی و خط مشی سیاسی ما تابعی از عمل نظامی باشد بلکه دقیقاً برین مرحله لازمست عمل نظامی در خدمت نیازهای درون تشکیلات و خط مشی

۱- جریانات انتقادی و تضادهای قبل از شهریور شفاها بحث شود. بعداً در تحلیل کامل سازمان موارد این مسئله ~~کلیلاً~~ و نتایج آن کاملاً روشن خواهد شد.

۲- ازین جهت روی سیاست صحیح رهبری طی سالهای ۴۸-۴۹ تکیه میکنیم که در واقع اساس اشکالات و انحرافات سیاسی و تشکیلاتی ما بعد از سال ۴۸ آغاز شد در حالی که خطوط اصلی استراتژی مبارزه مسلحانه روشن شده بود و تدارک برای عمل از نظر تشویش کمترین و وظیفه مرحله ای در دستور قرار گرفته بود ولی عملاً بنا به دلایلی که فعلاً حوصله بحث آن نیست این کار ^{بسیار} پرداختن به ^{در کارهای} در زمره وظائف فرعی قرار گرفت.

عملیاتی تابعی از خط مشی سیاسی و درون تشکیلاتی ما باشد (۱) .
 مقالات و نظرات دیگری که از قسمتهای مختلف سازمان میرسید همگی دلالت بر
 صحت این نظر داشتند . مثلا طرح اعدام هاوکنیز مستشار نظامی آمریکا در ایران
 اگر چه با موفقیت کامل نظامی روبرو شد ولی بررسی نتایج سیاسی آن به خوبی نشان
 میداد که مطابقت کاملی با نیازهای استراتژیک مرحله فعلی سازمان نداشته است .
 اگر چه درین تحلیل عمدتا به مواضع سیاسی - تبلیغاتی و نظامی دشمن و برنامه
 های استراتژیک او در مقابله با نیروهای انقلابی مسلح موجود اشاره شده بود
 اما در عین حال ناظر به لزوم همان مسائلی بود که امروز تحت عنوان ضرورت کار
 و آموزش درون تشکیلاتی مورد بحث قرار میدهم . (۲)

۱- درباره این مسئله باز هم بیشتر فکر کرده و در مورد زیر را پاسخ دهید .

- الف - خط مشی عملیاتی ما چگونه میتواند تابعی از اهدافی درون تشکیلاتی
 ما باشد و این عملیات چه خصوصیتی از نظر سیاسی و تشکیلاتی خواهند داشت؟
 ب - درین مرحله چه نوع عملیاتی از نظر نظامی در دستور کار قرار میگیرند؟
 ۲- بطور کلی نتایج مشخصی که این تحلیل در مقابل ما قرار میدهد عبارت بودند از -
 الف - دشمن تا حدودی دارای دید استراتژیک است و برای مقابله با نیروهای
 جنبش در زمینه های مختلف سیاسی - نظامی - تبلیغاتی و پلیسی برنامه های دراز
 مدت و حساب شده ای طرح کرده است . درک این امر به ما می آموزد که بهای لازم تاکنیم
 کلی را به نیروهای دشمن داده و از هرگونه ساده اندیشی و خوش خیالی اجتناب
 ورزیم .

ب - بطور کلی و بدون آنکه اجزا و جوانب آنها را روشن نمائیم ضرورت طرح یک نقشه
 استراتژیک تکامل تئوری و تاکتیک انقلابی را بر اساس شناخت ما از اوضاع جدید دشمن
 و خودمان و تکیه بر تجربیات و درسهای خونین گذشته استوار باشد به شدت مورد
 توجه قرار دادیم . این امر بخصوص در رابطه با تحولات جدیدی که در شرایط
 اجتماعی - اقتصادی ایران پدید آمده بیش از پیش قابل توجه است . شکافین بیشتر
 این مسئله و روشن کردن خطوط اصلی تحولات جدیدی که سیاسی ما و دشمن را در دو
 جبهه متقابل در مدت کوتاه چند سال اخیر (سالهای ۴۸ به بعد) دچار دگرگونی
 عمده ای بنیادی کرده است به حتماً بحث مستقیم منتهی است
 که آنرا به مقاله دیگری موکول میکنم .

ما در اینجا با دعوت عمومی گادر عشا به بازگشت بدرون و طرح مسئله تربیت
 گادرهای استراتژ - فرماندهان سیاسی - نظامی که بتوانند قوانین جنگ را در خود
 جنگ و قوانین مبارزه را در جریان مبارزه و قوانین سیاست را در عمل سیاسی
 فرا بگیرند (۱) کار درون تشکیلاتی را بمنزله اصلترین وظیفه مرحله فعلی و به
 مشابه اولین قدم لازم برای حل بحران (۲) موجود و از میان برداشتن اینها
 استراتژی (۳) مورد توجه خاص قرار دادیم.

۱- از تحلیل ها و کلیات - - - - -

از درون چنین تجزیه و تحلیلی از اوضاع کنونی و شرایط گذشته است که اینک ضرورت پرداختن به کار آموزش درون تشکیلاتی را بعنوان صحیحترین بزرگ خود در شرایط فعلی از مرحله تثبیت سازمان چریکی پیشتر^۱ پیشنهاد و به مباحثه و تصمیم گیری میگذاریم. بنظر ما این همان حلقه ایست که زنجیر مشکلات اساسی ما شدیدا با آن وابسته است. گرفتن و بخصوص محکم گرفتن چنین حلقه‌ای شرط اولیه گشودن زنجیرها است.

*

*

*

ب - محتوای آموزش

سوالی که بلافاصله مطرح میشود اینست که چنین کار و آموزش* در داخل تشکیلات چه محتوی خواهد داشت و چه هدف مشخصی را بطور خاص تعقیب مینماید؟ (روشن است که بطور عام هدف رسیدن به وحدت و انسجام تشکیلاتی است.) به خصوص اگر قبول داشته باشیم که آموزش و تعلیمات درون تشکیلاتی اساس و بنیان استحکام و انجام هر سازمان انقلابی - سیاسی است. و اگر قبول داشته باشیم که محتوی سیاسی - ایدئولوژیک يك سازمان در رابطه مستقیمی با محتوی آموزش درون تشکیلاتی دارد و دقیقاً انعکاس این آموزش درون تشکیلاتی در سطح جامعه است که هویت سیاسی آن سازمان را مشخص میسازد. بنابراین " مسئله آموزش و محتوی آن " در هر مرحله اهمیت ویژهای پیدا میکند .

ما در اینجا ازین مسئله یعنی " محتوی آموزش " دو موضوع را انتخاب میکنیم اول: بررسی محتوی آموزش در گذشته دوم: نیازهای جدید و محتوی آموزش درین مرحله -

۱ - بررسی محتوی آموزش در گذشته .

بررسی محتوی آموزش در سازمان ما بدون توجه به ویژگی ایدئولوژیکش (۱) که او را از سایر مکاتب انقلابی (۲) این عصر متمایز میکند امکان پذیر نیست. همچنین بررسی این ویژگی نیز بدون در نظر گرفتن سیر و تکامل تفکر اسلامی و رابطه متقابل که بین تفکرات سیاسی انقلابی ریز و اسلام از مشروطه به بعد وجود داشته است همچنان ناقص خواهد بود . درین مقاله نخواهیم توانست این دو نهاده ظاهراً

۲۱ - اصولاً ایدئولوژی حاکم بر فرد یا يك سازمان در تمام حرکات انتخاب هدفها و شیوه ها و ... تاثیر میگذارد . محتوی آموزشی سازمان ما نیز مانند هر سازمان دیگر از ایدئولوژی سازمان شدیدا متأثر بوده است منتهی درینجا مراد اشاره به پذیرش خدا در مقابل سایر مکاتب های انقلابی است که تفسیر صرفاً ماتریالیستی جهان را در اساس تفکر فلسفی خود وارد میکنند .

مستقل و جدا از هم را یعنی تفکر و فرهنگ اسلامی و تفکر سیاسی انقلابی روز را که در واقع دارای پیوندهای عین تاریخی (۱) و اجتماعی هستند و دقیقاً متناسب با رشد نیروهای تولید در سراسر تاریخ عهد و نژاد گاه ارقام شده در یکدیگر پیش رفته اند مورد بحث کامل قرار دهیم (۲). در اینجا فقط به سیر و تکامل این دو جریان بعد از شهریور ۲۰ تا آنجا که مربوط به بحث فعلی ما باشد اشاره بسیار مختصری میکنم.

شکست دیکتاتوری رضاخانی در شهریور بیست که محصول تناقضات درونی جبهه مشفقین و اجبارات سیاسی - نظامی امپریالیسم انگلستان در جریان جنگ بین الملل دوم بود یکباره منجر به آزادی نیروهای خلق شد که سالها در زیر شدیدترین فشارهای دیکتاتوری - پلیسی در بند کشیده شده بودند. متأسفانه این نیروها بدون آنکه امکان تشکّل و تجمع سیاسی مشخص پیدا نمایند تسهلاً از ترس همجنانان خود استعمال شد دیکتاتوری آنها در گرداب خرد گریهای سیاسی بلعیده شد. فعالیت سیاسی عملاً بمعنای تبعیت از جریان خود بخودی بود که صرفاً در شکل انتشار ریزنامه های آتشین مزاج انتقادی شعارهای تند و دور از عمل سیاسی و یا در نهایت شرکت در جمعیت ها و گروههای متعدد و مختلف با اصطلاح سیاسی جلوه گر میشد.

درین زمان ما با سه جریان مبارزاتی که از نظر محتوای ایدئولوژیک و لاجرم ماهیت طبقاتی متفاوت و روز بروز مشهور. تحت مشورت این سه جریان مبارزاتی همان عهد پیش لازم و تبعیت از اشکال ساده و ابتدائی و خود بخودی مبارزه است.

اولین جریان فکری مبارزاتی که منعکس کننده تعالیات و عقاید روشنفکران دانشمند دیده و برخی از مبارزان قدیمی است که در جریان مبارزات گذشته از چیلین تفکر و تاثیر پذیرفته بودند مرکز سیستم است.

ریشه های نفوذ و گسترش مارکسیسم در ایران بعد دوران مبارزات سالهای ۱۰۰۰ روسیه (انقلابات ۱۹۰۱-۱۹۰۵) و نفوذ سوسیال دموکراسی روس در ایران میرسد که اثرات آن در ظهور دموکراتها که آذربایجان را اولین کمونیستهای که بهاری انقلاب مشروطه شتافتند (مانند حیدرخان و حتی برخی از کمونیستهای قفقاز) جلوه گر میشود. بدین ترتیب مارکسیسم که اولین حرکت خود را در ایران نه با پای تشکّل صرفاً سیاسی (حزب یا سازمان مارکسیستی) بلکه با شرکت فعالانه و البته بیشتر فردی کمو

۱- حتی نگاه کوتاهی بتاريخ نشان میدهد که اسلام از قرنهای پیش در قالبهای شرقی گونا گونی چون قرامطه اسماعیلیان و در عالیترین شکست تشیع مبارزات طبقاتی بوده و عسای
۲- سنجشهای شرقی اسلامی در سده های اخیر نمونه بارز تر و بسیار مشخصتری ازین پیونده
ت تاریخی و اجتماعی را نشان میدهند.

نیستند در یک نهضت انقلابی و موکراتیک (خلقی) آغاز کرده بود (مبارزات مشروطه و بلافاصله مبارزات جنگ) ناگهان با دیکتاتوری سیاه رضاخان روبرو شد .

گروه مارکسیستی که بعد ها در جریان حکومت دیکتاتوری به پایمردی مرحوم داکتر ارانی پیوسته آمد (و بنام گروه ۵۳ نفری معروف شد) بیشتر آنرا آنچه که محصول بلافصل تجربیات علمی گذشته باشد یک حرکت روشنفکری جدید بود که چیزی که و نفر از مبارزین قدیم بقیه افراد آنرا گروه روشنفکران جدید دانشگاه دیده تشکیل میدادند . (توجه شود که پیدایش این قشر از روشنفکران دانشگاه دیده که در جریان برخورد با تمدن صنعتی غرباً آموزش دیده بودند یک پدیده جدید در ریاضت روشنفکری جامعه ما که شکلی سنتی و مخصوص بخود داشت بشمار میرفت . هدف و مقصود درونی گروه نیز یعنی از آنچه جنبه سیاسی تشکیلاتی داشته باشد (برعکس سوابق گذشته این تفکر) جنبه تبلیغ ایدئولوژیک و فرهنگی داشت . (۱) انتشار مجله دنیا از سال ۱۳۱۱ (که بیشتر از ۱۲ شماره اجازه چاپ داده نشد و در سال ۱۳۱۲ تعطیل شد .) توسط مرحوم ارانی (و همچنین این اسکندری و بزرگ علوی) زمینه عمده فعالیت گروه را نشان میدهند . بعد از شهریور بیست بقایای گروه ۵۳ نفر که نتوانسته بودند با استفاده از موقعیت مناسب که تصادفهای جدید امپریالیسم آنها بوجود آورده بود از زندان آزاد شوند دست بناسیس حزب توده زدند . تشکیلات تشکک سیاسی مشخص بمعنای نسبتاً علمی آن (که ۴ بعد از شهریور بیست توانست در ایران ایجاد شود حزب توده بود .

مناستانه اساس و بنیان فکری و تجربی تاسیس این حزب بر تجربیات و آرمانهای انقلابی این تفکر که در مبارزات دوران مشروطه در تجربه تشکیل محافلهای مخفی سوسیال دموکراتها و انجمنهای مبارز سوسی در تهران و تبریز و بالاخره در مبارزات جنگ آینده شده بود استوار نبود و بدین ترتیب حزب توده در واقع پیش از آن که محصول بلافصل و تکامل یافته مبارزات این دوره گردد وسیلهای برای اشاعه گرایشات انحرافی روشنفکران خرد بورژوا قرار گرفت .

(۱) مرحوم داکتر ارانی در صحت ۱۶۶ ای قمری در مصحح سه هم : الله و له الع
محمد رضا با این مطلبی که در فکر ما می ماند بر حق می گوید که این سه هم را
محمد رضا می گوید که کل نه در این باب های مقدس حدیثی حدیثی که از هر طرف
مستند است - بعد از آن که هر یک از این - (اشیاء) را از اشیاء می گوید که این را
محمد رضا در این باب مولا آنست - (اشیاء) را از اشیاء می گوید که این را
برای هر یک از این مصلحت یک اثری را در این باب می گوید که این را
و این را مصلحتی است که بهتر می گوید که این را

و وحشت در دل طبقه حاکمه دنبال میکنند . با اینکه این تفکر ادامه منطقی (۱) مبارزات خرد پیروروازی میانه حال شهری در دوران مشروطه و بعد از آن دیکتاتوری محمد ^{شاه} است (مبارزات انجمن های سری تهران و تبریز که اغلب مقاصد سیاسی خود را در شیوه های تروریستی دنبال میکردند مانند تور ناصرالدین شاه) ولی بدلیل تحولات سیاسی دوران دیکتاتوری بیست ساله و ^{در این دوره} تغییر از عمل و تجربه تاریخی خود اولاً فاقد انعطاف و تحرک فکری و سیاسی لازم و حتی معادلات آندوره است (۲)

۱- سابقه این شاخه از تفکر به مبارزات جدید جمال (پان اسلامسم) و بعد مبارزات سازمان یافته شبه تروریستی سالهای ۱۹۰۰ و مقاومت های سیاسی و حتی مسلحانه در دوره استبداد صفیر موند . بعد از دیکتاتوری رضاخان این تفکر بشکل مقاومت ها مبارزات سیاسی یا پارلمانی (مدرس و یارانش) امکان ظهور پیدا می کند که البته به شدت سرکوب میشود . ترور ناموفق مرحوم مدرس در بار اول و بالاخره کشتن او در ترمیدگاه نمونه همین اقدامات سرکوب کننده رژیم دیکتاتوری است .

۲- در واقع دهکاتیسم سالهای ۲۰ تا ۳۰ انعکاس و محصول بلا فصل یک دوره مرکوب و خودکشی در سالهای سیاه دیکتاتوری است که بصورت بیماری سرایت پذیری چو با دنبال فکری و سیاسی موجود را تحت سلطه خود قرار میدهد . دهکاتیسم چپ

حزب توده و دهکاتیسم راست فداثیان اسلام بهترین نمونه سرایت و حاکمیت این بیماری در تفکرات سیاسی آن زمان است . شاید بدترین و فجیع ترین نتایج دیکتاتوری بیست ساله رضاخان این باشد که خلق را با جدا کردن از بزرگترین و غنی ترین میراث فرهنگ انقلابی و تجربه سیاسی و تشکیلاتی در مبارزات مسترگی چون مشروطه خواجه و جنبشهای مسلحانه در آذربایجان (ساجه با خلا) سیاسی ناآشنا و تجربی نمود که میبایست همه چیز را از نو تکرار کند . از نظر تاریخ ما با پدیده های مشابه دیگری که تاثیرات منفی عوامل رونیائی را در زیر بنا دنبال داشته و بر سر (بر) می . مثلاً همانطور که حمله مغول بایران ^(۱) و یا جنگهای تجار گرانه و امپراطوری قنوقالی یعنی امپراطوری عثمانی و ملیتاریسم شعزکو صفوی در قرن ^(۲) و سازده (که البته خود غلظت زیر بنائی داشتند) عوامل رونیائی بودند که رشد نیروهای مولد را در ایران متاخیر انداخته (از نظر فرهنگ نیز گسترش نمود و سوفیستی و تاثیرات آن بر زندگی اجتماع مردم در هر دو این زمانها توجه کنید .) همانطور نیز دیکتاتوری بیست ساله به ^(۳) نوبت خود باعث گردید که با تلقی و تزئین قدرت امپریالیست به قنوق الیزم پیوسته و رو بتلاش قاجار با تبدیل ضعف و تحزیه

ثانیا هیچگونه سازماندهی و نظم تشکیلاتی که مناسب با عدههای سیاسی آن باشد مشاهده نمیشود. بعد ها هسته اصلی این تفکر که با درک غربیتری (۱) سلطه نوین امپریالیستی در سالها ۰۰ همراه بود منجر به جنبش ضد امپریالیستی ۵۰ خرداد گردید. حرکت دیگری که یکسان بعد از آن در تراز منصوص نخست وزیر خائن وقت میبینیم میتوان نشانه عاقلانه از وجود بقایای همان تفکر است (۲) و نبودن از آخرین انحکاسات نظر خارجی و تئورهای سطحی این تفکر دانست. نیروهای که نماینده چنین تفکری بودند (خرد و بورژوازی متوسط پائین و پیشه ور شهری) بدلت نارسایی ایندولوزیک و محدودیت دید طبقاتیشان (که البته با پیچیده ترین انواع دیکتاتوری بورژوازی روبرو شده بودند) علیرغم فشار شدیدی که آنها را بنابودی میکشاند نتوانستند از بن بست های سیاسی تشکیلاتی خود برون آیند .

بدینا تنها عدهای از عناصر روشنفکر این قشر بعد از شکست ۵۰ خرداد فعالیتهای را در اروپا تحت عنوان جبهه ملی سوم ادامه دادند که عده آن برخی تبلیغات و افشاکرهای سیاسی و انتشار مجله ایست بنام خبرنگار — در داخل نیز بجز گروههای پراکنده و محظهای مذهبی نیمه سیاسی از بقایای خرد و بورژوازی مذهبی و بخش کوچکی از روحانیت شرق حرکت دیگری مشاهده نمیشود .
ما تا اینجا بدین اینکه به معنوی و نقطه نظرهای اصولی این سه جریان فکری اشاره بکنیم و حتی بدون آنکه به تاثیر متقابل این سه جریان فکر در طول پانزدهم قرن

از صده قبل — حکومت مرکزی به سیستم متمرکز و قدرتمند سیاسی با تبدیل ارتشهای محلی و قدرتها نظامی منطقه ای به قدرت واحد نظامی و همچنین تبدیل مقابله متفرق ضد انقلابی خوانین به مقابله متمرکز و سرکوب جهت دار امپریالیستی نهضتها از حدت تضاد های رو بانجبار در سیستم موجود گاسته (۳) نمونه مقاومت در برابر قرارداد تنگین و ثوی الدوله (۱۹۱۹) و ضرورت گریز ناپذیر ناپودی ارتجاعی شود الیسم وابسته بتاخیر افتد .

بنیاد

۱- در واقع درک فوری ناشی از تضاد منافع طبقاتی بود که خرد و بورژوازی متوسط بازار و عناصر پیشه ور شهری را در مقابل عمیق ترین ضربات اقتصادی سیاسی و فرهنگی سلطه نوین سرمایه داری وابسته قرار میداد و در قیام بدینها چنین درک غریزی از اوضاع بود (از اینجهت میگوئیم غریزی که ارکان متشکل رهبری کننده موجود نبود) که جنبش ۵۰ خرداد توانست با موضوع گیری ضد امپریالیستی — ضد سلطنتی خرد (علیرغم موضوع گیری و فریبش از حزب ملی در همین سالها) صحیح ترین جهت سیاسی را اتخاذ کند .

مبارزات اجتماعی در این اشارات می‌گردد که بسیار لازم بود - و هست - به
تأثیرات متقابل این جریان‌های فکری اشاره‌هایی می‌کردیم تا لائق تصویر می‌بینیم
موجود اندکی روشنتر شود ولی این مهم را به جای مناسب دیگری می‌گویم .
تنها با نگاه کوتاه و اجمالیه که به جریانات فکری چند ده سال اخیر انداختیم
سه جریان اصلی تفکر را تمایز کردیم . درین تمایز بخصوص توجه ما به سمت آن جریان
فکری که به استنباطات و برداشت‌های جدیدی از اسلام در سالهای ۴۰ منتهی شده
(۱) جلب می‌شود .

همان‌طور که گفتیم شکست دیکتاتور رضاخان در شهرریو بیست شرایط مساعدی
برای رشد نیروهای خلقی از جمله بورژوازی ملی - خرد - بورژوازی بازار و پیشرو
شهری و روشنفکران فراهم کرد . بورژوازی و اقشار بالای بورژوازی تجارتگر که مدتها
در زیر ستم دیکتاتور وابسته با امپریالیسم انگلستان خرد شده بودند اندک اندک
کمر راست کردند و بلافاصله در شرایط مساعد روز مبارزه ضد استعماری ضد فئودالی
خود را شدت بخشیدند . (۲)

ضرورت چنین مبارزه همه جانبه و حیاتی برای این نیروها وقتی با شرایط مقلطم
و متعصب جهانی در زمان جنگ که خود موجب سرعت یافتن تحولات اقتصادی سیاسی
و فرهنگی می‌شد همراه می‌گشت ضرورت تدوین نظریه‌های بنیان‌های فکری و عقیدتی
را بیش از پیش برای آنان مطرح می‌ساخت

بورژوازی ملی و بخصوص اقشار بالای آن بجای هرگونه تابعیت بلافاصله ناسیونالیسم
و شعارهایی ضد استعماری (نفت - آزادگای احزاب و انتخابات . . .) را انتخاب
کردند و با جدا نمودن راه خود بدون اینکه خود را موظف به ایجاد یک جریان
مبارزاتی می‌بینید بدانند توانستند با شرایط مناسب که بوجود آمده بود تمام جریانات
فکری سیاسی و مبارزاتی دیگر را تحت الشعاع خود قرار دهند . (مثلا در جریان

۱ - سید لعل نقی ارزنده و پیشتازی که مهتد سبازرگان در ارائه و تدوین و تمهید این
نظرات داشته است و بدلیل کوششهای سرگرم که در راه پاسخ به چنین ضرورتی
اجتماعی در آن سالها صادقانه انجام داده است بحق می‌توانیم سخن و نشانه این
جریان فکری را مهتد سبازرگان و تفکر او بدانیم . بنابراین می‌باید هرچا صحبت از
نظرات آقای مهتد می‌شود مورد نظر ما همین جریان عروس فکری است .

۲ - بورژوازی ملی درین زمان در مقایسه با خرد - بورژوازی نیروی عمده ای نبود اما
در عرصه ملیت و ذات رو به گسترش و وسعت طلبانه اش شدت و
درجه شد بسیار زیادتری داشت .

انتخابات مجلس شانزدهم ظاهراً باعتبار وساطت و نفوذ کلام کاشانی بود که مرحوم موافقت کرد بنفع معدنی و جبهه ملی فعالیت شود در حالیکه واقعا این جریان قوی حاکم در جامعه بنفع معدنی و جبهه ملی بود که او را مجبور به چنین موضع گیری موافقانه ای میکرد [جالب توجه اینجاست که هنوز هم بقایای فدائیان اسلام مخالفت شدید خود را با معدنی پنهان نمیکند]. بعد از سال ۳۲ بورژوازی ملی که در زمان معدنی بر شد نسبتاً قوی توجیهی رسیده بود ناگهان در زیر فشار سیل سرمایه های آمریکایی خود را در حال غرق شدن دید. خلق قدرت سیاسی (کوئی ۲۸ مرداد) خفایان روز افزون اقتصادی و خلاصه تماجم فرهنگی جدید بناچار سرنوشت او را پس اقتدار دیگر خلقی که اکنون فشار امپریالیستی را بیشتر از پیش احساس میکردند گره زد و بدین ترتیب بخش از بورژوازی ملی که به سازترین درند اند و یا خود در پی سرمایه داران وابسته در نمایندند اجباراً تا سطح تولید خرد کالائی ساقط شدند

— کوششهای دیگر توسط برخی از روشنفکران مذهبی در پاسخ به شلوات و ضرورتی که در مقام آنان وجود داشت انجام میشد خیلی دیر به نتیجه رسید از یک طرف وابستگی شدید خرد بورژوازی به مذهب و سنت مبارزاتش در روشنفکران ایدئولوژی اسلام او را وادار میکرد که مذهب را همچون شمشیر و سپهر (تعمیر و نام) ایدئولوژی که مبارزه زبدهائی او را توجیه میکند بنگار بود و از طرف دیگر بورژوازی وابست تولید سرمایه ای و بیست مناسبات پولی در جامعه که همراه با انعکاس پیشرفتهای عظیم علم و صنعت در ایران بود مسائل جدیدی را در پیش رو قرار میداد که با استنباطات موجود از مذهب سازگار نبود بخصوص نیاز توجیه و تفسیر علمی و قانع پدیده ها که از دو جانب دیگر فشار خود را تحمیل میکرد ملزوم تجدید نظر و احیای تفکر مذهبی را ناگزید مینمود. این دو جانب عبارت بودند اولاً از ضرورت های زیر بنائی که بحکم اقتصاد رو به نفوذ سرمایه داری و پیچیده تر شدن سلطه امپریالیست و ثانیا نفوذ فرهنگ مارکسیستی و انعکاس فرهنگی و سیاسی مبارزات و تجریبات انقلابی ملل دیگر. بنابراین کوشش (۱۵) برای حل این تضاد آغاز گردید.

مهندس وازرگان در سال ۴۱ یعنی در بحبوحه شرایطی که خطر تهاجم جدید اقتصادی سیاسی - فرهنگی امپریالیسم بشدت احساس میشود در مقالهای تحت عنوان "میز میان دین و امور اجتماعی" (که عنوان آن در عین حال نشان دهنده نوع مسائلی است که با آن درگیر بوده و میبایست حل میکردند) با برخورد خاص خود نسبت به مسائل اجتماعی که نشاندهنده پایگاه طبقاتی اوست مینویسد:

"... پیش از آنچه گفته شد دستگاه سلطنت و حکومت کاری بکارهای مردم نداشت

از نظر روشنفکران این طبقه چنین تلاشی مضمونی از مرگ و زندگی در برداشت اگر میبایست اسلام به سرنوشت مسیحیت قرن شانزدهم گرفتار نیاید و داع ارتجاع و وجود فکری بر پیشانی آن زده نشود و اگر میبایست هنگام با تحولات سریع علمی و صنعتی و اجتماعی حرکت کرده و قوانین خود را متناسب با شرایط جدید عرضه کند پس لزوم تجدید نظر و احیای مجدد چنین تفکری در صدر برنامه کار قرار میگیرد مقاله "مذهب در اروپا" که در سال ۲۱ توسط آقا مهدی سبازگان نوشته میشود نمونه بسیار مناسبی از اولین کوششهای احیاء و نوسازی تفکر اسلام است ((یعنی درست در اوج شرایط متحول زمان جنگ که همه چیز در مقابل طوفان بنیان کن جنگ جاروب میشد خراب میگردد و چیز دیگری ساخت میشد))

درین مقاله سخن شده است که ثابت شود اولاً - مذهب و دیانت نه تنها تضادی با ترقی و پیشرفت جامعه و علم ندارد بلکه مبنای اساس ترقی و تامل سالم و پویای مذهب است و حتی دانشمندان و متفکرین غربی نیز (که لابد بزعم ایشان پیشرفت و تکامل تنها در اثر افکار آنان بوده است) عموماً مذهبی بوده اند .

ثانیاً - با اینکه اروپا از نظر صنعتی و علمی یک قاره مترقی و پیشرفته است مذهب در آن نه تنها از بین نرفته بلکه با توجه به احساس نیاز انسان قرن اخیر به معنویات در مقابل مادیات گسترده و خواهان بیشتری هم یافته است .
"..... همانطور که در میان ما صحبت از پیغمبر و امام قرآن و قیامت بوده و هست در اروپا نیز ازین قبیل صحبتها وجود داشته و دارد منتها بلباس و زبان دیگر

بقیه یاورش از صفحہ قبل - اروپا - رعیت خودشان به ترقی با هم کنار میآمدند کاسب و تاجر جنسی میاورد و به ترقی که انصاف یا تیغشان میبرد و عرضه و تقاضای محدود محل ایجاد میکرد میفروخت . . . خلاصه آنکه مردم و مومنین میتوانند بر حسب سلیقه و عقیده خود مراسم و اعمال دنیائی و دینی خود را بجا آورند و دخالت در سیاست به آن صورت معنی و مورد چندانی نداشته اما حال اوضاع باندازه زمین تا آسمان عوض شده است . حکومتهای شرق و غرب دنیا چه آنهاست که فاشیستی و دیکتاتور ری یا کمونیست هستند (توجه به ترتیب آوردن کلمات بگنید) چه آنها که بر طبق اصول انتخابی و دموکراتیک روز کار میایند همه امور و شئون مملکت را در دست دارند سیاست هم با تابع ایدئولوژی و هدفهای ملی است (۱) یا تابع اغراض و نقطه نظرهای شخصی و طبقاتی شما امروز نه تنها اختیار دکان و وزن و دختر و پسران را ندارند بلکه اختیار خودتان هم در دستتان نیست . . . اگر دین سیاست را در اختیار و امر خود نگردد سیاست زن را محمول خواهد کرد یا در سلطه الله (ار خود خواهد گرفت

نکته‌ای که می‌خواهم در قسمت اول بحث خود روشن نمایم اینست که برخلاف تصور
اغلب مردم یعنی برخلاف آنچه در سالهای اخیر بعضی تجدیدطلبان بی‌غیر
انتشار داده‌اند دین در اروپا بزویات تاریک کلیساها رانده نشده است و تصدین
قرن بیستم آنرا بصورت رسوم پوسیده در نیآورده است. (۱)

بعد ها یعنی در سال ۱۷۲۷ در بهترین و کاملترین اثری که از مهندسان بزرگان
بنام "راه طی شده" منتشر میشود وی میکوشد که ثابت کند آنچه را که ادیان و
مذاهب در هزاران سال پیش بدین آنکه تحت تاثیر جریانات تولیدی فکری و علمی
زمان خویش باشند مطرح کرده‌اند امروزه بشر بعد از طی مراحل پیچیده تکاملی
خویش با سر بستگ خوردن های فراوان هزار ساله اش با پای خویش بان رسیده است
درین زمینه و میکوشد میکند که با استفاده از برخی قوانین علمی مانند فیزیک

مکانیک و شیمی حیاتی بخشی از اعتقادات غیبی مانند وحی قیامت - اراده کس
فیگونی ... فرشته و جن و پست و دوزخ را توجیه و تفسیر کند . درباره قیامت نظر
جالب توجیهی ارائه میدهد . بدین معنی که اگر اربع درست باشد که جهان
مجموعه بسته و کسروانیوی است که انرژی در آن حفظ خواهد شد و همچنین اگر
این درست باشد که عمل (بطور کلی) خود شکلی از عملکرد انرژی و ماهیتا از مقوله
انرژی است پس اصل بقای انرژی خود را به اصل بقای عمل میدهد . و اگر
عمل هر فرد را بعنوان تعیین کننده ترین عامل سازنده شخصیت و مشخصه وجودی او
قبول داشته باشیم پس اصل بقای عمل به اصل بقای شخصیت خواهد رسید .
(بقول آقای مهندس فولاد سرگشت حرارتی خود را حفظ میکند .) که نتیجه آن به
معنای باقیماندن و حفظ شدن مکسبات ملکات و دست آورده های فردی انسان در

بقیه پارتی - چون کار دیگری نمیتواند بکند . جنگ جنگ جلو و عقب رفتن یا ماندن
و سامانه و سامانه نیست جنگ حیات و ممانعت یا بسود و نبود است .

و پیدا شدن شرایط نوینی که موضوعیهای جدیدی را در سائل اجتماعی ایجاد
میکرد اجبارا مذهب و تفکر دینی (بآن شک که فعلا مورد نظر ماست و شغل محتوی
زیر بنای آنرا توضیح دادیم) مجبور با تمام مواضع جدید تر و احیا و نو سازی
نقطه نظرهای اجتماعی خود میگردد .

اگر در شرایط سالهای ۶۰ این تفکر مجبور میشود که در جهت انطباق و هم
گون اصول اعتقادی و مذهب فلسفی خود با ضرورتهای علمی و نیازهای پیشرفته نیای
صنعتی کوشش خود را متمرکز سازد و نشان دهد که علم با دین در تضاد نیست در
سالهای ۷۰ یعنی اوج تضادهای نوین اجتماعی که اصالت هر تفکر و مکتبی با معیار
حل تضادهای سیاسی و تشکیلاتی جنبش منجمده میشود (۱) مذهب و تفکر شرقی
مذهب نوین زمان بهمانه رو بنای فکری و عقیدتی اقتدار و طبقات خلقی (که لزوم
مبارزه علیه ارتجاع و وابسته باستعمار را بحیثی درک میکنند) باید نشان میدهد
که میتواند از عهده چنین مهبی برآید . بخصوص تبلیغ این تصور که بعد از هشت
گسال حکومت دیکتاتور پلیدی (بعد از کودتای ۳۲) شرایط سیاسی برای
بازگشت حکومت ملی در ایران فراهم آمده است و ده های مردم را در این شرایط از
" انتظار ملی " قرار میداد (۳۵) که مقلایا شرکت و فعالیت قوی هر تفکر و عمل

۱- بخصوص شکست فضااحت آمیز حزب توده تفکر مارکسیستی را در بحران عمیقی فرو
برده بود . همین شبیه صعود احمدزاده در مقدمه جزوه مبارزه مسلحانه هم استراتژی
هم تاکنیک باین بحران اشاره کرده میگردد .

" رهبری حزب توده که فقط کاریکاتوری بود از یک حزب مارکسیست لنینیست تنها
توانست عناصر قد آگار و مبارز حزب را بزیر تیغ جلادان پیاپی از خود راه فرار را
در پیش گیرد . . . در سالهای قبل از آن (سالهای ۷۰ مورد نظر است) سازمانهای
بورژوازی و خرد میوزانی وابسته به جبهه ملی در شرایطی که خیانتها و انشعابات
حزب توده بالکل از آن سلب اعتبار کرده بود و هیچ روشنفکر انقلابی حاضر به همکاری
با آن نمیند بهمانه تنها سازمانهای سیاسی موجود قادر به جلب این روشنفکران انقلابی
بودند و همین امر در سوخ ایدئولوژیها و تاکنیکهای خرد میوزانی چه درین سازمانها
مشجور شده بود اما پس از شکست این سازمانها ایدئولوژیهای وابسته با آنها نیز بسی
اعتبار شدند . اگر در همین ایام مریز بندی بین مارکسیسم لنینیسم از یک طرف و بورژوازیسم
و اپوزونیسم از طرف دیگر در یک مقیاس بین المللی شکل گرفته بود شاید سلب اعتقاد
از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتقاد از کمونیسم هم شده بود . . . "

۲- هنوز تا سالهای ششادی بعد از کودتای ۲۸ مرداد مردم تصور میکردند (آرزوی شان
بحسب این تصور در میآمد) که مصلحتی بالاخره باز خواهد گشتو بهمین دلیل تا سال
های بعد همچنان او را نخست وزیر قانونی مینامیدند .
۳- پاسخی که مردم بدعوت جبهه ملی در متینگ ۲۰ تیر ۱۳۴۹ جلایه دادند نشان
دهنده چنین اوج انتظاری از طرف مردم است .

مشقی را برای شکستن بن بست موجود خواسته می شدند . بدین ترتیب تفکر مترقی
 مدعیان و رهبری فکری و عقیده ی بخش بزرگی از اقصای و طبقات خلق (خرد بورژوازی
 مرفه و میانه حال بازار و بخش مدعیان بورژوازی ملی) را که تضاد آتش ناپذیر و در
 به گسترش خود را با امپریالیسم درک می کردند به پیوسته گرفت . پدیده ی ناگزیر چنین
 تضادی تلاشهای احیاء و نوسازی مدعیان است جدیدی بخشیده که محتوی اجتماعی
 سیاسی مدعیان را  محمد درجه اول خود قرار داده بود .

ترجمه آثار از سید قطب و محمد قطب آغاز گشت این آثار در یک مرحله از
 شرایط اجتماع مصر که در عین حال مشابهت نزدیکی با شرایط ایران ^{در آن زمان} داشته
 شده بود (۱) . همچنین در داخل نیز مقالات و بحثهای جدیدی که بر داشتند

۱- بعد از کودتای مصر که پایگاه سیاسی استعمار انگلیس در هم کوبیده شد و در
 بنای شرایط نیمه دموکراتیکی که ناسیونالیسم خرد بورژوازی مصر بر رهبری جمال
 عبدالناصر بوجود آورده بود به عناصری از بورژوازی مصر امکان داد که بطور محدود
 شروع برشد کنند . (توجه شود که منظور از شرایط نیمه دموکراتیک در اینجا تنها از
 نظر سیاسی نیست بلکه بیشتر جنبه اقتصادی آن مورد نظر است . مثلا حکومت مصر
 با آنکه ~~تولید سرمایه داری را بکلی مطلق نکرد~~ بود - منظور جهت گیری اساسی
 به سمت لغو مالکیت خصوصی است . اما آنرا محدود میکرد مثلا کسی نمیتوانست
 بیش از حدود ۶۰۰۰۰۰ تومان در سال درآمد داشته باشد و از ضرب و زور
 سرمایه را با محدودیت خاصی روبرو میکرد که با وسعت طلبی سرمایه در نهایت
 سازگار نبود . در هر حال بورژوازی نوظخته مصر که از یکطرف خود را در محاصره
 امپریالیسم و صهیونیسم و اشغال نواستعماری سرمایه داری غرب میدید و از طرف
 دیگر با محدودیتهای خرد بورژوازی چپ مصر بر رهبری ناصر که توانسته بود مشقت
 سوسیالیسم اسلام - عربیسم را با یقینیت به جامعه مصر و حتی به جامعه عرب بشویند
 مواجه شده بود چارهای نداشت جز آنکه با پشتیبانی از جناح راست خرد بورژوازی
 سنی بر رهبری سید قطب که در عین حال از نفوذ سنتی نسبتا قوی برخوردار بود
 او را در خدمت خود قرار دهد . سید قطب که در مقابل سید بنیان کن ناسیونالیسم
 از بنده رسته عرب و موج رو بهزاید تفکرات سوسیالیستی میتوان انگیزه ها و شیوه های
 اساسی و روحانی از قید استعمار خود را موظف به موضعگیری میدید دست به شبهه
 و تدوین مقالاتی که بر نظرات و استنباطات جدید و نوینی از جنبه های اجتماعی
 اسلام نظرات داشت پرداخت . البته دگماتیسم خرد بورژوازی راست سید نداشت
 (و جبراً نمیتوانست بگذارد) که او بین نظرات فلسفی که مستقیماً حاصل آن سو
 سیالیسم علمی و نفی علمی استثمار بود و تفکرات اصلاح طلبانه و نهایی خداستعماری
 اما سازشکارانه سرمایه داری مصر قرن کیفی قائل شود . بدین ترتیب با مبارزه علیه
 نقطه نظرهای سوسیالیستی بطور کلی با ~~الفلسه سوسیال~~ اسلام - عربیسم ناصر هم
 از در مخالفت در آمد . و بدین ترتیب عملاً در خدمت سرمایه داری جهانی قرار
 گرفت . کجاء المعداد سید و کار توضیحی که درین باب از طرف ناصر صورت گرفت
 خرد بورژوازی راست مصر را به شدت عجب راند اما سرمایه داری مصر بخصوص جناح
 های سازشکار آن از کوشش بازنیاستادند . ماهیت دوله حکومت مصر که خصوصاً
 بعد از مرگ ناصر و شکست روزن ۶۷ جناحهای راست و مترجم و سازشکار آن غلبه
 پیدا کرده بودند (کوبیدن جناح چپ حزب بورژوازی مصر بر رهبری علی صبری ۷۰)

بقیه پاروئی در صفحه بعد

و استنباطات جدیدی را از مذہب نشان میداد براه افتاد. مقالشی که مهندس بازرگان درین دوره نوشته مانند مرز میان دین و امور اجتماعی - اسلام مکتب مبارز و مولد محمود جوشی جنگ دیریز و فردا کاملاً نشانده اجپارات جدیدی است که شرایط بحرانی روز در جهت پاسخ به ضرورت‌های نوین سیاسی - اجتماعی در مقابل روشنفکر این طبقه قرار میدهند.

بدین ترتیب در یک دوره بیست ساله از تجدید حیات فکری بعد از دوره دیکتاتوری تفکر مترقی مذہبی بعنوان یک شاخه قدیمی - قوی و مستفاد از جریانات فکری فزونی جامعه که در عین تاثیر پذیرفتن از جریانات دیگر فکری مباحثای طبقاتی خاص خود را دارد (بطوریکه قبلاً بحث شد) در مقابل پیشرفت‌های علمی و صنعتی و تغییر و تحولات اقتصادی سیاسی و متناسب با رشد نیروهای تولید در ایران و ظهور اندیشه‌های نوین اجتماعی مجبور به طی پروسه تکاملی پر پیچ و خم میشود که در نهایت در سال ۴۰ تفکر آقای مهندس بازرگان بهترین مصل و نشانه آن بشمار میرود.

بررسی مباحث فلسفی - عقیدتی - اجتماعی و سیاسی این تفکر در سالهای ۴۰ بخوبی نشانده استنباطات و برداشت‌های کاملاً جدیدی از اسلام است که او را از نقطه عزیمت در ابتدای سالهای ۳۰ کاملاً مجزا میسازد. (۱)

در اینجا بسیار لازم بود که تحلیلی از نقطه نظرهای فلسفی سیاسی و اجتماعی آقای مهندس (البته بعنوان سبب‌داین طرز تفکر همان طور که قبلاً گفتیم) بعمل آید. این کار بخصوص از نظر تاثیر ی که در تکامل آئی تفکر اسلامی و آیدئولوژی سازمان خواهد داشت میتواند مورد توجه قرار گیرد اما بدلیل آنکه نظر ما تنها بررسی محتوی آموزش در گذشته بود تنها بذکر بسیار مختصری از روش این نقیاط

۱- همان‌طور که قبل گفتیم پروسه چنین تحولی در تفکر مذہبی تنها آنگاه قابل توجیه و بررسی علمی است که آنرا در رابطه با رشد شرایط اجتماعی و پیدایش نیروهای جدید تولیدی مورد توجه قرار دهیم. بدینجهت این تمایز بهیچوجه بمعنای یک بدعت یا تجدید نظر طلبی نیست بلکه دقیقاً از قوانین تحولات تاریخی و اجتماعی تبعیت میکند.

دنیاله پارتی صفحه قبل شامل بسیار مباحثی گردید که راه نفوذ و حاکمیت سیاسی بورژوازی سازشکار مصر را هموار کرد. موضع سازشکارانه حکومت مملکت که جامعه عرب را بسطت یک مصالحه سیاسی با اسرائیل پیش میبرد دقیقاً از هدفهای اقتصادی و سیاسی سرمایه داری وابسته مصر صحت میگیرد. (تضاد عراق سوریه کویت با مصر نیز از هم‌زاویه همین تحلیل قابل بررسی است.)

نظری که در برداشتهای جدید ما از مذہب و نیز طبیعتا در محتوی آموزش ما بخصوص در ابتدای شروع کار سازمان موثر بوده است انکشاف کرده و تحلیل کامل آنرا به بحثهای ایدئولوژی موزکول میکنیم.

همانطور که قبلا نیز اشاره کردیم آقای مهندس سربا فور بودن مذہب در غشائی از علوم تجربی گر فیزیک شیمی بیولوژی میخواست ثابت کند که اولاً - مذہب با علوم تمدن و پیشرفت در تضاد نیست و میتواند هنگام و حتی جلوتر از نیازهای یک جامعه متدین حرکت کند. ثانیاً - اسلام مکتب اجتماعی سیاسی اقتصادی است که میتواند اولاً در مقابل ظلم و ستم ایستادگی کرده و یک جامعه ایدئال بدون ظلم و فساد به بشریت ارائه دهد. روشن است که طرح مسئله بدین شکل بهیچوجه نشاندهنده عن نظرات و ماهیت واقعی و اصلی استنباطات آقای مهندس سربا از اسلام نیست. چرا که تمام مکاتب و نظرات اجتماعی از افلاطون و ارسطو گرفته تا کانت و هگل (آن و فوریه) سوسیالیستهای تخیلی معتقدند که نظرات و اعتقادات آنان اولاً منطبق با علم است ثانیاً رفاه و خوشبختی بشریت را بدنیال خواهد داشت. حتی دانشمندانی از قبیل الکسیس کارل بالکنت دونوی در اروپا کوششهای مشابهی در زمینه "آخیا" و "نوسازی تفکر مسیحی" بعمل آورده آنها به طرح میکردند که خوشبختی بشریت تنها در پرتو تعلیمات و بدین روش اصول مسیحیت امکان پذیر است. بهیچجهت است که تنها توجه به هدفهای عام و اصول انزاعی پذیرفته شده در یک تفکر نشان دهنده مضمون واقعی آن تفکر نیست (در مورد تفکر ماتریالیستی فورباخ یا انسو پیستها در قرن ۱۸ و ۱۹ مثال زد* شود). برای درک مضمون صحیح و کاملتر یک تفکر باید به شیوه های علمی ارائه شده و همچنین برخوردهای خاصی که باید پدیدها میشود نیز توجه کافی نمود.

چنین بررسی بخوبی نشان میدهد که مهندس سربا بزرگان نیز علیرغم نوآوریهایش در تفکرات مذہبی در عر حال نمیتواند پا را از محدوده تنگ ایدئولوژی طبقاتی خویش فراتر بگذارد. استنباطات او از اسلام در همان چهارچوب تنگ ایدئولوژی طبقاتی متوسط محصور میماند (۱). این محدودیتها که تنها با توجه به خصوصیات تولیدی و منافع طبقاتی اقتدار بالای خرد بورژوازی و بخش مذہبی بورژوازی مل قابل توجیه است در اشکال و نمونه های ذیل بخوبی ملاحظه میشود.

۱- توجه کنید که ما همه جا از تفکرات مذہبی و استنباطات آقای مهندس سربا از اسلام صحبت میکنیم نه ماهیت اسلام درین باره نکات ظریف و بسیار حساسی وجود دارد که به بحثهای ایدئولوژی موزکول میکنیم.

۱- مهندسان بازارگان به شدت تحت تأثیر فرهنگ پرورازی غرب قرار دارد و به تنگنا و پیشرفت از همین دریچه نگاه میکند. خصوصاً اینکه سرمایه داری در جریان رشد و تکامل در اروپا از مبارزه با مسیحیت دست برداشته و به تقویت و تحکیم آن پرداخته است در چشم آقای مهندس یک تحول شگرف و نوین در اعتقاد مردم غرب جلوه گر میشود. در حالیکه جریان مبارزه پرورازی با مذہب دقیقاً در چهار چوب مبارزه طبقاتی که بین نیروی نوخاسته سرمایه داران شهری و دهقانان و پیشه وران از یک طرف و قوودالها و اشراف از طرف دیگر در قرن ۱۶ تا ۱۸ درگیر بود قابل توجه است. مسلماً با مبارزه علیه قوودالیزم ~~م~~ منقطع اروپا که با انکسار مسیحیت به عنوان محکم ترین رویش سیاسی ایدئولوژیک سالیان دراز در مقابل تحولات نوین علمی و اجتماعی مقاومت میکرد مبارزه علیه چنین مذہبی هم شدت می گرفت. اما این نکته قابل بررسی است که بلافاصله با قدرت یافتن سرمایه داری و تبدیل آن از شکست سرمایه داری آزاد به سرمایه داری متمرکز و انحصاری در زمان ناپلئون (که در عین حال با رشد تضادهای دوقلو سرمایه داری مقارن بود) مسیحیت نیز اجباراً در خدمت منافع این طبقه قرار گرفت بطوریکه در معاهده معروفی که بین پاپ و ناپلئون امضا میشود پاپ قبول میکند که اسقف ها از طرف ناپلئون انتخاب شوند در کلیساها و مدارس او را نمایندند قدرت خدا بدانند و تمام تهاجمات امپریالیستی او در قاره اروپا بتواند یک مبشر صلح و خوشبختی قلمداد گردد. (۲)

آقای مهندس می نویسد: نکته ای که میخواهیم در قسمت اول بحث خود روشن نمائیم این است که برخلاف تصور اغلب مردم یعنی برخلاف آنچه بعضی تجسّد طلبان بهخیر انتشار داده اند دین در اروپا بزوایای تاریک کلیساها رانده نشده و تمدن قرن بیستم آنرا بصورت رسوم پوشیده در نیاروده است. . . البته نهگوتیسم اروپائیان تماماً مردمان مقدس دعا خواهی هستند میگوئیم در اروپا نیز خدا پرستی سکه رایجی است. . . البته اروپائیان مانند ما روضه خوانی نمیکند طهارت و نجاست شوشان نمیشود (۱) سهل است شراب هم میخورند پناهوایی در نظر بگیرد ایران در اولین برخورد بیدین مطلق و دشمن خدا و رسول جلوه می نمایند. در صورتیکه چنین نیست. اکثریت آنها پابند کهن و آئین هستند و اصفالی بجای میاورند مثلاً روزهای چهارشنبه در بیشتر خانواده های فرانسوی گوشت دیده نمیشود. (۳)

۲- ملاحظه میشود که بجز تنهایی از دریچه آداب و احکام عبادی و خدا اکثر اعتقاد و آن نگاه میشود و فرد بیدین کسی است که برعکس ایشان این اعمال را انجام نمیدهد. البته اندیشه آقای مهندس در جریان سالهای بعد تکامل پیدا میکند و همانطور که قبلاً گفتیم در سالهای ۱۰۰ اجباراً به مقتضای اجتماعی مذہب توجه میکند ولی در هر حال برخورد سطحی و ابتدائی او که عید تانائوس از توحید یکجانبه بصالح رویناشی و (۴) غفلت از علل زمینش پدید آمده و جریان انحصاری باقی است این مسئله را بعداً نیز خواهیم

(۲): باورقی صفحه قبل - از نظر ناپلئون گلیسا بمعنای وسیع گفته بشاید یک ابزار پلیسی معنوی بود که بوسیله آن بسپولتاسکان داشت توده‌های ملت را رهبری کرد و تنها سود گلیسا همین بود ویر. درباره مقام پاپ ناپلئون عقیده داشت که این دستگاه در حدود طو هزار سال تاریخ آن مصنوع حقه باز می حرفی است که اسقفهای روم با استفاده ماعرانه از شرایط محلی و تاریخ زندگی قرون وسطی را اختراع کرده و بتدریج بصورت کنونی درآورد کنند. ناپلئون توضیح میداد که **لکتر** این "کنت کیارامونتی" پیرو حقه باز که مردم احض او را نمایند خدا در روی زمین میدانستند سازد و یا آنکه تعداد از این پلیسهای روم پاپ یا پاپی عظم را در ردیف زاندها و پلیس پوشه استخدام کند تا اینکه بدشنام بوربونها اجازه دهد این گروه عظیم کارآگاههای سیاه پوش را بخدمت خود گیرند و یا آنکه مردم را در آغوش این متفکران و فیلسوفان افکار ناپایدی که پیوسته آزادی فکر را تشویق میکنند بیاورد. وانگهی ناپلئون بخوبی آگاه بود که این پلیس سیاه پوش کاتولیک بهترین وسیله برای خفه کردن ایدئولوژی شوم (بچشم از) عصر روشن افکار و انقلابیهاست. قرار داد میان ناپلئون و پاپ که شکوردا نامیده میشود در ماه ژوئیه سال ۱۸۰۱ با امضاء رسید نکات اساسی این قانون بنوع زیر است.....

ناپلئون بنا به خود اسقفها و اسقف اعظمها را بر میگزیند سپریاب صلاحیت آنها را تایید میکند و حتی کشیهایی که توسط اسقفها برگزیده میشوند بدو رن موافقت دولت نمیتوانستند وارد خدمت گردند. دستورها و فرمانهای پایو احکام کلیسائی در هر موردی که بود تنها با اجازه دولت منتشر میکردند کلیسای کاتولیک تعلیم اجباری شرعیات را در کلیه مدارس فرانسه با اجرا گذارد. بر طبق این برنامه ها گردان موظف بودند مواد زیر را از حفظ فراگیرند.

- ۱- خداوند او را (ناپلئون) نماینده قدرت و مظهر خدا در روی زمین میشناسد.
- ۲- هر کس در اجرای وظائف خود نسبت به ناپلئون قصور یزد از حکم خداوند سرپیچی کرد مو مستوجب لعنت ابدی است. در اعیاد و عیای از بالای منبر گفته میشود که روح القدس مو تشا خود را بقلب ناپلئون درآورد و ما تا هرح و مرج و شقاوت انقلاب را از ریشه براندازد و پیروزیهای ما اودم گدول اول (و بعد ها امپراطور) یعنی ناپلئون در برابر دشمنان خارجی بمانند و دخالت مستقیم روح القدس در لشکر کشیهاست.

ایشان نمیتوانند درک کنند که این سرمایه داری اروپا است که ایدئولوژی فاشد
 طبقاتی خود را در قالب ایده آلیسم مسیحیت بر جامعه حاکم گردانیده است. اروپا
 و به همراه آن سرمایه داری اروپا نمیتواند بعنوان سبیل ترقی و تکامل و آخرین
 نهایت امیال و ایده آلهای انسانی گردند چرا که باید چنین ترقی و تکامل کاذبی
 بر استثمار میلیونها مردم - تمکرات آسیا و آفریقا استوار باشد. مهندسان بزرگان
 مینویسد ... قبل از جنگ اخیر در شهرهای بزرگ فرانسه از جمله پاریس
 فاکولته ها و انجمنهای معروف وجود داشت که توسط روحانیون اداره میشد
 و همان علوم جدید بوضع بسیار درخشانی تعلیم داده میشد. در آنجا یکفلسفه
 روحانی بعنوان پارادایم جامعه یا علم از خرافات شناخته نمیشد بلکه در آکادمی
 علوم فرانسه که مجمع زیدگان روشن فکر اجماعه است در کنار یک عده مورخ و نویسندگان
 و فیزیکسین و ژورنالیست و سیاستمدار عدهای نیز روحانی صاحب کرسی هستند. روزی
 در یکی از خیابانهای پاریس چشم باعلان بزرگی افتاد که مردم را برای شرکت در
 مجلس جشن و نمایش عروس بنفع امور خیریه دعوت میکرد و بخط درشت نوشته بود
 ریاست مجلس با مارشال لافلور (فرانکو سوسی) سرلشکر معروف فرانسه و گاردینال
 وردید اسقف شهر پاریس میباشد.

پیش خود فکر کردم آیا در ایران هیچوقت امکان دارد مثلاً اسم سرلشکر عبداللہ
 خان و حاج آقا جمال را پہلوی هم بنویسند و اگر کسی بگوید این دونفر آقایان
 فلان روز با هم هبت میکنند کسی باور نخواهد کرد سهل است که تیسار سرلشکر
 برای خود توهمین بزرگی نیز خواهد دانست.

در جامعه تربیت شده ایرانی تظاهر به مسلمانان جرات و جسارت فوق العاده
 میخواهد اما در جامعه اروپائی کاتولیک بودن و برای نماز به کلیسا رفتن امر عادی
 است. در مدرسه ای که نگارنده وارد بود و جزو مدارس عالی طبقه بورژوازی (!) کشور
 محسوب میشد ۶۸٪ محصلین در جمعیت کاتولیکهای مدرسه عضویت داشتند و رئیس
 مدرسه که ضمناً سمت عضویت فرهنگستان فرانسه را داشت و مدتی چندین کمپانیسی
 بزرگ بود به کاتولیک بودن خود علناً میاهات میکرد (۱) بعدون آنکه
 محتاج توضیحی باقیم به ذکر قسمت دیگری از نوشته های ایشان میباشد.

۱- اما لازمت باقائ مهندسان که اکنون در ایران نیز همراه با رشده
 بورژوازی کمپادور نه تنها فلان سرلشکر و فلان آخوند اسماں بسیار در کنار هم
 میاید بلکه عرسال عدها آخوند از مدارس دولتی بعنوان مبلغ دینی طبقه
 حاکمه فارالتحصیل میشوند نه تنها دیگر تظاهر به مسلمانان آخوندان مسلمانان کشما

در باره مفاسد اجتماعی و ضعف اخلاقی مردم که بزم ایشان ایرانی بآن مبتلا است و ظاهراً ریشه عمده دردها را ایشان در همانجا جستجو میکنند مینویسند -
 "... نه تنها اروپائیان دین دارند بلکه بیشتر از مسلمانها بآن علاقه و عقیده مند میباشند و به تشکیلات امور دینی خود شالوده معین منظم داده اند -
 اولاً توده مردم دارای قلبی صاف دستی پاک و روحی فداکارند نظائر نظمیهسا کلاه گدازها و مرد آزارهای کجایی که در میان ما شایع است در آنجا بندرت دیده میشود - در امانت و در انجام وظیفه بسیار درستکار میباشند - بسیار کم انفعالی میافند که دست به کم فروشی و رشوه گیری بزنند - (ادامه آنرا از مقاله مذکور در اروپا مطالعه کنید بسیار قابل دقت است) - ... و بدین ترتیب الگوی بورژوازی غرب را در مقابل ما قرار میدهد -

۲- بپسند سازندگان یا برخوردار ایدئالیست - رویانی و سطحی خود با مسائل اجتماعی از تجزیه و تحلیل صحیح جریانات سیاسی و اجتماعی باز میمانند نسبت به توده های مردم بدین میشود آنها را فاشد دزد خائن درونگو و بیهدف میدانند و برای اصلاح چنین وضعی اجباراً به ارائه شیوه های فرضی و سطحی میپردازد از اروپای غربی الگو برمیدارد - بدون آنکه بتواند قوانین تحول اجتماعی را کشف کند ریشه اشکالات و نواقص اجتماعی را مقوله هایی منطقی یا نژادی میداند - او

دنیای پاریسی - مطرح میکند - جرات و جسارت نمیخواهد بلکه طبقه حاکمه خود اولین مدعی چنین اسلامی است - چاپ کننده قرآن و براه اندازنده حوزه های درس مذهبی و اداره کننده اوقاف و بقاع معتبره است - واعلمین دولتی اکنون سنگ باصطلاح اسلام را بسینه میزنند و حقوق خود را از نخستوزیری میگیرند - اینکه نوشته ایم در شهرهای بزرگ اروپا مخصوصاً پاریس هر محله چندین کلیسای معتبره اثر دارد و سالها پیش اخیر کارگاههای ساختمانی بزرگ بنام کارگاههای اسقف در نقاط مختلف پاریس مشغول بنای کلیساهای جدید معظم بود در صورتیکه در تهران کهنایخت ایران و دارالخلافه اسلام و شیعه است اگرینج شهر مسجد معروف را کارکنان اروپایی میخوریم خلوت و غربت و خراب است اکنون دیگر عصای نه ارد عمارات سرطنت کشیده مساجد تازه ساز و پیشنامزهای ظاهر اصلاح ادرا و اوقاف به انجام وظیفه نراند و تبلیغ مشغولند و البته روشن است که کجگاهی هم لازم است دعای بجان شاه اسلام خواندن ان جلیل که میاد اسایه مبارکشان کوتاه شود بنمایند تا ادای دین شده باشد - بنابراین دیگر تعجبی ندارد که اسم فلان لیلیلیلی سرلشکر در کار اسم فلان کار دینال مسیحی باشد یا ۶۸٪ محصلین مدارس بورژوازی مذهبی باشند !

در مقاله "احتیاج روز" مینویسد: "... ما در ایران از هیچ ارگیهای خود میفاییم
 بیکاری - بیسواری یا بیپیرلی را موجب آن می شماریم ... ولی ناتوانی عمده و بسی
 علاجی مشکل دردهای ما از غیر اجتماعی بودن ماست ()

البته باین مطلب و باین مرز (فردیت و خود خواهی) خیلی توجه شده است
 ولی باین نظر که فتنها و مبادا دردهای اساسی ما را در آن ببینند دقت کافی
 نکرده اند ... ما خیلی حواسمان پرت است و کلا عصابی پس صحره می باشد نباید
 در هیچ جای دنیا فردیت و خودیت باندازه ایران نیست ()

ایشان در جای دیگری ادامه میدهند: "... ما بدو دلیل نتوانستیم مجتمع
 و متحد باشیم . اول وجود مانع - یعنی نلدرستی خیانت دروغ و فساد مولد سوءظن
 ثانیاً فقدان مقتضی یعنی نه داشتن هدف - چون همه خود را راحت و انتفاع
 و نجات شخصی را طالبیم پس بعد از نفوس در این کشور هدف و مقصد وجود
 دارد و چون بیکدیگر دروغ میگوئیم () و خیانت میروزیم ... هرگاه بطور استثنای
 و در موارد خاص یا در اشخاص خوب () وحدت هدف و حسن نیت پیدا شود و
 چون راه و رسم همکاری را بلد نیستیم اصولاً مرد کار و اثر نمیباشیم در اجتماعان
 نتیجه و کرس نمیتوانیم بنابرین بزودی از هم میپاشیم ... ما ای - رانجها حتی
 در مواقع سختی و احتیاج نیز از هم فرار میکنیم مثل يك صفت مار و عقرب که از کیمه
 ای بزمین خالی کنند هرکس بعضی خود - بفکر خود - بدفع خود - برای خود ...
 حق دارند چنین کنند چوئ مثل مار و عقرب از هم بدی بدید مانند کلاه سر هم
 گذارده اند نادرستی و نامردمی کرده اند حق داریم بدگمان باشیم ... "

باین ترتیب آقای مهندس بهشت از درك واقعیتهای اجتماعی بدور میافتند
 ایشان توجه ندارند که در واقع بیماریها و امراض روشنفکران خود " بورژوا و عدم
 توانائی آنان در هدایت و بسیج مبارزه درونی توده ها علیه طبه حاکمه را به
 حساب توده های زحمتکش و مردم مبارز ما گذاشته اند . ایشان نمیتوانند درک کنند
 که ریشه فساد و تباهی فقره در توده های مردم بلکه در حاکمیت استثمار در
 غارت منابع و منافع خلقهای میلمون ما در وجود استثمار طبه حاکمه نهفته است
 و مستقیماً ناشی از فرهنگ فاسد طبقات اوست . فردیت و فردگرایی بعنوان قضا
 میزه ایندولوزی طبقات زحمتکش جامعه ما نیست بلکه دقیقاً با خصوصیات خورده
 بورژواها روشنفکر قایم انطباقی است .

بدین ترتیب اندوید الیسم آقای مهندس بسادگی او را به محافظه کاری
 نهنگرائی و سطحی نگری و بی اعتمادی نسبت به توده ها میبندد .

نور ایشان از انقلاب و تصادم و عکس العملهای حادث (۱) و ارائه شیوه های فردی اصلاح و تکامل که "مردم شخصا صالح شوند و مجتمعها عمارت بنمایند تا جامعه اصلاح شود" و همچنین مردم را نیروی ذاتا مخرب و فاسد قلمداد کردن و آنها را بطور مشروط مستحق استقلال و دموکراسی دانستن (البته منظور ایشان همان دموکراسیهای غربی است.) همگی نمونه های مشهور روشنی از اندوید و آلیسم افراطی آقای مهندس بهمنیار میبود. نمونه بسیار بارزتر این اندوید و آلیسم را میتوان در مقاله بینهایت کوچکها مشاهده کرد. ایشان تحت عناوین "تعمیر برنامه زندگی" و همچنین "تنها راه اصلاح" درین مقاله مینویسند -

ملاحظه کنید اگرما افراد ملت ایران بیائیم تغییر مختصری در برنامه زندگی خود بدسیم مثلا وقتی بهم میرسیم اولاً صمیمانه با روی گشاده سلام کرده توریک نشاط نمائیم ثانیاً ضمن صحبت بهر شکایت از محیط و بدگوئی بخودی و بیگانه تعصباتی خداوندی و جهات مثبت زندگی را بخاطر آورده آنچه را که نداریم موقتاً فراموش کرده و از آنچه داریم اظهار رضایت نمائیم رفیق خود را در مقابل پیش آمد های نیکوئی که برایش روی داده است و زحمات و هنرهائی که انجام داده تبریک و تحسین بگوئیم و نام خدمتگذاران و کارکنان جامعه را بهر چه قدر اوضاع عویس خواهد شد؟ بواسطه رفیع که ورت و بروز حالت نشاط ترنجات معدی (!) و فعالیتهای خون و غیره بهتر خواهد شد استعدادها و سرمایه های طبیعی بیادمان آمده احتمال دارد آنها را بهیچتر مزبور استفاده قرار ندیم یا خدمتگذاران جامعه را شناخته و تشویق مینویسند... خلاصه آنکه جامعه ای سلامت تر صالحتر فعالتر بوجود میاید همین طور حساب کنید پولی که فن فن کارگران و کسبه و کارمندان این شهر هر شب بالای مشروب خرج میکنند اگر نصف آنرا صرف بهبود وضع شخص و خانواده خود بکنند و نصف دیگر را در شرکتهائی بکار اندازند همین مقدار بینهایت کوچک ناقابل منشاء چه فعالیتهای عظیم و اصلاحات و در آمد های بزرگ ملی میتواند باشد؟... امروزه بدو دلیل مردم مایوسند

۱- هرچند مسلماً این تفکر نمیتواند از انقلاب تصور درستی پیش بر تفسیر بنیانی و زیربنائی جامعه بر اساس تحول تغییرات کمی به کیفی پدید آمده داشته باشد و عمدتاً تغییرات کیفی را غیر مشروط بدون لزوم عبور از مراحل کمی آن در نظر میگیرد ولی در هر حال همین مخالفت با اصولاً عدم قبول تغییرات کیفی نیز میتواند نقطه ضعف بزرگی بشمار آید.

اولا معتقد بنماید و نتیجی در اقدامات عمومی انظار خود یا عقلمان خویش
نبوده چشمان از بینهایت کوچکها آب نمیخورد. ثانیا نسبت با افراد شاخص که
مصدر امور هستند بدین اند یا اگر بدین نباشند چون دست عمل خارجی و
نفوذ اجانب را در همه جا وارد میدانند میگویند هر اقدام نیک یا از اولتحریر
خارجی و غرض در پس آن نهان میباشد و یا بعدا مورد استفاده خارجی قرار
خواهد گرفت.

بالترتیب ملاحظه میکنید تمام افراد و افکار مابین دستخیزین منتفی شده
مردم روز به روز مایوس تر و بنابرین بیگانه تر و فاسد تر میشوند ولی اشتباه میکنند
و خطای ما ناشی از کم حوصلگی و تنگی خودمان میباشد ما حد نداریم برخلاف
رویه عمومی طبیعت عمل بینهایت کوچکها را که درین مورد فرد فرد افراد و جز
جز اعضا آنها است کوچک بشماریم. اولاً همانطور که توجه کردید نه تنها نباید
از اثر افراد مایوس بود بلکه تنها عامل موثر باید همان را دانست و ثانیا بینهایت
کوچکها بگونه مصونیت خاصی دارند. بیگانگان اگر چنانکه کشتن یک زیر خسام و
خاموش کردن یک وکیل خوب بتوانند اوضاع سلطنت را دگرگون کنند در مقابل افراد
پرانده کفایت کمتری که در خلوت و آشکارا سال کوچک کوچک بهسر و صدا انجام
میدهند مسلماً ناتوان میباشند. یعنی نه تنها خویش افراد و پاکس
اعمال آنها مطلقاً مطلوب است بلکه مختصر بهیچ فرد و اندک اصلاح اعمال
نیز تاثیر فوری العاده دارند. اگر درست دقت کنید در یک جامعه نباید کوچک
ترین فساد و جزئیترین خلاف را اجازه دوام داد. پس بیایید حالا که از آنهایی
که توقع داشتیم از دستگاهها و وزرا و وکلای خود معجزه ندیدیم بینهایت کوچک
هوا را تسبیح کنیم و روی ارادت در آستان پرافتخار و دامن وسیع ابدی
آنها بگردیم. ثالثاً عادات عمومی مذموم را تقبیح و با آنها مبارزه کنیم
در هر حال خیالمان راحت باشد که جز از این راه هیچ دردی دوا نخواهد
شد و برایمان مسلم است که هر مدعی که نقشه اصلاحی و برنامه عمرانی برای
کشور ما طرح نماید اگر این دو عنصر بینهایت کوچک یعنی فرد و عمل فرد را اساس
نقشه خود قرار ندهد اشتغال مضاعف آنها را در وسعت پهنای کشور و در مدت
طویل تاریخ گذشته و آینده حل ننماید راه غلط پیموده و کلام پادیه سروده است.
اگر کس را چنین پشتکاری نیست و حوصله ندارد که اول خود و اطرافیان
خویش را اصلاح نماید بر او نباید نتوان ابرازی گرفت ولی باید گفت پس بطریق
اولی از دیگران توقعی نداشته باشد و عمرو زید را مقصر نشمارد بخود و بین
کسانه فحش ندهد بسوزد و بسازد.

شیوه‌های اصلاحی آقای مهندس که بر استنباطات بسیار محدود طبقاتی او
 از اسلام منکی استند تنها راهی برای باز شدن گره اساسی مشکلات مردم بهار
 نمیکند بلکه آنها را گاه در همان کورمراهمی‌های انحرافی و وادیهای خشک و سوزان
 اصلاح و تربیت فردی میکشاند که در عوالم خواست رژیم و سرمداران استعمار
 است. وی مینویسد: درین مدلت بسیار بودند و هستند کسانی که برای نجات
 ملت و ترقی مملکت درد میکشند و چاره میجویند غالب آنها منشأ بدبختیها و
 مرکز معایب را در اقلیت‌هایی بنام هیئت حاکمه میشناسند و تنها راه اصلاح را
 تمویس مقامات و تصرف قدرت سواغ میدانند. شاید یکی از علل و عواملی و یکی
 از شرایط لازم برای اصلاح همینها باشد ولی اینها بهیچوجه شرایط کافی نیست
 (یعنی علت اصلی مقاسد و بدبختیها طبقه حاکمه که لابد اقلیتی از مردمند
 نمیباشد) تا اکثریت مردم شخصا سالم و صالح نباشند (چگونه؟ معلوم نیست)
 و مجتهدان نتوانند عمکاری نمایند فساد عقیده و عمل افراد و اختلافات و مخالفت‌های
 ی اجتماع (ملاحظه میشود که مسائل کاملاً بطور کلی و جدا از هم طرح شده‌است
 و هیچگونه رابطه مشخصی که نشاندۀ منشأ اصلی این مقاسد و... باشد
 ممیّن نمیشود) باعث خواهد شد که نتایج اصلاح و احیای کشور صورت نگیرد
 بلکه اگر اتفاقاً هم قدرت بدست صالحین و با اختیار ملت افتاد بزودی موجبات تلاشی
 و تباه از داخله مردم و رهبران بجوشد و دستگاه واژگون گردد.

بنابراین فکر اینکه قدرت را حکومت را باید از مقامات بالا و از خارج تصرف نمود و پس
 از آن مطلق و امیدوار نیست فکر کاملاً ساده لوحانه ای بوده چنین تصرف و تسلط
 دیری نپائیده جای خود را به نشت و تصادم و تلاشی خواهد داد. ولی اگر
 افراد ملت یا حد اکثر تعداد کثیری از ملت [مردمان ثابت و صالح باشند]
 استعداد اجتماع و اتحاد را داشته باشند تا بتوانند با جمیعت و اعتماد و تشریک
 مساعی احتیاجات عمومی را اداره نمایند اولاً... ثانیاً... ثالثاً بدون انقلاب
 و تصادم و عکس العمل‌های حاد قدرت و حکومت را در داخل و از مراحل پائین
 تصرف مینمایند. چنین ملتی استعداد و استحقاق دیکراسی و عزت و استقلال را
 خواهد داشت.

در مقاله (پراگماتیسم در اسلام) مهندس سعی میکند اینگزیم غامضانه و
 مکانیکی آمریکائی را در اسلام وارد کند و ازین طریق در مقابل مارک ایدۀ آلیستسکی
 بودن مذهبی موضع بگیرد. متأسفانه چنین کوششی بسیار نامیانه صورت میگیرد و
 بیچاره آنچه بین دینامیسم واقعی اسلام که بر اتقاد دینامیکی بر امور عینی استوار
 است باشد آنرا در عشاقی از ماننیم ایدۀ آلیستی فرو میکند.

مهندسان بازرگان می نویسند: "... گفته پراگماتیسم از اروپا و بلکه از "آمریکا آمده
ولی در آنجا هم تا اندازه ای تازه ای تازگی دارد. باید که اران این مکتب پروس و ویلیام
جزر و جان دیوئی از آمریکا و شیلر از انگلستان است پراگماتیسم یا "مکتب عمل"
مقابل اینتلکوالیسم یا "مکتب اندیشه و نظر" می باشد و یک نوع مسلک و یا عقیده فلسفی
است مکتب و متوجه با صالت عمل و نتیجه و قایده.

ویلیام جزر پراگماتیسم را اینطور تعریف میکند: "یک موضوع حقیقت است برای
اینکه المثلث مفید است و مفید است برای آنکه حقیقت است و این دو مطلب همان
امر واحدی است: تعالیم و دستورات حقیقی اسلام را از لحاظ تطبیق
آن با اصول پراگماتیسم مطالعه میکنیم و برای اینکار ابتدا تفاوت خصوصیات یک
فرد پراتیک و یا فرد عمل را با یک فرد تئوریک و یا فرد احساس و تخیل بیان میکنیم
.... بطور خلاصه یک فرد پراتیک فرد عمل است و کار و فعالیت و یک فرد
تئوریک فرد حرف و خیال و هوس حالا این تشبیه را (تشبیه جریسان
رودخانه و کشتان به حل و باطل در زمان) با تعریفی که ویلیام جزر از پراگماتیسم
مینماید مقایسه کنید. "

[تفسیر اران از ویلیام جزر پراگماتیسم]

در واقع مهندسان در مقابل سید تفکرات ماتریالیست و ایرادات و انتقادات
کوناگونه که به ذهاب گرفته میشود با سادگی تمام دست به امان جامعه شناسی
آمریکائی میزنند. البته این تنها سادگی آنان مهندسان نیست که او را بدین سمت
میرانند در واقع وجوه مشترکی که بین ایدئولوژی طبقاتی ایشان و جامعه شناسی
آمریکائی وجود دارد و باعث میشود از درک مسائل پیچیده اجتماعی مانند اختلافات
طبقاتی و مبارزه اجتماع و تحولات ~~سیاسی~~ ^{سوسیالیستی} ضروری تاریخی باز ماند نیز در بین
امر بسیار مؤثر است.

ما بدون آنکه هیچگونه احتیاجی بتوضیح مجدد بهینیم جملاتی از مذهب
زمینه جامعه شناسی را که در همین باب صحبت میکند نقل میکنیم.

"سیستم فلسفی "صلحت گرایی" (پراگماتیسم) آمریکائی که نتیجه نهایی
زندگی سودجویانه و کاسه ~~نفع~~ است در جامعه شناسی به شک نوعی "عین گرایی"
(ایژکتیویسم) ماثبتی ~~تظاهر~~ ^{ظاهر} میکند. جامعه شناسان باور میدارند که میتوانند
مستقیماً پروسه حواس خود با "اعیان خارجی" رو به رو شوند و بدون مداخله
رمز نهانی خود آنها را دریابند. ازینرو روشها و فنونی برای مشاهده مستقیم
و ثبت و ضبط مشاهدات خود ترتیب میدهند و از هرگونه تخیل و تفسیر روی منی
کردارند غاف از آنکه هیچ واقعیتی بدون مداخله ذهن و تبیین و تفسیر آن معنی
دارد و قابل ادراک نمیشود و هیچ کس نیست که بدون وساطت دنیای ذهنی خود

جهان را بنگرد و بداند . غفلت اینان از جنبه ذهنی (سوژکتیو) علم سبب
میشود که معتقدات تسجیده و تعصبات دیرین خود را بجای تئریه یا فلسفه ای
سجیده منهای دآوری قرار دهند و محسوسات خود را در پرتو آنها تبیین و تفسیر
کنند و بخطا افتند .

اکثر جامعه شناسان آمریکائی بر اثر این محسوسات گرائی " ناروا از هر قبیله تحقیق
نظری و تعقل فلسفی سرزند و به آرزوی اسطوره از مسائل فلسفی روس شناسی (متد و
لوزی) و شناخت شناسی (ایستولوزی) که هیچ علمی را از آنها گزیر نیست رخ
میتابند . از اینجاست که جامعه شناس آمریکائی با ایدئولوژی های فلسفی و
سیاسی دشمنی میورزند از اینجاست که مرتن جامعه شناسان را از انتخاب مسائل
وسیع نظری نهی میکند . از اینجاست که جامعه شناسی سیستماتیک و نظری و
حتی مبانی نظری محدودی که پارک و برجس و تامس و زنائسکی و سوروکین و مک
ای و براب خود ا ترتیب میدهند مورد اعتماد و اعتنای پیروان آنان قرار نمیگیرد
از اینجاست که اکثر جامعه شناسان آمریکائی علم جامعه را به صورتی مصنوعی
و مبالغه آمیز منقسم و مثله میکنند . از اینجاست که روانشناسی اجتماعی جنبه
های گوناگون جامعه را در سایه جنبه روانی آن از نظر دور میدارد جامعه
شناسی کمی جنبه های کیفی زندگی اجتماعی را نادیده میگیرد و در دین شناسی
اجتماعی بر جنبه ایستاد شخصیت انسان تکیه میکند و جنبه پویای آن را غبار
مینماید و در نتیجه فرد تحوّل گرا را " صحرای " یا " بیمار " میخواند . از
اینجاست که جامعه شناسی تاریخی فقیر و عقیم میماند و محسوسات دستان جامعه
شناسی دانتس (ویسمنوزیولوزی) این علمی ترین شاخه جامعه شناسی مغرب
زمین در ایالات متحده رونقی نمیابد و حتی کسانی که بدان میزدازند آن را از
زمینه فلسفی آن جدا میکنند و به صورت بررسیهای سطحی محدودی طغند بررسی
افکار عمومی و بررسی گرائی (آنتیتود) های عمومی در میآورند . بررسیهای برای
تبیین اینکه مردم فکر میکنند که چه میخواهند نه اینکه واقعا چه میخواهند .
همچنان که سیستم فلسفی " صلحت گرائی " به سبب نادرستی خود مردم
را از شناخت عینی واقعیت باز میدارد و بدیالهایی میکشاند " جامعه شناسی عینی
بجای رسانیدن مردم بقوانین واقعیت عینی آنان را بفرزندان ذهن خود میکشاند
" عین گرائی " مبالغه آمیز جامعه آمریکا را که در دهه های اخیر همراه با نفوذ
اقتصادی ایالات متحده آمریکا به جامعه های دیگر عم سرایت کرده است از
انجا که از ترجمانی واقعیت ناتوان است به فکر خود به ذهن گرائی " سوژکتیویسم "
کشانیده میشود . دانشمند میخواهد واقعیت را " عینا " و بدون مداخله
ذهن خود بداند . از اینرو از نظریه های سیستمهای فلسفی میگریزد و با این

علی از یک سو از میان جنبه های بیشتر واقعیت صرفاً جنبه کمی آن را مورد توجه قرار میدهد به مکانیسم میافند و تصویر بسیار ناقصی از واقعیت فراهم میآورند و از سوی دیگر بجهان آنکه برای روشنگری یافته های کمی خود از قدرت روشنی بخش نظریه ها و سیستم های فلسفی سود جوید آنها را در زمینه مقولات ذهنی خود که مسلماً با تعصبات بسیار آمیخته اند تبیین میکند و پاسارت پنداره گرایان (ایدئالیزم) در میاید.

از آنچه گفته شد برمیآید که مکانیسم و پنداره گرایی و بسته بیکدیگرند و از اینرو دو قطب اصلی جامعه شناسی آمریکایی یعنی جامعه شناسی کمی و روانی شناسی اجتماع تعاضی هم علیرغم اختلافات ظاهری خود همانندی دارند و با اصطلاح سرزده یک گریا شد. جامعه شناسی کمی از میان جنبه های گوناگون زندگی اجتماعی فقط یک جنبه جنبه کمی - آنرا میبیند و عرضه میکند و روانشناسی اجتماعی با تکیه بر زمینه روانی مناسبات اجتماعی از عوامل اصلی اجتماع غفلت میبرد. اولی زندگی اجتماعی را فعالیتهای ذهنی که در مدارات ریاضی میگذرد می شمارد و دوم آنرا تجلی مستقیم روان یا فطرت یا غرایز مرموزی که از سنجش و محاسبه برخوردارند میداند. بدین شیوه یکی جامعه را با مقولات ریاضی علم فیزیک تبیین میکند جامعه شناس را بصورت تلخه ای از علم فیزیک در میآورد گرفتار "فیزیک گرایی" (فیزیسیم) میشود و دیگری جامعه را تشنه روان یا اورگانیزم میخواند جامعه شناسی را جزو روانشناسی یا زیست شناسی میکند و در مناک "روانشناسی گرایی" (سایکولوژیسم) یا "زیست شناسی گرایی" (بیولوژیسم) میافند. اما هیچ علم علم نیست مگر آنکه برای خود موضوع و مقولاتی خاص داشته باشد. پس جامعه شناسی تا زمانی که از مقولات علم فیزیک و زیست شناسی و روانشناسی نرهد علم شمار نخواهد رفت و پاسخگوت مشکلات اجتماعی نخواهد بود. فقط وقتی که جامعه شناسان از "فیزیک گرایی" و "روانشناسی گرایی" و "زیست شناسی گرایی" آزاد شوند علم جامعه شناسی طلوع خواهد کرد.

جامعه شناسی آمریکایی در موارد بسیار دنباله رو و تقلید علم فیزیک و روان شناسی و زیست شناسی است. از اینرو استواری علمی ندارد از طرفی محدود به موضوعات کوچک روزانه است و از مسائل پیچیده اجتماعی مانند اختلافات طبقه ای و ستیزه اجتماعی و مقولات تاریخی بازمانده است و از طرف دیگر از انحراف و سهو نسبت فراوان دارد چنانکه در صورت به تقلید فیلسوف فانیست ایتالیایی پارتو به احسان سازی افتاده و با فرانک علم را فروخته و عرفان خریده است.

همچنین محققان پروازهای چون عنکبوت و هابیز و فرچایلد و پاسر و سور

کین خرافه کهنسالی را زنده کرده و اعلام داشته اند که نه هن اعضای طبقات
بالای جامعه کاملاً از نه هن اعضای طبقات پایین است و چون "بالاها" کمتر
از "پائین ها" زاد و ولد میکنند پس نژاد عموماً رو به انحطاط می رود و جامعه
بفساد می گراید"

و گوییم که هندس بازرگان در تطبیق طبیب با مقتضیات و ضروریات
پیشرفته روز بعمل آورده بخصوص مراعاتی که برای مسائل اجتماعی ارائه
میدهد (علاوه بر آنچه ذکر شد) در مقالات اخیرش در پراگماتسم
در اسلام و مرز میان دین و امور اجتماعی و همچنین اسلام مکتب مبارزو مولد
شعاع است . در واقع این مقالات نشانه عنده استنباطات اجتماعی و سیاسی
آقای هندس همانطور که گفتیم بعنوان بهترین سمبل این تفکر از اسلام
میباشد .

در اینجا بخوبی مشاهده میشود که حتی پیش از آنکه این تفکر موضع عسوق
مبارزاتی بگیرد بعزت هجوم همه جانبهای که به پایگاه طبقاتی و لاجرم اصول اعتد
سقادی او صورت گرفته است رجوع کنید به صفحات همین مقاله مجبور
به موضع گیری متقابل و دفاع سرخشانه شده است . وی تحت عنوان " سیاست
لعنتی " مینویسد - "... حقیقت اینست که همه آرزو مندیم وارد جنبان سیاست
نشریم (البته این غیر از عام بودنش از محافله کار و زهد و تقوی صوفی
منشانه فردی آقای هندس هم نشاء میگیرد) نه آلوده به سطحات و مفاسد آن
شویم و نه زندان و محرومیت و زجرش را براه خود بخریم روح و حسمان را راحت
گذارد و با خیال فارغ و آرامش و احترام (!) بکار دنیا و عبادت خدا بپردازیم .
اما ... هر قدر ما بی اعتنائی و کاره گیری بیشتر بحکومت و سیاست نشان دهیم
او بیشتر برای خود حاکمیت و عادت اختیاری قائل و عامل میشود ... اگر
ما و متدینین حاضر باشیم دولت و سیاست راها کنیم او بهیچوجه مارا آزاد
و مختار نخواهد گذاشت ... "

این مسئله ها در مقاله اسلام مکتب مبارزو مولد حکمی توجیه تئوریک
پیدا میکند . هندس با طرح مسئله تعرض و دفاع و دفاع را خاص مکتبهای فکری
و ایدئولوژیک دانسته و تعرض و حمله را مخصوص مابراجویان و شفقت طلبسان
میداند . وی مینویسد - "... ولی نوع آخر (منظور نوع آخر مبارزه است) که
وارد منطقه مسلک و اخلاقی و معنوی میشود لطیفتر و انسانی تر بوده و در نظر
از انحرافات آن اساساً جنبه الهی استاد گن و دفاعی دارد ... اسلام
شروع حمله و ابتکار مبارزو را نکرد ... ولی وقتی سراغ و مقابله ~~بجاء~~ دشمن

ضرورت پیدا کرد با ناله و ناتوانی روی بزنند . . .

بدین ترتیب خرد بورژوازی سستی و اقتدار باقیمانده بورژوازی ملی که خود را مقارن با حاکمیت نیروها گ جدید امپریالیستی در خطر نابودی میدیدند سرریزا در مقابلتهاجم همه جانبه این نیروها دست و پا میزدند . بان ترتیب در اثبات تغییر و تعدیل بعضی نقطه نظرهای محافظه کارانه و تکیه روی جنبه های مبارزه جوانان اسلام در کین تفکر بخوبی روشن میشود .

مهندس بازرگان در مقاله "اسلام و مکتب مبارز و مولد" هر چند هنوز بسیاری از نقطه نظرهای نادرست خود را از جمله بی اعتنایی نسبت به توده ها را حفظ کرده است (۱) و هر چند که در آخر دشمن اصلی و شیوه های قاطعانه مبارزه با او را روشن نمیکند ولی در هر حال موفق میشود که با نشان دادن هر خسی جنبه های مبارزه جوانان اجتماعی و انقلابی و متحرک اندیشه اسلامی آنها از حالت رکود و خمودگی خارج کرده و برای ضرورت های گزینش مبارزه زیر بنای این طبقات ایجاد میکند و توجهات روشنفکری و ایدئولوژیک خاص خود را پیدا کند . درین مقاله از "مقاومت جنگی بعنوان صفت و ضرورت همگانی و همبستگی" اسلام یاد میشود و علیرغم نظرات قبلی اثر لزوم عبور از گرفتاریها و سختیهای هولناک را برای رسیدن به پیروزی یاد آور میشود .

او تحت عنوان "جنگ مقدس و مفید" مینویسد : " . . . هر پس فصل خدا در زمین و آتش ما به قلع و قمع مردمان فاسد و دشمن خدا است ملاحظه میشود که باز هم این مردمان فاسد و دشمنان خدا مشخص نشده اند و صرفا همین یک امر کلی بوده و حتی ممکنست به تحریف و انحراف هم کشیده شود (قرآن روی این نکته کاملاً تاکید دارد در جواب کسانی که انتظار داشتند و تصور میکردند صرفا مسلمان شدن و ایمان بخدا آوردن برای رفع تکلیف و دفع دشمنی کافیست - مس فرماید - ولیرشاه الله لانتصر منهم و لکن لیلو بعضکم ببعض و الله ین قتلوا فی سبیل الله ظن یصل اعمالهم ازین بالا قرآن جنگ کردن در راه خدا را نه تنها لازم و ضرور میداند بلکه یک عملی عالی مدح و ثواب خدا معرفی مینماید و آنرا وسیله تربیت و تقرب بخدا و آرزو میداند "

قابل توجه اینجاست که نظراتی که ما به تحلیل برخی نقطه نظرهای آقای مهندس در حالیکه نشاندهنده یک مرحله از پیرویه رشد و تکامل تفکر مذهبی در

۱- مرجع شود بهین مقاله تحت عنوان "ملت نامبارز تنو کجرو یا ملت"

ایران بود در عین حال میتوانست مسیر تنگلی عمیق شاخه را در طی حدود ۲۵ سال (از شهریور ۲۰ تا سالهای ۴۰) رسم کند . بهترین میزان و محک این سنچن بررس تطبیقی نظرات خود آقای مهندس در طی عین ۲۰ سال است .
 کوششهای آقای مهندس در سالهای ۲۰ از مظهرات در اسلام و مذهب و عبادت
 اروپا شروع میشود (همانطور که قدر بدیدیم) و در طی مسیر خود از بنیادیت
 کوچکها خود جوشی و میز میان دین و امور اجتماعی میگذرد و در نهایت به
 اسلام مکتب مبارز و مولد میرسد . این پروسه بخوبی ضرورتها و اجتناب ناپذیری
 که تجدید نظر و احیای جنبه های مختلف تفکر مذہبی را در مراحل مختلف و
 و تنگلی شرایط اجتماعی ایجاب میکرده است نشان میدهد . پروسه رشد تفکرات
 آقای مهندس در واقع تنها در رابطه با پروسه رشد ضرورتها اجتماعی و سیاسی
 جامعه و نیازهای ناشی از آن قابل توجه و بررسی است . بدین ترتیب بی جهت
 نیست تفکری که در سالهای ۲۰ گرامت به اثبات نجات و طهارت از طریق
 علمی مینماید و آب کر را از طریق فیزیک و ریاضیات محاسبه میکند در شرایط
 سالهای ۴۰ مینویسد قرآن شرط مسلمانی و نشانه ایمان را در وسواس بازی
 و چپ و راست گردی برای قبله شناسی یا حرام و حلال کردن خوراکیها و پوششهای
 های در جزئیات ندانسته شدیدا با این قیود روحیات مبارزه مینماید . در یک
 سلسله آیات بلند پایه علمی یکی از خسته مفسرین با اعتراض بلند کرده مفسر
 نشانه ها و صفات مسلمانی را بر میسرود و بالاخره دانه کلام را بمقاومت در برابر
 شداید جنگ کشانده بزم محک اعلی را در آنجا سراج میدهد .

لعل البوآن تولوا (سوره بقره آیه ۱۷۷)

و همینطور روشن میشود که چرا تفکری که در ابتدا مذهب را تنها در شکل
 آداب و احکام عبادی مینماید و از آباد نبودن مساجد مینالد و با منتها آزار و شکنجه
 قبول مذہب از طرف دستگاه طبقه حاکمه است و میخواهد اسم فلان سولنگر را در
 کنار فلان آغوند و روحانی عالمقام بپندد پیروز گذشت فقط ۲۰ سال یکبار سر
 از مبارزه با دیکتاتورها و پشیمان ظالم و قدر در میآورد !

... منتها اگر آن زمان مردم بچای خدا به بشهای سنگی و چوبی سجده
 میکردند و به گاهنها و جادوگران و اشراف پناه میبردند و آنها روح القدس و
 مسیحها را با خدا شریک میکردند امروز شهرت و ثروت و قدرت و . . . محبوب و معشوق
 گردیده است دیکتاتورها بعنوان پیشوایان و حکومت بر جان و مال و ناموس و
 معتقدات مردم خود را بچای خدا نشانده و مانند نعرو انتظار اطاعت کورکورانه
 و تجلیل و تلقی و پرستش از خلق خدا دارند . طاقتهایی که جان نثاران و خاند

زادان بی ایمان بی شخصیتی آنها را ولی امر و صاحب اختیار خود و سایرین
میدانند در حالیکه... الله ولی الذین...^۱

همانطور که قبلاً گفتیم گروه سیدین اواخر موفی می‌شوند برخی نقطه
نقطه نظرها را بسیار محافظه کارانه خود را تغییر دهد و الگوهای مذهبی وارد
از غرب که پیشنهاد می‌کند پس بگیرد ولی در پایان این همه چنان در فید و بند عای
محدود ایدئولوژی طبقاتی خود محصور می‌شود که دیگر نمیتواند قدمی فراتر بردارد
چهار چوبهای سنتی ایدئولوژی خرد بورژوازی دیگر برای هرگونه استیلا و استغنا
نوین تری از اسلام تنگ میشوند.

نهیست آزادی بهانه سبب سیاسی - اجتماعی چنین تفکری که خود را برای
یک سلسله مبارزات قانونی مسالحت آمیز ضد استعمار ضد قودالی آماده کرده
بود (۱) و قی با شرایط جدیدی که عبارت از جایگزینی سیاسی - اقتصادی سیستم
استعماری سرمایه داری وابسته آمریکا بجای استعمار قودالی انگلستان بود فواجه
شد همانند سایر ایدئولوژیهای خرد بورژوازی و بورژوازی که چنین شکلی از مبارزه
را پذیرفته بودند (جبهه ملی و...) ناگهان تمام سلاحيهای سیاسی تشکیلشده خود
را بی اثر دید. این ایدئولوژیها (۲) که بدلیل ماهیت طبقاتیشان حد اکثر
شعاع عقل و بوسه سیاسی تشکیلاتی آنها یک مبارزه ضد استعماری و ضد قودالی بود
(آنها البته نه در نیمه دوم قرن بیستم و پیچیده شدن سازمان درونی امپریالیسم)
مسئله نمیتوانستند بدرک کامل ماهیت امپریالیسم و مضمون ضد خلقی تحولات جدید
که طراحان سیاستهای جهانی امپریالیسم در ایران پیاده میکردند دست یابند
و رهبری با اصطلاح مبارزه ایرا که تاکنون علیه یک سیستم نیمه قودالی نیمه مستعمره

۱- صرف نظر از بعضی جناحهای چپ آن که بطور غریزی مسئله مبارزه مسلحانه رسیده
بودند و عده این جناح بعد ها با افعال آنها به مبارزه مسلحانه میشتاز می‌یوستند و با بنحوی از
انجابهان کمک کردند.

۲- در رکنیه این بحثها مراد ما از ایدئولوژی نه اصول اعتقادی بمعنای فلسفی آن بلکه
معنای کلیه نقطه نظرها شیوه ها و کار و کلاجهای یعنی فرد یا سازمان است.

۳- از این جهت لکالیم میگوئیم با اصطلاح مبارزه که رهبری مبارزه سالهای دهه پنجاه
و شصت ملی خود نیز نتوانست عمل نماید و این قانون درست بدلیل ضعف رهبری در ایران
نتوانست پیاده شود. بررسی مواضع نهیست آزادی نشان میدهد که رهبران مبارزات
ملی سالهای دهه پرتاه و سیاست رژیم عقب مانده بودند تا تشریح بیشتر آن به
تحلیل تاریخ میوه مبارزات ایران محول میشود.

بجمله داشتند همچنان در شرایط حاکمیت سرمایه‌داری وابسته از آمدن عند
 بدینجهت شکست و نابودی احزاب و سازمانهای ملی سالهای ۴۰ یک امر تصادفی
 نبود ضعف و نارسائیهای ایدئولوژیک جنبش که تنها در محدود تنگ منافعی
 و تفکرات خرد بورژوازی و بورژوازی میتوانست با مسائل روبرو شود از یکطرف و
 ظهور شرایط جدیدی از رشد حاکمیت سرمایه‌داری در ایران که ورود تفکرات
 نوین انقلابی را بمثابة آنتی تز این سیستم در صحنه مبارزه ایجاد مینمود از طرف
 دیگر مجموعاً اساس ترین علل شکست این سازمانها و تفکراتن را جلوه گری سازد (۱)

(()) (()) (()) (()) (()) (()) (()) (())

(()) (())

(())

در گزینی مناسبات اجتماعی و تغییر روابط تولیدی در سالهای ۴۰ که استثمار
 سرمایه را از کار جایگزین استثمار قوای میگرد سیستم نو استثمار خاص را
 در قالب بورژوازی ایجاد و ر به جامعه تحمیل میکرد که مسلماً اشکال مبارزاتی خاص
 خود را بمثابة آنتی تز چنین سیستمی ایجاد مینمود .

قبلاً نیز گفتیم که اگر در طول دهه ۲۰ تا ۳۰ سازمانهای خرد بورژوازی
 و احزاب ملی میتوانستند خطوط روشن مبارزاتی و شیوه‌ها و نیمه مناسب تشکیل دهنده
 در مقابل سلطه استعماری متکی به سیستم قوای داشته باشند و اگر سرور
 محدود ایدئولوژیک آنها میتوانست با رونق سیاسی نظامی فرهنگی رژیم نیمه
 قوای نیمه مستعمره ایران اویک هماهنگی منطقه‌ای و متصادم دیاکتیک برخوردار
 گردد دیگر شرایط سالهای ۴۰ یعنی شرایط تحول سلطه نیمه قوای نیمه
 مستعمراتی امپریالیسم به سلطه مستقیم سرمایه‌وابسته خود بخود چنین سیستم
 مبارزه و تفکری را محکوم بشکست کرده بود .

۱- متأسفانه آقای مهندس نیز نمیتواند چه باوجود تنگ ایدئولوژی خرد بورژوازی را
 بشکند و رکود و در واقع سیر نزولی مهندس و تفکر او از همینجا آغاز میشود .

بدین ترتیب بی دلیل نیست که مهندس مبارزگان که خود در پایان دهه ۴۰
 ندای مبارزه و جنگ سر میداد در پایان دهه ۴۰ یعنی اوج مبارزه خونین پیشگامان
 غلبه با بی علی و سکوت خویش ناتوانی اخرا از شکستن چه باور و چه
 تنگ ایدئولوژی خرد بورژوازی و بورژوازی و شکست خود و تفکرات خود را اعلام
 مینماید .

اکنون با حاکمیت بورژوازی وابسته تنها سازمانها میارزی امتان ظهور ورشد
داشتند که میتوانند با درک مفهیم واقعی سرمایه داری (و ویژگیهای وابسته
بودن در ایران) با درک مفهوم اصلی و علمی و طبقاتی استثمار عناصر اساسی
ایدئولوژی پرولتاریا را بشناسند و آنرا نیز سیستم استثمار حاکم در متن ایدئولوژی خود
پند بفرستند.

سازمان ما در چنین شرایط تحولی از پیدایش نیروها و ظهور مناسبات جدید
سیاسی - اقتصادی با بهره وجود نهاد، و تکنیک در اینجا صحبت
از "سازمان ما" میکنیم بخصوص نظریات روی و ویژگی و خصوصیت ایدئولوژی حاکم
بر آن متمرکز میشود. اما این ویژگی، این خاص بودن که به هیچ وجه بدست استثنای
فلسفه و تعادلی بودن نیست و اینها همیشه ثابت خواهم کرد اولاً چه معنائی
دارد؟ ثانیاً محتوی تعلیمات درون تشکیلاتی ما چه اثراتی ازین ایدئولوژی
پند برشته است و اینها سران در خلط مشکی درون تشکیلاتی (شیوه های برخورد
با مسائل و تعادلهای درون سازمان) و خط مشی سیاسی نظام سازمان
چه بوده است؟

بخلاف تصور بسیاری از روشنفکران بورژوازیان دسته از دکامتستهای چپ
و راست که عادت دارند تنها در قالبهای محبین و و از پیش ساخته شده
فکر کنند و فوراً قوانین عام را بجای در و ویژگیهای هر پدیده عرصه میکنند
سازمان ما که بخصوص از نظر ماهیت ایدئولوژیکی مشخص میشود یک پدیده خاص
و استثنائی یک پدیده و خارج از تاریخ فوی آن یا زیر آن محصول اندیشه
و ابداع یک یا چند نفر نیست. ظهور، تولد و رشد چنین تفکری بدون آنکه
نمونه یک تضاد خوب یا استثنائی در تاریخ باشد کاملاً پیش از آنکه نشانه
اراده فردی چند انسان مبارز و آگاه و اندیشمند باشد و محصول ضرورت
تاریخی - اجتماعی بود که پیدایش شرایط جدید اجتماعی ظهور و وجود آنرا
ایجاد میکرد.

اما این شرایط جدید چه بود؟

۱- شرایط زیر بنایی

اگر تا سالهای ۴۰ "روشنفکر پرولتاریا" نه باعتبار وجود شرایط عینی ایجاد
طبقه کارگر و لزوماً ظهور ایدئولوژی و روشنفکر این طبقه بلکه بدلیل تأثیرات
از فرهنگ انقلابی جهان و مبارزات انقلابی تحت رهبری ایدئولوژی پرولتاریا
امکان وجود داشت اما در نقطه عطف چنین تحولی بنیادی و عناصر
چنین تفکر هم اضافه شدند. ایدئولوژی پرولتاریا و روشنفکر پرولتاریا که تا

بر زمینه های مساعد ذهنی در ایران حرکتی ۶۰ ساله را ملو از فراز و نشیبهای
گوناگون پیموده بود اکنون عینیت تاریخی مییافت . تکامل بعدی این تفکر دیگر
دیگر تنها بر پایه ^{تئوری} فرهنگی / مباحثات و پیشرفت های تئوریک یا تاثیرات روغنائی
به بر رفتن از فرهنگ مبارزات جهانی استوار نبود بلکه ^{در} ~~در~~ و مسکلاته این
تفکر بعد از آن عصر تفسیر و تغییر شرایط جدید بود که زمینه های اساسی تکامل
بعدی آنرا فراهم میساخت

۲- شرایط فکری و روغنائی

محدودیت های فکری و نارسانیهای ایدئولوژیک حاکم بر نیروهای مبارز ملی
ضعف و ناتوانی آنانرا در مقابله با شرایط جدیدی که ظهور پیوسته بود بخوبی
ضرب میگرد و زمینه مساعدی برای ظهور و رشد تئوریهای تکامل یافته تری میشد
که میتوانست برای مسافت پیچیده جنبش پاسخ مناسبی بیاورد . در واقع دیگر آن
تئوری و آن تفکری امکان ظهور و صلاحیت رشد و تکامل داشت که در میان انبوهی
از پاس ها سرخوردگیها و تراکی از حیرت زدگیها با چپ و راست گرائیها
بعد از شکست ۱۵ خرداد بتواند کمر همت به حل مشکلات عقلی و تئوریک جنبش
بر بندد

این ضرورت که در اواخر حیات سازمانهای ملی سالهای ۴۰ توسط برخی
عناصر جوان و صادق این سازمانها که وابستگی بسیار کثری بزندگی خرد و بورژوازی
و تفکرات رفرمیستی حاکم بر احزاب داشتند کم و بیش درک شده بود . (۱)
بعد از شکست این احزاب و فرو ریختن اصول تئوریک آنها توسط عادیترین
و انقلابی ترین عناصر باقیمانده آن دنبال شد . بدین ترتیب لزوم پاسخ به جنبش
ضرورت بود که سازمان ما با تمام ویژگیهای سیاسی و ایدئولوژیک امکان ظهور
و رشد و تکامل پیدا کرد .

طبیعی بود که در ابتدای کار رفقاء اولیه و موسسین اصلی سازمان که قبلا
خود از اعضای پائین نهضت آزادی بودند بشدت تحت تاثیر افکار و عقاید
مهند سر بازرگان و استبدادات او از اسلام قرار داشته باشند . اما بدلیل ضرورتها
فلسفه فوقانیها اشاره شد مسلما چهار چوب چنین تفکری نمیتوانست چشم
اندازهای جدیدتری از سرنوشت و غایت جهان را که ایمان بسیار وسیعتر و

۱- نامه انتقادی ۶ نفر از اعضای جوان و پائین نهضت آزادی به رهبری سازمان
که شدیدا خواستار تغییر مشی موجود درون تشکیلاتی و برون تشکیلاتی در
جهت اجتناب عناصر و شیوه های انقلابی مناسب با روز شده بودند نموده ای از این

تابناشتی را بر اساس درک این ضرورتها در مقابله با قرار داده بود در خود جای دهد. بخصوص محتوی سیاسی و ماهیت اجتماعی سازمان ما که محصول این مرحله از رشد و تکامل نیروهاست تولید و تصانیف شده منافع نوین ترین نیروهای روز باشد و زحمتکش ترین طبقات و اقشار جامعه بود با این تفکر در تضاد می افتاد. بدین جهت ضرورت درک عمیق تر و شامل تری از اسلام که پاسخگوی نیازهای نوین سیاسی - اجتماعی و مبین منافع اکثریت عظیم زحمتکشان جامعه باشد روشن گشت. ویژگی ایدئولوژیک ما از همین نقطه آغاز میشود.

درست است که ایدئولوژی ما تمام منطقی و دیالکتیکی (جهش ایدئولوژیک) متروقی ترین بخش تفکر راجع مذہب در سالهای ۴۰ است ولی باید دانست که ما اینجا چه از نظر پایگاه طبقاتی آن و چه از نظر عناصر اساسی و بنیانی سازنده آن با این تفکر اختلاف دارد. ما می بینیم که در این تفکر هیچگونه تئوری لاینگلی بین مذہب و خدا یعنی غایت لاینگلی که سیر تکاملی جهان هست اوست و مذہب مفهوم علم است شمار مذہب اصل تکامل دیالکتیکی بعنوان عمومی ترین قانون حاکم بر جهان و مذہب لزوم برخورد علمی با وقایع و تاریخ وجود تکامل قرار دارد.

تئوری هایی که بنظر می رسیدند از نظر ما نمیتوانستند چشمه زبر بنائی داشته باشند و بدین دلیل موضوع و مضمون اساسی کار عظیم ایدئولوژیک (۱) در همین مرحله حل علمی این تضادها انتخاب شد. وارد کردن تفکر علمی در متن ایدئولوژی اسلامی (۲) روشن بینی سیاسی تشکیلاتی خاص بنساقان بخشید که او را قادر ساخت اولین قدمها را لازم را برای شکستن بن بست مبارزات سالهای ۴۰ بردارد.

۱- وقت صحبت از عظمت کار می کنیم مراد ما توجه دادن خواننده به ذخیره بسیار ناچیز فرهنگ مدن اسلامی در سالهای اخیر است. علیرغم وجود زمینه های بسیار بالاتر یعنی از تجربه انقلابی و دینامیسم درونی اسلام کوششهای ذهنی روشنفکران مذہبی در جهت تدوین و شامل این تفکر در نهایت و عالمتربین سطح تازه به نقطه نظرهای آنان میرسند (در سالهای ۴۰) میرسد که محتوی اجتماعی و محدودیتها و نارسائیهایش را مختصرا مورد بررسی قرار داد بهر حال از نظر آنچه میبایست آنجا میشد و مقام شایسته ای که تفکر اسلامی میبایست اشغال میکرد این کار تنها قدم بسیار کوچک اولیه ای بشمار میرفت.

۲- ایدئولوژی را در اینجا بمعنای اصول عقاید بکار برده ایم.

درین سالها این روشن بینی سیاسی و تشکیلاتی که پشت تحت تأثیر
استنباطات نوین ایدئولوژیک سازمان قرار دارند و مستقیماً از آن نشاء گرفته اند در
شکل اصول و ضوابط در میانند که بافت سیاسی تشکیلاتی گروه را میسازند .
این اصول و ضوابط که چگونه تمایز سازمان ما از گروهها و احزاب مبارز سالهای
۴۰ و حتی بعد از آن را ~~حکایت~~ میکنند عبارتند از :

الف - پذیرش اصل تکامل عینی جهان

قبول این اصل در پهنه استنباطات سیاسی و تشکیلاتی سازمان تاهیر سزائی
دارد . در مقاله مبارزه چیست که از اولین مقالات درین سازمان به شمار میرفت
و استراتژی مرحله ای سازمان در آن مورد بحث قرار گرفته است میخوانیم : " . بطور
کلی مبارزه را از نقطه نظر خودمان چنین تعریف میکنیم "مبارزه عبارتست از برداشتن
هرگونه سدی از راه تکامل بشریت" در حال حاضر سد بزرگ را امپریالیسم مینامیم
تکامل با وجود سده امپریالیسم امکان پذیر نیست و بهین دلیل است
که مبارزه را در عصر کنونی رهائی ملتها از چنگال امپریالیسم تعریف میکنیم ."
و بدین ترتیب اولاً توجیه ایدئولوژیک اساسی ترین هدف سیاسی سازمان هر
معنای قبول التکامل اصل تکامل انتخاب میشود و ثانیاً دشمن اصلی یعنی
امپریالیسم بوضوح تمام مشخص میشود .

ب - درک علمی بودن مبارزه

درین باره در همان مقاله فوق الذکر نوشته میشود "مبارزه فن است و اتفاقاً
یکی از پیچیده ترین فنون بشری باشد بحساب آورده شود . چون سرگارس بها
جوای انسانها است . . . علم مبارزه عبارتست از علم رهائی ملتها از چنگال امپر
یالیسم . . ."

بدین ترتیب مطابق این اصل ضرورت اصول شناسائی علمی مطالعه تاریخ
مبارزات و تجربیات انقلابی خلقهای دیگر . . . در جهت شناخت جامعه و دشمن
(امپریالیسم) مورد قبول قرار میگیرد . چنین درکی نتایج علمی زیر را برای سازمان
در برداشت . . .

الف - حل مسئله تشکیلاتی یعنی حل مساله سازماندهی مخفی سیاسی و کارسوز
قوانین علمی هدایت و کنترل یک سازمان انقلابی بر اساس تجربیات سازمانها و
احزاب انقلابی گذشته (مرکزیت و متمرکزیت انتقاد و انتقاد از خود لزوم
هکذا مبارزه با وابستگیها)

ب - درک لزوم مطالعات مارکسیستی و آگاه به فرهنگ انقلاب جهانی .

ج - درک لزوم تحلیل دیالکتیکی جامعه و تاریخ و کار بر اصول شناسائی علمی در

۲- در مسئله استثمار - مسئله حیات مادی بشر و فقر سازنده آن در تاریخ

در مورد درجه عقل پروردگار ما در آن زمان از مسئله استثمار (مفهوم علمی آن) و حیات مادی بشر بحث و صحبت خواهیم کرد ولی توجه اصلی برای آنکه با این مسئله میشود (اگر چه درک ممکنست ناقص و سطحی باشد) بسیاری از مسائل و معضلات موجود چنین را در همان سطح موجود قابل حل میسازد. در پس باره در همان مقاله نوشته میشود "... انسانها ذاتا محتاج آفریده شده اند و اجتنابات طبیعی تازیانهای اصلی تکامل هستند. امپریالیسم یا استثمار جوامع مانع ارضای نیازهای انسانهاست (۱) بدون آگاهی از اصول حاکم بر جوامع و داشتن درک صحیح ارگانیسم استثمار و محدودیتها درک جامعه لرست محال".

۳- درک لزوم تئوری انقلابی و ضرورت طرح استراتژی و تاکتیک مبارزه. البته این درک گاهی بیشتر بر اساس مشاهدات تجربی و جمع بندیهای ابتدائی اما صحیح مبارزات گذشته استوار بود بهرور شکل علمی تر و مدون تری از نظر تئوریک پذیرفته گرفت. و بدین ترتیب پیشرو هر جنبش انقلابی موقوف بوجود یک تئوری انقلابی است بدون آنکه به صورت یک قانون عام برای مبارزات انقلابی فهمیده شود عملا و بطور ضمنی مورد توجه خاص سازمان و برخوردن با آن یکس از محدودهای اساسی برنامه کار قرار گرفت.

در مقاله مبارزه چیست تحت عنوان (امروز چه باید کرد؟) نوشته میشود ...
 ۱) مبارزه بدون اتخاذ یک فرهنگ صحیح و مدون با شکست محتمل روبرو میشود ...
 ... نقش مبارزات گذشته را در داشتن فرهنگ صحیح علمی برای مبارزه میدانیم. و از اینجهت برنامه خود سازی را در این مرحله از تاریخ یک عمل مترقیانه و انقلابی میدانیم بشرط آنکه این عمل تا مدت نامحدودی ادامه پیدا ننماید که آنوقت عمل مترجمانه و مشروط و بخصوص بازدارنده خواهد بود ... ما هیچ نقطه شروع جز این (مطالعه و کار خود سازی برای تدوین تئوری) برای خود نمیدانیم ...
 ... در جای دیگر میگوید ... قشر اول (روشنفکر) پس از این دوره (در روش ما تئوری خود سازی) لیاقت و شایستگی طرح خط مشی کلی و استراتژی مبارزه را کسب کرده قادر خواهد بود یک استراتژی علمی و انقلابی برای مبارزه خلق نماید -

۱- نتیجه گیری بعدی در مقاله بر اساس لزوم مبارزه با امپریالیسم و شناخت اجتنابات طبیعی و تئور جامعه صورت میگیرد.

..... اکنون علم مبارزه را میتوانیم چنین تعریف کنیم "علم طرح استراتژی برای
اصحاب دشمنی در مدت محدود".....

بدین ترتیب ساختمان سیاسی - تشکیلاتی سازمان بر پایه این اصول بنا
گرفت و شکل گرفت کارآمیزی و برنامه خود سازی نیز که بمقتول اهداف اصلی این
مرحله انتخاب شده بود بر مبنای چنین پایه ها آغاز شد.

اما این بانمعی نبود که ما توانسته با ششم از شائبه هرگونه نظرات نادرست
و گرایشات انحرافی که مسلما مبنای طبقاتی داشتند پاک بکنیم. ما نیز همانند
هر سازمان روشنفکری تحت تاثیر خصوصیات فکری و روحیات طبقاتی زندگی گذشته
خود بودیم. بدینجهت مانند هر سازمان انقلابی دیگر حتی درک بدیهی ترس
اصول انقلاب نیز مشروط به درجه تصحیح نقطه نظرها و خصلتهای طبقاتی
افراد سازمان میشد.

اما عامل دیگری که کاملاً جنبه رویشائی داشت و در استنباطات ایدئولوژیک
و برخورد های ما با پدیده ها بطور خاص تاثیر منفی میگذاشت وجود برخی تفکرات
ایدئالستی و شیوه های رویشائی و سطحی برخورد با سائل و پدیده ها بود
که از طریق قبول قسمتی از فرهنگ گذشته مذهبی (دورسالیهای ۴) در سازمان
نقود کرده بود. هرچند گفتار ماعت سیاسی و اجتماعی سازمان ما و نقاط
تمایز کیفی که او را از تفکرات خرد بورژوازی سالیهای ۴ جدا میکرد عامل تعیین
کننده و مسلط نظرات و شیوه های سازمانی بود ولی در عو حال طبعی بود که
این تفکرات از طریق (۱) مختلف جای پای قسیمی در داخل سازمان داشته باشند
بخصوص در ابتدا کابنای هر سالوده نوینی از تفکر اسلامی و هرگونه احیای عناصر
انقلابی و رزمنده آن در عو حال میبایست ناظر به دست آورد های فرهنگی گذشتهگان
و متأثر از استنباطات لاف متوقیان آنان از مقولات مذهبی باشد. نتیجه چنین
توجه تائری به میراث فرهنگ اسلامی ~~تأثیر~~ هرچند با پالایشهای متوالسی و
محدودی توام بود اما طبعی با خود رکه هائی از انحالیهائی طبقاتی و محدود
یتهای فکری و ایدئولوژیک بهرآه میآورد که نمیتوانست اثرات زیان بخشی در خطوط
فکری و ایدئولوژیک سازمان نداشته باشد. بدین ترتیب اثرات منفی این عامل خاص
رویشائی نیز به عوامل زیربنائی که فوق ذکر کردیم اضافه میشد و بدینجهت مانده
تنها باید با روحیات و نظرات نادرستی که مشأا طبقاتی داشتند در داخل
سازمان مبارزه میکردیم بلکه ایدئالستی که از طریق نقود فرهنگ گذشته مذهبی
در سازمان و طبعی در تعلیمات آن راه مییافت خود موجب بروز سلسله دیگری
از نظرات نادرست و شیوه های غلط کار میشد که مجبورا امر تعلیمات سازمانی

و نهایتاً ادامه صحیح راه را تحت تاثیر منفی خود قرار میدهد.

تحلیل مختصر ما از پیرویه رشد و تکامل تاریخی تفکر مذہب تا سالهای ۴۰ بخصوص با نشاندۀ پیوسته (بکترونیائی) از ریشه های تاریخی آن اشتباهات و آن نقائص و آن انحرافات است که بعدها در استنباطات ایدئولوژیک ما و نتیجتاً در محتوی آموزش سازمان اثرات نامطلوب خود را نشان دادند.

اکنون با توجه به آنچه که در مورد خصوصیات ویژه ایدئولوژیک و چهارچوب اساسی تفکر سازمان گفته شد نکات محوری آموزش گذشته سازمان را مورد بررسی قرار میدهم.

I- ما نتوانستیم از شیوه تفکر علمی و بررسی دیالکتیکی پدیدۀ عاقلانایا استنباط کاملاً درستی پیدا نمائیم. این امر معلول دو جریان پیوسته بهم میباشد. اول موضوع گیری چپ گرمانه متفیل که در مقابل شیوه های بسیار ذهن و بسیار سطحی سیاسی و تشکیلاتی احزاب و گروههای ملی سالهای ۴۰ بوجود آمده بود. دوم فقدان تضاد های ایدئولوژیک ناشی از قبول فلسفۀ علمی با تفکر مذہبی که مجموعاً سازمان را بجای رسیدن بیک تفکر زیربنائی و دیالکتیکی کم کم به یک تفکر شبه راسیونالیستی (ا- حالت عقل و فکر) میکشاند. این امر دلیل مهمی دیگر هم داشت که در اسالت پیش از اندازهای که برای روشنفکر قائل میشدیم جلوه گستر میشد. (این مسئله بعدها بحث خواهد شد.)

مثلاً در مقاله "چه میکنیم؟" که به تعیین مواضع سازمان و تحلیل اصول امکانات آن میپردازد و نوشته میشود "... امروزه نیز این نیرو معتدل است و بلا استفاده (منظور نیروی انسانی است. البته بعدها خواهیم دید مراد از نیروی انسانی عمدتاً همان روشنفکر است^(۱)) ما هیچگاه درمن باین اصل تدبیریم که "فعالیت های مداوم منفر استفعال مشکلات است... ولی گفته را که خوشبختانه جهانخواهی امپریالیزم مرفی به نیستی من نگریده است همان نیروی فکری انسانهای پیوسته و بالاخص جوانان روشن بین است. این امکان جمیع امکانات است... هیچ قدرش نظیر این نیروی شکر و شکفت برای ما اهمیت ندارد... تنها نیروی کلیم و شکفته در نخستین مرحله (۲) نیروی مبارز است از قدرت جمعی منزعای جراتیکه

مجبایب توجه داشت که در زمانی که این مقاله تهیه شده مسئله ضرورت پیششار (استراتژی جنگ چریکی شهری پیششار مدون و مشخص شده بود. منظور از نخستین مرحله همانطور که بعدها خواهیم دید (در مقاله مبارز چپست) این استنباط غلط بود که بلافاصله بعد از ورود روشنفکر مبارز فعال توده بالقوه اساساً بلافاصله بسیج شده و جرکت انقلاب زای خود را آغاز خواهد کرد.

این مقدمات را که در پیوسته ۴۸ و ۴۹ آمده است

در راه عظمت اسلام و ایران میاندیشند . . . اندیشه‌ای که آشغور وجود و حقایق
عریان جامعه و قانون تنظیم لایلی کتب و مثلاً تثبیت ایمان خلل ناپذیر بر میارزه
است . . .

در اینجا با آنکه " حقایق عریان جامعه " بعنوان منشا اساسی شکل گرفتن
اندیشه اشاره میکند اما برای آن هیچ چهارچوب و اسلوب شناختی که مثلی بیک
فلسفه شناخت بوده و بتواند باور علمی با برقرار کردن رابطه دیاکتیکی بهمن
پدیده ها قوانین جاری در آنها را کند توجه ننموده است .

تکیه به مطالعه کتب بعنوان قانون تنظیم و جمع بندی این تفکرات بعد ها به
آنجا کشید که مقادیر انبوهی از مطالعات ایده آلیستی جاد خود را در برنامه
تسلیمات سازمان باز کرد . بدین ترتیب توجه یزدجانبه و بهی از انداز به
" تفکر و اندیشه " که عملاً بشکلی مجرد و بدون انتقاد به واقعیتها مطرح میشد جای
گزین عدل اولیه یعنی کسب بهور علمی و حاکمیت تفکر علمی گردید . در مقاله
پروفسور این توجه بشکلی افراطی آن بخوبی نمایان میشود
بنابراین باریترین خلعت یک مبارزه تفکرات اجتماعی را میتوان در سه مرحله مورد
بحث قرار داد

۱- بعضی از متفکرین اجتماع تا آنکه که زندمان تو میگویند و دچار دور و تکرار
نمیگردند یعنی سن فکری آنها با سن بیولوژیکی آنها مساویست . اینها عموماً
مردمانی هستند که تفکراتشان خریدار دارد و جامعه با کم و بیش تغییر گفته های
آنها را عمل میداند و بین تئوری و عمل فاصله زیادی چشمپوشی و نتایجی
که آنها از عطرکرد نظریه خود بدست میآورند بملالالال میتوان پایهای برای
تفکر ایجاد بکار برد ، بشود اینستکه همیشه آنها میاندیشند و ناز میآورند .

۲- آنها هم هستند که سن بیولوژیکی آنها با سن فکریشان مساوی نیست ولی سن
فکر آنها دارای یک حد متوسطی است از ۴۵ تا ۵۵ و یا اندکی کمتر یا
بیشتر و درین حد است که این متفکرین بدور میافتند اما اغلب کسانی باعث میشوند
که تفکرات آنها را تکامل بخشند نظیر بعضی از متفکرین کشورهای عربی و غیره .

۳- ولی در کشورهای نظیر کشور ما که خلفان از دور و دیوار میبارد و سر نیزه و
جاسوس داعیه تسلط بر همه چیز را دارد و در هر لحظه که فردی فکری بپا فریشت

۱- این مقاله جزو مقالات اساسی سازمان نبود ولی در هر حال بعنوان یک مدرک
تحلیلی مورد استفاده واقع میشد .

در همان لحظه آنرا مدفن میسازد زیرا هر نظریه اصلاحی و عواندینه وقتی که از چهار دیواری محضر خارج شد مدتی در قضا حیران و سرگردان بماند و روان در میزند و ناچار دوباره بزمز و اندیشنده باز میگردد. وقتی کلین عمل چندین بار تکرار شد اندیشه و مغز دچار گود و سکون میگردد و درین حالت است که سن فکری انسان اندک و بسیار کوتاه جلوه میکند. بدین سبب است که در کشور ما اغلب نویسندگان و شعرا که تفکر دارند در سنین ۳۰ تا ۴۰ سالگی از نظر فکری بد رو به حیات میگویند حال که این مسئله را دانستیم باید سعی کنیم که در چهارچوب هرکسی نشویم نویگویم و نویماندیشیم و نعرضه کنیم. اگر در چهارچوب همچشمی گردیم سر نوشت ما معلوم است. این است که نواندیشی بمثابة پازترین خصلت يك مبارزه حرقه ای است. ... ذهنی گرائی آشکار نویسنده که بشدت تحت تاثیر فرهنگ، مکتب و نظریه های روزروائی جامعه شناسی است و ساده لوحانه نظریات ایدئالیستی آنها را در چنین مقلاتی (اندیشه فکر و منشاء آن) باور کرده استمارا از هرگونه توضیحی درباره آن بپنایز میسازد. فقط همیشه تذکر میدهم که مسلما تفکر صحیح رابطهای با سنی ببولویک آنطور که مطرح شده ندارد و نوآوری و ابتکار از آسمان نیافتد و زائیده افکار و یا مغزهای فوق بشری یا نوابغ نیست. تفکر صحیح از برخورد علمی ذهن با واقعیت ناب سرچشمه میگیرد.

بنابراین اینکه بگوئیم "... سعی کنیم در سنین کم بدور و تکرار نیاتیم بلکه بگوئیم تا هرچه بهتر نویگویم و نویماندیشیم و نعرضه کنیم. ... هیچ مسئله ای را حل نمیکند. يك ضرب السط قدیمی میگوید "از حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمیشود" از تکرار بیهیات نواندیشی، تفکر علمی، تحلیل علمی بدون ارائه يك اسلوب و شیوه صحیح تفکر و بدون داشتن يك چهارچوب فکری و فلسفی مضطرب با حقیقت رو بگسترو تکامل چنان که با این اسلوب تفکر يك کل واحد و منسجم ایدئولوژیک را تشکیل دهد هیچ مسئله ای بدرستی و بطریق علمی تحلیل نخواهد شد و طبیعتا هیچ نوآوری و ابتکاری هم حاصل نخواهد شد (۲).

۲- مسلما همانطور که بدون مسلح شدن يك چهارچوب علمی فکری و فلسفی هرگونه برخوردی با واقعیت هرچند این برخورد نوآوری و مستقیم باشد لزوما نمیتواند به کشف قوانین علمی ماهیت آن شده بده منجر شود همانطور نیز تفکر علمی و فلسفه علمی شناخت نیز تنها در رابطه ناگستنی با واقعیات است که معنا و مفهومی پیدا میکند.

با این توضیح بین تفکر علمی اندیشه شناخت و واقعیت ناب عواره رابطه

رفقای سازمانی بخصوص اعضا جدید وقتی با چنین امری روبرو میشوند عمل
"اندیشه و تفکر" در نظر آنان مثوله غول آسا و فوق انسانی تجلی میکرد که خود
را فرستگها از رسیدن بیک انسان متفکر و مسلح بطور تفکر علمی جدا میدیدند.
این مسئله شدیداً نیروهای کار را هم تحت تاثیر خود قرار میداد و آنها را به
راههای انجرائی میکشید بطوریکه "فکر کردن" (بمعناتی که در اینجا آمده است)
که ستون جداگانه‌ای را هم در پیلان کار بخورد اختصاص میداد همواره عذاب و
بدبختی بزرگی بود. اغلب رفقا با سرافتندگی اظهار میداشتند که درین هفته
مثلاً بیش از ۱/۵ ساعت نتوانستند فکر کنند. (۱)

طرح مسائل فکری هم در کلاسها دیگر به صورت اجرای یک ورزش فکری در میامد
بهین ترتیب با طرح مسائل که ظاهراً از پیش جوابهایی برای آن موجود بود بدون
آنکه از زندگی سیاسی روزمره خود منشا گرفته باشند و کمکی بحل مشکلات و رفع
چنین نماید عملاً او را مسحور دلبای ذهنی میکرد که برایش آفریده شده بود. خود
را چون شوالیه‌های قرون وسطی درگیر مسائل معضل و ابهامات پیچیدهای میدید
که دیگری خود او (مانند همان شوالیه‌ها) بلکه نیروی عظیم تفکرهای لازم بسود
که بتواند راز سر به مهر این معما را با افسون فکری خود باز کند. والبت این
قدرت افسانهای نیز دیگری غیر از نیروی فکری سازمان و ابرمردان فکری در خیال
او نبود.

برخی از اعضا با اینکه چندین سال از ورودشان بکار سازمانی میگشت وقتی
در مقابل این سؤال واقع میشدند که فکر میکنید رهبری سازمان را چه کسانی
تشکیل میدهند یا مثلاً تعداد افراد سازمان چه اندازه است در پاسخ از رهبری
سازمان مردانی بسیار کار آزموده با عوٹی سپید و انبانی ملو از تجربه دهها
سال کار سیاسی ترسیم میکردند که در آن بالا بسیار فراتر از خود آنان سرور شده
همه کارها را بادرایت مطلق بدست گرفته‌اند و امر مبارزه را با احتساب تمام پیوج
و خدایان به پیش میبرند. تعداد اعضا سازمان حتمی ۵ تا چند هزار نفر

دنیاله پازوفی - دیالکتیکی شناخته میشود که یکی بدون دیگری را بی معنا میسازد
بدین ترتیب روش تفکر انقلابی کسی است که با مسلح شدن با ابزار شناسائی علمی
فصلانه در جویان پراتیک اجتماعی در جریان عمل و تغییر پدیده شرکت میجوید
حقیقت و ازین طریق بدین دیالکتیک شناخت را بانجام میرساند.

... این صفحه پاورقی فی است بقیه متن در صفحه بعد

متاسفانه این گونه ظرات و شیوه های نادرست آموزشی هنوز به عنوان مختلف و اشکال گوناگون در مقالات آموزشی با شیوه کار و نقطه نظرهای مسئولین پسندیده دیده میشود.

مثلا در مقدمه بحثی که توسط چند تن از رفقا درباره خاورمیانه تدوین شده است تحت عنوان "مشکلات مطالعه و تحلیل سیاسی" نوشته میشود "... کسب بینش سیاسی چیزی نیست که با مطالعه چند کتاب یا تحلیل میسر شود بلکه بینش سیاسی با پیگیری و تفکر روی مسائل سیاسی و در طول زمان کسب میشود و مستلزم هوشیاری و دقت فراوانی است. در واقع فهم مسائل سیاسی جنبه توسعه "اکتشاف" دارد. بدین ترتیب تحلیل سیاسی و درک درست وقایعی که در جهان میگردد کار مشکلی است."

با اندکی تأمل میتوان گفت که این رفقا ضعف سیستم شناسائی خود را که از تبیین و تحلیل پدیده ها عاجز مانده است در زیر پرده مشکوک بودن لزوم دقت فراوان پیگیری و تفکر در طول زمان و بالاخره انتخاب شیوه ایدئالیستی "کسب و شبیه" شناخت پدیده ها پوشانده اند.

کلا این بحث دارای ضعفهای عمده اصولی میباشد که عمدتاً از همان برخورد روئنائی و ضعفهای سیستم شناسائی تدوین کنندگان آن محسوس میشود. است. بررسی اصولی و نقد علمی این بحث (بحث خاورمیانه) میتواند به عنوان یک کار آموزشی (با توجه به مسائل دیگری که در همین زمینه در همین مقاله طرح خواهد شد) برای رفقا مطرح شده و نتایج آن در معرض افکار عمومی سازمان قرار گیرد. ما باز هم در همین مقاله بطور خیلی مختصر به برخی از نقطه نظرهای موجود در آن اشاره خواهیم کرد.

نیز شنیده می‌شود. بدین ترتیب وقتی رهبری سازمان برای آنان مشخص می‌شود مدت‌ها در حالت بحث و تامل باوری پسر می‌روند. بسیاری از رفقا بهیچوجه انتظارند داشتند که به فردی هم‌سن و سال خود آنها از نظر تشکیلاتی مثلاً مشکل مستقیم آنها همان کسی باشد که سازمان را بنیان گذارده است. و یا افراد اصلی سازمان هم را خود او و تعداد محدود دیگری در همین سطوح تشکیل می‌دهند و بدین ترتیب طبیعی بود که پرورش فکری جای خود را به طبع فکری می‌داد بجای رسیدن به تفکر علم و ابزار شناخت علمی هر روز این هدف به صورت مرموز و دستپاچه‌اش تری در قتل کوه‌ها و بالای

اینها قرار می‌گرفت می‌شد

از مفهومی واقعی "تفکر علمی" بود که به نارسائیهای فکری و حقیقت مغزی تعبیر می‌شد و برای این تفسیر حتی توجیهی تاریخی که ناشی از دیکتاتوری پلیسی و ستم سیاسی بود پیدا می‌شد. نتیجه آنکه بازتاب چاپ روانه ایدئالیزم سالیهای ۴۰ سالی شناسائی علمی ما را با ایدئالیزم دیگری آغشته می‌سازد که اصالت اندیشه مجرد در متن آی نهفته است. در مورد پذیرش کامل اسلوب شناخت علمی مسلماً با برخی از اصول اساسی اعتقادی ما تضادهایی ایجاد می‌گردد. اهمیت و حساسیت این تضادها که در نهایت خیلی بیشتر از آنچه که در ابتدا فکر می‌شد پیچیده و بنظر می‌رسیدند خود عاملی گردید که ایمان به برخی از اصول اعتقادی عملاً لازمتر از توجه به هسته اصلی اسلوب شناخت علمی تشخیص داده شود. (۱) در مقاله تحلیل سلسل سازمان که در جریان مجمع بندی تاریک ساله دورن تشکیلاتی در شهریور ماه ۴۷ تدوین شده است در مورد نقایس تعلیمات می‌نویسد: "... برادران محترم! بدینتر از آنچه لازم است به مرحله کسب قدرت تحلیل علمی می‌رسند این یکی از مهمترین نقایس سازمانی ما می‌باشد. رفقا در همین حال که ایمان به تحلیل علمی دارند اصل قدرت انجام آنرا ندارند... آنکه در جواب این پرسش که چرا با وجود آنکه از روز اول سازمان کوچک ما بی با اهمیت تصادف فوق

۱- گستر و تحلیل کامل و روشن این مورد به تحلیل برخی از نقطه نظرها اصولی و اعتقادی ما می‌گردد. به بررسی انتقادی مسائل و اصول شناسائی علمی که در کتاب شناخت و همچنین بررسی طبع اصول استقرا بعنوان شناسائی علمی در مقاله مبارزه چیستو سایر نمودهایی که در تعلیمات ایدئولوژیک سازمان در رگه شفو وجود داشته اند. مجموعه موضوع بحث مستقیماً را تشکیل می‌دهند که آنرا به مقاله دیگری

مکمل می‌گردد.

و لزوم حک آن از راه کسب اندیشه علم در امر مبارزه بود ^{کرده} بجه دلیل درین زمینه
موفقیت پندانی کسب نکرده است ۱۴ دلیل ذکر میکند که بسیاری از آنها
واقعاً موثر بودند اما علت اصلی این پدیده که چرا بعد از سه سال کار سیاسی
درین تشکیلاتی علم مردم درک و اهمیت و لزوم کسب بینش علم هنوز درین زمینه
موفقیت چندانی کسب نشده و روشن نمیشود. صرف نظر از برخی شیوه های نادرست
کار و بی تجربگی هایی که در چنان شرایطی از سطح فرهنگ مبارزاتی در کشور ما
تقریباً طبیعی بوده نگاه به محتوی مطالعات دوره اول آموزش بسیاری از مسائل
را روشن میکند. در همان تحلیل کار سه ساله سازمان تحت عنوان ماهیت و محتوی
برنامه گذشته و اهداف نشان میتوانیم:

... برای تعلیمات این دوره (دوره اول) از کتابهای مهندسان بزرگان راه
پوشم رسم زندگی تفسیر قرآن جهت تربیت ایدئولوژیک از کتابهای تئوریست کشورهای
توسعه نیافته کتاب سیاه گرسنگی ... و در دوره دوم از انسان گرسنه تاریخ
دیپلماسی عمومی اقتصاد پورعیامون ناهماهنگیهای رشد اجتماعی و اقتصادی -
عقاید بزرگترین علمای اقتصاد، ناسیونالیزم، اقتصاد دول معظم کتاب عمار اوزگان
مطالعه کتب مارکسیستی برای آشنائی به روش تحلیل علمی وقایع اجتماعی و آشنا
شدن به یکی از مسائل مهم معاصر او این دوره شروع و ادامه دارد.

دوره سوم در این دوره مطالعات ایران وین خاورمیانه تاریخ مشروطه
سردار جنگ کتبه کاساکوفسکی ... برخی مقالات سازمان ... ادامه مطالعات
مارکسیستی ...

نگاه کوتاهی به محتویات و شیوه بررسی و تحلیل مسائل مختلف سیاسی ایدئو
لژیک و تاریخی و اقتصادی این کتابها بخوبی نشان میدهد که هر کوشش در
جهت کسب بینش علمی از قبه محکوم شکست بوده است. مسلم است که در اینجا
ما اشتباه و یا نقص را از کتاب یا نویسنده نمیانیم و یا مثلاً معتقد نیستیم که اگر
یک یا چند کتاب یا یک یا چند کتاب دیگر عوض میشد یک باره اساس تعلیمات سازمان
دگرگون میشد بلکه مراد ما اینست که محتویات و روح کلی این برنامه نشاندهنده طرز
تفکر حاکم بر سازمان در آنوقت است. نظرات مهندسان بزرگان یا آلکسیس کولدرن مسلماً
نمیتوانند پایه سالی برای فکله نظریات ایدئولوژیک سازمان انقلاب باشد. همان
طور که اقتصاد پورعیامون یا اقتصاد دول معظم و نظریات بزرگترین علمای اقتصاد
نمیتوانند مبنی قوانین زیربنائی حاکم بر حرکت و تحول جوامع باشند.

نکته مهمی که باید در اینجا اشاره کرد نحوه مطالعات مارکسیستی است. این
مطالعات صرف نظر از کمیت و نوع آنها با پیشداوری خاصی مطالعه میشوند. این

مسئله عدالت ناشی از حاکمیت بخشی از دگماتیسم فرهنگ مذهبی سالهای ۴۰
بود. بدینجهت نتایج لازم از آنها گرفته نمیشد و بعنوان مثال ما بنحیث اسلوب
شناخت مادی (دیالکتیک) را از مبنای فلسفی آن جدا میکردیم و بخودمان حق
میدادیم که با تکه پاره کردن مارکسیسم بعضی نقطه نظرها را عقیدت خود را توجیه
و تفسیر کنیم. این مسئله در باره تئوری تبیین مادی تاریخ (ماتریالیسم تاریخی)
نیز بیشک دیگری صادق بود در حالیکه مارکسیسم یک کل واحد است. دیالکتیک
بدون ماتریالیسم و ماتریالیسم بدون دیالکتیک هیچ معنای علم ندارد (اولی
در اوج خودش به ایدئالیسم هگل میرسد و دومین به ماتریالیسم مکانیکی فوشر
باخ خواهد رسید.)

ماتریالیسم تاریخی نیز چیزی جز تبیین مادی شکل دیگری از حرکت ماده
منتهی پیچیده ترین شکل آن نیست. از نظر مارکسیسم اجتماع یک پدیده پیچیده
هستی است که لزوم تحلیل علمی پدیده ها و گسترش اسلوب شناخت مادی در زمینه
تاریخ (بنیادهای علم که از قوانین حرکت و تحولات اجتماعی صحبت میکند) را ضروری
میسازد.

بدین ترتیب ما با تکه پاره کردن مارکسیسم در واقع تفکر و ایدئولوژی خود
را تشدید و در محروس خطر ورود عناصر التقاطی گری یک ایدئولوژی نوحیانیستی
قرار میدادیم. اگر تلاشهای سه ساله سازمان در زمینه کسب تفکر علمی بی نتیجه
میانند و اگر این تلاش بازم در سه سال دیگر یعنی بعد از سال ۴۷ تا سال
... به نتایج کاملاً منجز و مثبتی منتهی نمیشود نه بمعنای ایمان نه اشن به تحلیل
علمی یا کم توجهی نسبت بآنست بلکه دقیقاً محتوی و سیر تعلیمات ما است که باید
در جهت انطباق با مباحث اصلی تفکر علمی و استقیاد درست و اساسی از آن
در جهت مبارزه همه جانبه علیه هرگونه ایدئالیسم تغییر سمت داده و درین سمت
هرگونه دگماتیسم - هر شکلی از تردید و دودلی را در هم بشکنیم.

در تحلیل گذشته سازمان بارها باین مسئله اشاره شده است که یکبار تئوریک
بسیار پیش از اندازه بها داده شده است. و علت این امر را صرفاً روحیه -
تئوریک برخی از رفقا رهبری سازمان جستجو کرده است. در حالیکه توجه باین
نکته که ما نتوانستیم بودیم در عرض ۶ سال کار تئوریک بهمان حد فهای اولیه
یعنی کسب بینش علمی کافی آیم ما را وادار میسازد که با علمی تری

مسئله تفکر علمی. محسن گرش ساری زاده
(A): مرقد بنیادین به پادشاه پیروز ۵۴

اعلی ترین مشکلات سازمان را در آن شرایط (قبل از شهریور) بدرستی ناسخ از بین علی میداند. اما باید توجه داشت که این لزوم پرداختن به عمل و پیریدن از کار تئوریک بعضای آن نیست که ما مثلا توانست بودیم بدست آوردن های واقعا مثبتی درین زمینه ناکث آئیم) توجه داشته باشید که آنچه که بعد از ۶ سال کار باید باشد مورد نظر است والا مسلم است پیشرفتهای بسیار شایان توجه نسبت به سالهای اولیه بدست آورده بودیم. ما مطابق آخرین تحلیلهای سازمان در عهدی حاکمیت تفکر و شناخت علمی بر سازمان دچار شکست شده بودیم. رفتاری و رفتاری مرتبا از نداشتن کارهای همه جانبه، ساده اندیشی رفتاری مشغول بودیم. سیاسی و تشکیلاتی کارهای بالا صحبت میزدند. این نقیصه رفتاری بارز بود که دوباره در سال ۴۹ یعنی مثلا بعد از طی مرحله تئوریک و درک لزوم وار شدن به مرحله تدارک عمل دوباره مسئله ساختن کارهای مسئول مطرح شد. بچه دلیل سازمان ما بعد از ۶ سال کار نمیتوانست افرادی که از نظر سیاسی تشکیلاتی و ایدئولوژیک صلاح به طرز تفکیر علمی باشند تربیت نماید؟

ما دیدیم که رفتاری فدائی خلق در اوائل سال ۴۸ یعنی ۴ سال بعد از نقطه شروع ما اولین تجمع (تجمع نه تشکل) خود را بدست آوردند آنها را اوائل سال ۴۹ توانسته بودند که چند هسته مناسب سیاسی تربیت کنند در نیمه ۴۹ با ارائه ترفیق شهید پروان مینی بر لزوم مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا و همچنین طرح اولیه خط مشی پیشنهادی از طرف رفیق شهید احمد زاده در مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک بلافاصله شروع به تغییر سازماندهی سیاسی به سازماندهی نظامی میشد. نکته های سیاسی نظامی در اشکال می میشد. در اواخر ۴۹ و اوائل ۵۰ است که ما آنها را فعالانه در صحنه نبود میبینیم. بدین ترتیب فاصله به اولین تجمع های محلی-سیاسی این رفقا تا اولین عملیات نظامی آنها کمتر از ۲ سال طول میکشد در حالیکه ما بعد از گذشت ۶ سال هنوز در گیرودار حل مساله کارها بودیم. مبارزه ما در سطح کنونی یک مبارزه روشنفکری است بنابراین هیچ اختلاف کیفی و زیربنائی نمیتواند سازمان ما را از یک سازمان مارکسیستی جدا نماید (بعلمت منشا واحد طبقاتی عناصر متشکل این سازمانها) دلیل این اختلاف در چیست؟

مسئله در اینجا پشتوانه فرهنگی رفتاری مارکسیست که از تجربه سالها کنار تئوریک و علمی در سطح جهانی برخوردارند نقش موثری ایفا میکند همانطور که فسر

فرهنگی و بینجریگی مغرور سیاسی- تشکیلاتی تفکر ذهنی عامل بازدارنده های برای ما بوده است. ولی در عر حال همین تفاوت نیز در واقع ناسخ از اختلافی دو نوع تعلیمات است که درین سازمانها جریان داشته است. (۱) باین دلیل نه فقط سطح تئوریک ما واقعا بالا نبود بلکه متناسب با آن مرحله از شرایط، جنبه های مادی واقع دچار ضعف تئوریک هم بودیم. آنچه که ما را وادار به قبول این تحلیل کثیر میکند که عصیل نقطه تصحیحی بود که گروه کور سازمان را باز میکرد اینست که ما میبایست در جریان یک پراتیک سخت و سنگین نارسائیها و انحرافات تئوریک خود را میشناختیم عمل محکی بود که تئوریها را در تیزاب آتشین خود حل مینمود و درست و نادرست آنها را به نشان میداد. دیگر افغان ند داشت که ما با بحث و مطالعه وجدل فکری بتوانیم مسیر تفکر سازمانی را اصلاح کنیم.

اینکه رفتاری مرکزی ما (به خصوص محمد) ضعف تئوریک سازمان را میدادند و بیش از هر چیز این اندیشه که چرا سازمان به هدفهای اولیه خود نرسیده است مشغول نشان میداشت چیز نادرستی نبود آنجا بدرستی ضعفهای تئوریک ما را میدیدند اما اینکه نقطه تصحیح آنها باز هم در ادامه کار تئوریک جستجو میکردند درست نبود و دقیقا از همینجا بود که اشتباهات و انحرافات ما آغاز شد. تئوری وقتی از عمل انقلابی جدا شود کاملاً بی موضوع میگردد و اکنون تئوریهای ما نیز نمیتوانستند تنها در ارتباط با عمل انقلابی تصحیح شوند. بدین ترتیب لزوم تشکیلاتی پرداختن

۱- روشن است رفتاری سازمانی ما حکما بدلیل سابقه بیشتر فعالیت تشکیلاتی از تجربه و آگاهی تشکیلاتی بیشتری برخوردار بودند. این مسئله نیز در سطح مبارزه سیاسی ۵۰ این نکته را باید باز هم خاطر نشان سازیم که درک سازمان ما بلزوم مطالعات مارکسیستی و برخورد علمی با پدیده ها در عین اینکه بدنیال درک یک ضرورت عینی حاصل شده بود ولی در عر حال در چنان شرایطی از رشد تفکرات ذهنی بسیار قابل اهمیت بوده و از بداعت و خلافت خاصی برخوردار است برای درک اهمیت موضوعی کافی است به نظرات آقای مهندس لالا درباره مارکسیسم و مبارزات انقلابی مارکسیستها در دیگر کشورهای جهان نگاهی بیاندازیم. مهندس بازرگان در حالیکه هیچ فرقی بین کشور های انقلابی کمونیستی و دیگر ناشری بورژوازی نمیگارد شاید حتی کشورهای مکتور نیستی را غیر اخلاقی تر حساب میآورد (نگاه کنید به) مبارزات مسالمت آمیز و تئوریهای کهنه خرد بورژوازی و همان مبارزه ضد استعماری هند را بتوان نمونه مالوب والکوی مبارزات ایران معرفی مینماید. این اختلاف سطح فکری (غیر از جنبه های زیر بنائین که قبلا بحث شد) بخشی نشاندهنده کوشش و هوش و ابتکار رفتاری شروع کننده ماست.

برای عمل نیز از همین درجه ثابت بحث است.

ما در مرحله یعنی بعد از شکست مبارزات احزاب ملی و قیام ۱۵ خرداد با جی بندی محضی که از پراتیک مبارزاتی روز بعمل آوردیم توانستیم به نقطه نظری و تئورهای درستی دست یابیم که راهنمای عمل ما را در سالهای بعد پیموده کرد اما متأسفانه همین تجربه در مورد پراتیک سازمان خودمان صحیحاً انجام نگرفت. ~~ما در این مورد باطل عمل کردیم و آگاهی در یک تئوری مغرب کار تشکیلاتی گرفتار آمده بودیم که تنها صفر گلوله ها و وطنی انفجاری که دستهای برادران ما مانده و خامن آنها میکنند میتوانست ~~در این~~ در برابر باطل و تسلیم مغرب فکری و تشکیلاتی ما را بشکند. درم شسته~~

II - غیرم نتیجه ما باصالت تغییرات بنیادی و زیر بنایی جامعه و قبول نظریاتی که دینامیسم حرکت تاریخ و جوامع را ناشی از مقولات زیربنایی و انگیزه ها و اقتضای میدانست ولی علا سازمان فاقد بینش عمیق طبقاتی و زیربنایی بود. درواقع این ضعف معلول تاثیر عوامل بسیار مختلف اما پیوسته بهم تاریخی و اجتماعی بود که در سازمان ما امکان ظهور میافت مهمترین این عوامل عبارت بودند از:

الف - توجه خاص و کاملاً اصولی تفکر مذهبی به مقولات روینائی
ب - فقر فرهنگی و بی تجربگی مغرط سیاسی - تشکیلاتی این تفکر در طول چند ده سال اخیر...

ج - برخی استنباطات نادرست ما از تفکر علمی (همانطور که قبلاً در شماره ۱ بحث شد) و کلاً نازل بودن سطح فرهنگ سیاسی ایدئولوژیک جنبه انقلابی در سالهای بعد از ۴۲

عدم حاکمیت این چنین اصلی در متن تفکرات سازمان که اجباراً به توجه اصلی و انتکا درجه اول ما به مقولات روینائی منجر میشد و ما را از برخورد زیر بنایی و طبقاتی باز میداشت خود موجب اثرات و نتایج منفی نامطلوبی در روی خط مشی سیاسی و تاکتیکهای سیاست و شیوه های درون تشکیلات میشد که مجموعاً امر به شرف و تکامل منظم سازمان را به خصوص با پیچیده تر شدن شرایط مورد تهدید قرار میداد. ما در اینجا بدون آنکه خواسته باشیم همه جوانب و آثار این ضعف را مورد بررسی قرار دهیم تنها به ذکر موارد چندی در دو زمینه یکی خط مشی یا سیاست برون تشکیلاتی و دیگری سیاست و شیوه های کار درون تشکیلاتی سازمان اشاره میکنیم. وظیفه رفقا است که با توجه به بررسی و تحلیل گذشته سازمان و انتکا نمونه های عینی که در جریان زندگی تشکیلاتی خود با آن روبرو بود اند فعالانه

به تصحیح نقطه نظرهای نادرست خود و سازمان بپردازند.

الف - اثرات نامطلوب برخورد مشی سیاسی و سیاست برون تشکیلاتی سازمان
A - نقطه نظرهای روینائی و ایدئالستی موجود ما را از شناخت علمی جامعه و نیروهای موجود در آن و همچنین ماهیت دشمن هدفها و برنامه های آن باز میداشت. ما نتوانستیم بر اساس تحلیل زیربنایی سیمای مشخص و روشنی از جاسا مع خودمان ارائه دهیم. انگیزه ها و سیر حرکت این طبقات نامشخص میماند و موضع و نقش آنان در انقلاب بطور مبهم مورد بررسی قرار نمیگرفت. در مقاله مبارزه چیست این عدم توجه اصولی ما به تحلیل زیربنایی جامعه بخوبی مشاهده میشود. در اینجا افراد جامعه نیز بر اساس موضعی که در جریان تولید انتقاد میکنند بلکه بر اساس آگاهی و قدرت فراگیری تقسیم میشوند. در الحاله امروز برای ما مشخص است که آگاهی و قدرت فراگیری و... و کلاً ایدئولوژی و اندیشه معاصر طبقاتی هستند و مستقیماً از زندگی و حیات مادی فرد نشاء میکنند. درین مقاله نوشته میشود "... مردم اجتماع خود را از نظر آگاهی و قدرت فراگیری به سه دسته تقسیم مینماییم. قشر اول یا روشنفکران قشر دوم یا نقطه انتکا مبارزه و قشر سوم یا طبقات بیتفاوت و خشن ... بعد از خراشیم دیدیم که بر اساس چنین برخورد ایدئالستی با جامعه است که سازمان مجبور میشود با پر بها دادن به مسئله آگاهی (بدون آنکه بحث منشاء همین آگاهی از نقطه نظر طبقاتی مورد نظر قرار بگیرد) نقش روشنفکر را بیش از اندازه برآورد کرده و نتیجتاً به توده ها کم بها بدهد. اما مسلم بود که در تقسیم بندی علمی طبقات اجتماع ما با چیزی بنام قشر اول (روشنفکران) قشر دوم یا نقطه انتکا مبارزه و قشر سوم یا طبقات بیتفاوت و خشن برخورد نخواهیم کرد. چنین طرحی بکنی با سیمای یک جامعه طبقاتی در عصر ما متفاوت است. اصولاً قشر یا طبقه خشن و بیتفاوت چه معنایی دارد و آیا امکان دارد که قشر یا طبقه اجتماع بیتفاوت و خشن باشد ؟ ... اینها و مسائل از این قبیل باعث میشد که ما نتوانیم ارزیابی صحیحی از انگیزه های واقعی تمایلات و موقعیت اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک نیروهای اجتماعی بنماییم و نتیجتاً این مسئله تاثیر بسیار منفی بر استراتژی ما باقی گذاشت. بعنوان مثال ما تصور میکردیم که (لاش در عمل) آنچه که نیروی اصلی مبارزه طبقات متوسط و پائین جامعه را تشکیل میدهد مقولات روینائی از قبیل مذهب / فساد و... میباشد. ما توجه نمیکردیم که حتی اقبال و توجه خود بورژوازی و اقبال متوسط شهری بمبارزه و حتی تاریخ مشحون از مبارزه آنها در طی ۵۰ سال

اخیر و قیقا ناشی از تفکرات مذہبی یا تضاد های ایدئولوژیک آنها با طبقه حاکمه نیست بلکه این منافع اقتصادی و جریان مبارزه طبقاتی آنهاست که آنان را بمبارزه میکشند. بنابراین تحلیل ما همچنین نمیتوانستیم درک کنیم که اکنون نیز خرد بورژوازی بدلیل داشتن انگیزه های مذہبی بنگاه اصولا بدلیل منافع اقتصادی و در مبارزه فعلی شرکت خواهد کرد و بهمین دلیل اولاً دارای نقش مشروط و موقتی و گذرانی خواهد بود. ثانیاً اعتقادات دینی و ایدئولوژی طبقاتش را نمیتوان در مورد طبقات و اقشار دیگر خلقی سارن و جاری دانست.

بدین ترتیب ما بدون آنکه دست به تحلیل علمی از واقعیات جامعه طبقاتی خود بزنیم بدون اینکه توجه داشته باشیم مذہب نیز چون مقله های دینی دیگر در واقع زیر بنا و منافع طبقاتی هر طبقه یا قشر اجتماعی را توجیه میکند بمادگی و بزرگی ایدئولوژیک خرد بورژوازی را در ایران یک خصوصیت عام ایدئولوژیک حاکم بر تمام اقشار و طبقات خلقی میگردیم. نتیجتاً مذہب را زنه بمعنای طبقاتش (بلکه بعنوان یک مقله فوق طبقاتی و بزرگی تمام جامعه ایران میدانستیم) (۱) بشماران ^{مذکران} بهمین تحلیل اسلامی که مهندسان بزرگان نمایندند آیت ^ع اسلامی که آیت الله خمینی از آن دفاع میکند و این هر دو با اسلامی که خرنامری و شاه نمایندند

۱- با توجه باین تحلیل اولاً تفاوت های و اختلافات زیربنائی بورژوازی ملی بورژوازی کمپرادور و خرد بورژوازی را در رابطه با منافع و موضع خاص که هر کدام از آنها در جریان تولید انباشته کرده اند معین کرده آنگاه انعکاس کلی این تضاد های زیربنائی را در دینائی سیاسی و عقیدتی آنها نشان دهیم. ثانیاً در گامی بعدی خاص ایران موضع هر یک از اقشار مختلف شانرا نسبت بمسئله مبارزه مسلحانه و انقلاب مورد تحلیل قرار دهیم. ثالثاً استنباطات مختلف و تضادی که هر یک از آنان از توانایی اسلامی در جهت توجیه منافع خود داشته اند روشن نمائیم. مثلاً اختلافات مشروطه خواهان و مشروطه طلبان را که هر دو مدفهای سیاسی مخالف هم را با اسلام نسو جیه میکردند مورد بررسی قرار دهیم. رابعاً بنظر شما چرا علیرغم فشار ناپسود کننده بورژوازی کمپرادور بر بورژوازی ملی بعد از سالهای ۳۲ که در سالهای ۴۰ بیحد باوج خود رسید تنها بخش مذہبی بورژوازی ملی تاکنون توانسته است به حیات نیم بند خود ادامه دهد؟ در حالیکه تمام بخشهای دیگر آن بطور کلی نابود شده اند. آیا این پدیده با تحلیل فوق تباری ندارد و یا اینکه در جهت تایید

آن هستند در حالیکه عرصه از اسلام صحبت میکنند ما همینطور ^{مذکران} باید این اختلاف فکری و این تضاد ایدئولوژیک در واقع ناشی از اختلاف منافع طبقاتی است که آنها را از هم جدا میکند. مذہبی که مهندسان بزرگان نمایندند آیت بهمین خصوصیات و توجیهگر منافع اقشار بالای خرد بورژوازی سفلی و خرد بورژوازی روشنفکر مذہبی و آن بخش از بورژوازی ملی است که تاکنون باعتبار مقاومت دینی اش در مقابل هجوم بورژوازی کمپرادور هنوز ته مانده حیاتش را حفظ کرده است. در حالیکه خمینی ایدئولوگ و نمایندنده منافع خرد بورژوازی متوسط و پائین بازار و کاسبکار و پیشه ور پشهری و بخشی از خرد مالکان آگاه دهات و شهرکهای روستائی و همچنین بخش مرفی روحانیت وابسته بانهاست.

و درست بهمین دلیل است که وقتی خوانسارها و... بدست طبقه حاکمه در میانند اسلامشان نیز آلتی میشود در دست طبقات حاکمه برای سرکوب و تحمیل توده های مردم. سرمایه داری با در دست گرفتن این حربه حاکمیت و سلطه و حشیانج استعماری امپریالیستی خود را توجیه میکند و برای غارت منابع و استثمار خلقهای ملایونی جواز عبور نشان میدهد.

انگاه بچنین خصوصیت فوق طبقاتی یعنی مذہب بشکل عام و مطلقاً یکس از پایه های اساسی ساختمان استراتژیک مارا تشکیل میداد. ما با قبول ایسن ویژگی تصور میکردیم که انگشت نهادن بر روی انگیزه ها مذہبی مردم (در اینجا مراد از مردم تمام طبقات و اقشاری بود که بتجویی اسلام را قبول داشتند) و استفاده از خصلت واقعی ضد ظلم و انقلابی اسلام و تبلیغ آن بعنوان واقعیت اساسی اسلام توده مردم معتقد را بمادگی بمبارزه خواهیم کشید. معنای قشر دوم یا نقطه انکاء مبارزه همین مردم با اصطلاح سلطان معتقد لکالی با اسلام بود که بالاخره با فهمیدن ماهیت انقلابی و ضد ظلمی اسلام اجباراً بعنوان یک وظیفه شرعی دست بمبارزه خواهند زد.

قشر سوم هم که معلوم است همان توده ظاهراً بی اعتقاد و ناآگاهی بود (

دنباله پاورقی - آیت؟ خامسا بنظر شما ویژگی مبارزه چوپانه بودن تفکر خمینی در مقابل موضع مسالمت آمیز داشتن تفکر مهندسان (با توجه به میناهای طبقاتی هر کدام) همچنین متقابلاً انعطاف و وسعت دید و تفکر مهندسان در مقابل محدودیت و دگماتیسم شدید تفکر خمینی ناشی از چه عللی است؟ آیا میتوانیم علل زیربنائی و تاریخی برای آن ذکر نمائیم؟

لا بد دهقانان و کارگران که اولاً اعتقاد کثیری به دین دارند و ثانیاً از آگاهی بسیار کثیری نسبت باقتدار خود برخوردارند (۱) که بدلیل عدم آگاهی و بی اعتقاد به آنرا بی تفاوت و غشی میمانند.

باین دلیل بود که ما "مردم" را عمدتاً در همان قشر محدود خود بورژوازی شهری یعنی قشر دوم اجتماع (بزرگ مبارزه چیست) که مدعی بود (۱) "شایسته مبارزاتی داشت (۲)" و ضمناً از تجربه یک زندگی سخت هم بهره مند بود (۳) "متجلی میدیدیم که میان طبقات و اقتدار دیگر مردم بعنوان نقطه اتکا" مبارزه شناخته شود. از وصلت آگاهی قشر اول (روشنفکر) با تجربه تلخ قشر دوم (یعنی خود بورژوازی مبارز مدعی) بود که آشنافشانی در وجود قشر دوم ایجاد میشد که او را برای انجام هرگونه مبارزه صحیح و علمی آماده کرده بصورت نقطه اتکا مبارزه و قشر لحاظ آن یعنی طبقات مختلف مردم در مبارزه (۴) ".... ملاحظه میشود که اولین تحلیل اولاً انگیزه های رویشانی (آگاهی) و مذهب (علل اساسی مبارزه) شمرده میشوند. ثانیاً خصوصیت ایدئولوژیک خود بورژوازی متوسط پائین سنتی بعنوان ویژگی جامعه بر تمام اقتدار و طبقات دیگر جاری و ساری میشود. ثالثاً خود بورژوازی شهری بدلیل همین اصالت دادن به رویشا بعنوان نقطه اتکا مبارزه عنوان میشود. توده های عظیم دهقانان و طبقات و اقتدار رو برشد کارگری عملاً تنها بعنوان حامی این قشر (خود بورژوازی) و در واقع بصورت زائده سیاسی آن بحساب میآمد.

بر اساس چنین تحلیلی از شرایط اجتماعی بود که از آمادگی بی قید و شرط مردم صحبت میکردیم بطوریکه طرحهای اولیه استراتژی حاکی بود مردم (یعنی همین قشر دوم به تعبیر مبارزه چیست) فقط منتظر نیازمند دریافت سلاح و رهبری یک سازمان انقلابی هستند. تصور از شروع مبارزه مسلحانه و پیوستن مردم بآن نیز با آغاز شور مسلحانه و توده های شدن آن در الجزایر مقایسه میشد. این مقایسه بخصوصاً بر اساس ویژگی مشترک مذهب در ایران و الجزایر و همچنین ضرورت مبارزه مسلحانه در هر دو کشور استوار بود. (۵) باین دلیل میبایست

(۱) و (۲) - مبارزه چیست؟

۵۰

۵۸

سازمان در یک زمان مناسب (لحظه خاصی که از نظر مردم و از نظر تاریخی یا سیاسی موقعیت ممتازی دارد) با چندین عطف نظامی بیدار و موفق خواهد شد بخش عظیمی از جو خفقان و قدرت افسانهای رژیم پلیسی را درهم بشکند (۱) مردم (و بنا بر اصطلاح مبارزه چیست قشر دوم) که بشدت تحت تاثیر چنین عملیاتی قرار گرفته اند و دیگر هیچ مانع و رادعی در مقابل خود نمی بینند بلافاصله آماده پیوستن به مبارزه میشوند آنگاه از پیوند قشر یک (روشنفکر) با قشر دوم و آتش فشانی درخواهد گرفت که بتدریج در جریان یک جنگ دراز مدت (اینجا جنگ دراز مدت پذیرفته میشود ولی همین تحلیل بخوبی نشان میدهد که حتی از جنگ دراز مدت استنباط درستی نمیتوانست موجود باشد) رژیم را در خود نابود خواهد نمود!

درست است که برخی از نقطه نظرهای ما در جریان کار و مطالعه بیشتر رویه تصحیح میرفت ولی نکته مهم اینجاست که اولاً هیچگاه اصول نظرات ما مورد انتقاد و بررسی بنیانی قرار نگرفت ثانیاً راجع به نقاط نظر که مدتها قبل به پدی بصورت عالمتربین و منجزترین مسائل تعلیماتی آموزش داده میشد موضع انتقادی گرفته نشد و هیچ عزیزی دقتی بین آنچه غلط بود و اکنون اشتباه بود نظر مشخص شده بود و آنچه اکنون صحیح بنظر میرسید و مورد قبول بود بطل نیافت (۲) بطور کلی میتوان این نقاط نظر را در زیر خلاصه کرد.

۱- تقسیم بندی طبقات اجتماعی بر اساس معیارهای رویشانی نمیتوانست ما را به واقعیات موجود در جامعه و با حقیقت نیروهای خلقی و ضد خلقی آن نزدیک نماید. این ایرادت میشد که نتوانیم نیروهای انقلابی رویشد و تکاملی را تشخیص داده و استراتژی خود را بر این اساس بدون سازیم. طرح مسائل ناد رستی از قبیل قشر یک (روشنفکران) و یا قشر دوم یا نقطه اتکا مبارزه همین جا نتیجه میشود.

۲- بررسی عینی عبادات رویشانی و اقتصادی رژیم با عریک از اقتدار و طبقات خلقی و درک محتوی و معنای اساسی این تضادها. این مسئله اینجا میرسد که ما در نهایت از درک آن مبارزه طبقاتی که در پهن اجتماع فارغ از هرگونه اراده و اختیاری جریان دارد و بخصوص از مبارزه درونی بسیار شدیدی که میان مستکثرترین طبقات جامعه و طبقه استثمارگر جریان دارد غافل بنانیم اعتقادات رویشانی برخی از طبقات متوسط را اصل بگیریم. استراتژی خود را بر اساس این اعتقادات بنا سازیم و نتیجتاً در تشخیص انگیزه های واقعی و رویشانی

آنان دچار اشتباه گردیم. ۵۹ - "مردم از سرور و برتری خود را از دست میدهند" (۳)

عدم توجه به جنبشهای خود بخودی کارگران و دهقانان و عدم توجه به
 اشکال خاص مبارزاتی آنها. اعتصابات و مقاومتهای مثبت و منفی شورشیان...
 و کم بها دادن به قهر و کینه طبقاتی آنان و در مقابل پر بها دادن به آگاهیهای
 تاریخی و مبارزاتی اقتدار متوسط شهری از نمونه های بارز آن بشمار میرود. در
 واقع ما مبارزه آنان را (طبقات محروم) با مبارزه روشنفکری خودمان قیاس میکنیم
 و میخواستیم از طریق اتکا به اعتقادات سنتی آنان آنها را بمبارزه دعوت کنیم.

۳- تلقی غیر زیربنائی ما از شعور و آگاهی توده مردم و عدم درک ماهیت طبقاتی
 این خود آگاهی و وابستگی آن بچریان عمیق و طولانی تولید و مبارزه اجتماعی.
 این امر موجب میشد که ارزیابی کاملاً ذهنی و نادرستی از آمادگی ذهنی و حالت
 شعور و قهر مردم (به معنای خاص آن در اینجا) برای پیوستن بمبارزه مسلحانه
 بشود. بدین ترتیب جهت و سیر نیروهای طبقات اجتماعی و مواضع استراتژی
 آنها در جریان مبارزه بدورستی مشخص نمیشد. برخورد عاطفی و سطحی ما با
 مرحله تودهای شدن مبارزه (۱) بدین آنکه لااقل تئوری مقدماتی اما روشنی
 برای آن داشته باشیم نمونه ای از تلقی نادرست ما از شرایط ذهنی مبارزه میباشد.

۴- ما میخواستیم با اتکا به اندیشه های غول آسایی که در پی ساختن
 بودیم نه با اتکا به شناخت قوانین عینی و جبری حرکت اجتماعی و با اتکا به
 نیروی محدود و باز هم بسیار محدود (تاکید میکنیم) روشنفکرانه با اتکا به جریان
 عظیم مبارزه طبقاتی توده ها به ابداع و خلق نه کشف و تدوین استراتژی مبارزه
 و تاکتیکهای سیاسی و نظامی آن بپردازیم. مقاله مبارزه چیست در همین مورد
 نمونه قابل توجهی از طرز برخورد غلط ما در گذشته نسبت به مسائل استراتژیست
 نشان میدهد. پس ازین دوره (مطالعه و خود سازی) لیاقت و شایستگی
 طرح خط مشی کلی مبارزه را کسب نگذاشته قادر خواهد بود یک استراتژی

۱- این برخورد سطحی در واقع از یک ضعف ایدئولوژیک هم ناشی میشد بدین قرار که ما
 نمیتوانستیم به درک پیوسته و یکپارچه تبدیل تغییرات کم به کیفی شناختی و عجله طبقات
 تن خودمان را به بار کنیم. مطالب این طرح روشن میشود که طرز تفکر و روش تئوری چنانکه راز
 بدستورهای تاریخی عملاً از درون اجرای مفهوم واقعی در واقعیت بودیم. مفهوم خاص
 آن و متناسب با شرایط اجتماعی ایران

علمی و انقلابی برای مبارزه خلق نگذاشته ایم. این استراتژی باید کاملاً نویشتاری
 بوده و همانطوریکه گفته شد خلق شده باشد نه اقتباس و تقلید از دیگران...
 در واقع ما نمیتوانستیم درک نهائیم و حاکمیت تفکرات روحانی نیز رسیدن به
 چنین درکی را بسیار مشکل و دشوار کرده بود که این شکل اساسی تولید و درجه رشد
 نیروهای مولده و تضاد های اساسی آن با مناسبات تولیدی. این قوانین عینی و
 ذهنی ناشی از شکل اصلی تولید حاکم بر جامعه و طبقات متشکله آن و خلاصه
 این ماهیت و رشد تضاد های درونی جامعه است که تعیین کننده خط مشی سیاسی
 و استراتژی مبارزه انقلابی خواهد بود چرا که فکر اندیشه قدرت ابدکار یا خلاقیت
 عد های روشنفکر.

ما با تکیه اصولی بر توانایی ذهنی روشنفکر در واقع منکر عینیت و تلقی تضاد
 ها و مبارزات درونی اجتماع بر اساس منافع متضاد طبقاتی میشدیم. مانع ترانستیم
 موضوع عام مبارزه طبقاتی را که مستقلاً از ذهن ما در پهنه اجتماع جریان دارد
 و در شرایط خاص سیاسی - اجتماعی - اقتصادی ایران قوانین ویژه خود را عرضه
 میکند دریابیم. استراتژی مبارزه اجتماعی ما چیزی نبود که توسط عد های روشنفکر
 هر چند صادق و مبتکر خلق شود و یا بدون اقتباس از دیگران ابداع کرد بلکه
 استراتژی دقیقاً عبارت از آن قوانین عینی و مستقلاً از ذهن و اندیشه است
 که مسیر حرکت اجتماعی را تعیین مینماید. وظیفه روشنفکر انقلابی نیز کشف و تدوین
 همین قوانین تکامل اجتماعی و مجاهدت بخاطر تحقق آگاهانه و هر چه سریعتر
 آنها میباشد. (۱)

تئوری بسیار نادرست "قشر رهبری" که سالیان دراز مسیر صحیح کار درون
 تشکیلاتی را تحت تأثیرات منفی خود قرار داد از همینجا ناشی میشد. در مقاله
 مبارزه چیست نوشته میشود... علم مبارزه را عمکان نمیتوانند فراگیرند و تنها
 قشر اول است که به علت خاصیت دانش پژوهی خود قدرت و توانائی آنرا دارد
 که از متن جوامع و مطالعه نمود های تاریخ مبارزه ملت های مختلف اصول کلی مبارزه
 را فرا گیرند... (۲) ناگفته پیداست که قشر اول خود را بخاطر خودشان نمیشد

- ۱- درین باره مقدمه جزوه سازماندهی مراجعه شود.
- ۲- در اینجا بخوبی مشاهده میشود که چگونه اشتباهات سیاسی استراتژیک و
 حتی لغزشهای تاکتیکی در تحلیل لحظاتی دارا گشتا ایدئولوژیک هستند. مثلاً

بدین ترتیب طرحهای سیاسی استراتژیک سازمان شده است تحت تاثیر منفی این تئوری قرار میگیرند. جدا افتی از دیگر گروهها احساس بی نیازی کردن از تجربیات آنها همه اینها محلهای تئوریک پیدا میکنند.

ب- سازمان عملا از توده ها جدا میافتد. چرا که از یکطرف به تعلیمات آموزش و مبارزه خود جدا از توده ها نگاه میکند و از یکطرف دیگر خود را در مقام رهبری آنها فرض میکند بدون آنکه عملا در زندگی و مبارزه آنها شرکت کرده باشد. (اگر شرایط پلیسی امکان مادی چنین حرکتی را از سازمان سلب کرده بود و ما تنها میتوانستیم عمل مسلحانه پیشاز پا توده ها و زندگیشان و با مبارزه آنها تماس حاصل کنیم پس طبیعتا مسئله رهبری ما هم خود بخود منتفی بود رهبری مبارزه توده های در جریان مبارزه توده های نه مبارزه صرفا روشنفکری بدست میافتد)

این امر باعث میشود که اولاً به روشنفکر و نقش آن در مبارزه با دشمن بهای بیش از اندازه داده شود و ثانیاً عملاً بتوده ها و مبارزه آنها بی اعتنائی و بی محلی گردد. برای درک بهتر مسئله علاوه بر روال عمومی تعلیمات و آموزش سازمان کافی است بمقالات اساسی سازمانی نیز نگاهی انداخته شود.

در مقاله مبارزه چیست نوشته میشود "... اگر چنانچه قشر دوم را اعتنائی نشوند دست بکارهای مضحک و غیرعقلانه میزنند مثلاً یک کارگر معمولی یا یک درجه دار ارتش بر اثر شدت فشار ظلم و تعدی و درک مهم حقایق با فرد بالا دست خود دعوا راه میاندازد یا حتی او را بمقتل میرساند ... قشر سوم پس از طبقات بی تفاوت غیر از حوادث هیچ چیز دیگر نمیتواند حقایق را برای این دسته از مردم بفهماند ولی البته حوادث حساب شده و سنجیده ..."

باید توجه داشت منظور از روشنفکر در اینجا سازمان روشنفکر نیست والا حتی به جنبشهای روشنفکری نیز کم بها داده شده است. جالب توجه اینجاست که مقام روشنفکر سازمانی و قشر رهبری آنچنان بالاتر از توده های مردم بی تفاوت و طبقات خنثی () قرار دارد که حتی قشر دوم یعنی خرده بورژوازی هم بگرد آن نمیرسد بطوریکه قشر دوم و در صورت عدم دخالت قشر رهبری دست بکارهای مضحک و غیرعقلانه میزنند ... که ممکن است اعمال آنها گروه کثیری را از مبارزه منزجر و متنفر گرداند (و معلوم نیست قشر ۳ یا طبقات بی تفاوت و خنثی دیگر چکار میکنند) بدینجهت نه تنها خط مشی مبارزه باید توسط قشر رهبری خلقی

(۱) تعریف مبارزه مسلحانه

شود بلکه همچنین قشر رهبری باید با جریانهای زیربنایی و مبارزات غیرمخودی توده ها مقابله کرده و مانع از آن شود که اعمال بی رویه و غیرعقلانه و مضحک توده ها برای جنبش (البته معلوم است چنین جنبشی فقط میتواند جنبش عقب مانده سازمان روشنفکری باشد) نتایج منفی به بار آورد !

همین مقاله تحت عنوان " چه کسی باید علم مبارزه را فرا گیرد ؟ " مینویسد "... تنها حوادثی میتواند بیدار کننده و تکان دهنده باشند که اولاً توسط عده ای آگاه و آشنا به اهمیت مبارزه و حکومتها وابسته بان و همچنین آگاهو آشنا بروحیه اجتماع طرحرری شده باشد (عدم توجه به نقش مرفق مبارزات خود بخودی توده ها) ثانیاً متناسب با شرایط و اوضاع واحوال دشمن و موقعیتهای او و هم چنین متناسب با قدرت کادر رهبری کننده ترتیب یافته باشد (انکار جریانهای زیربنایی مبارزه اجتماعی و طبقاتی توده ها و موکول کردن آن به ظرفیت محدود و چهارچوب تنگ مبارزه روشنفکری) ... حوادث احتمالی اگر چندین نفر را هم احتمالاً بیدار و آگاه کند در عرصه گروه کثیری را هم از مبارزه منزجر و متنفر میگرداند ..."

ج- شاید بتوان مهمترین اثر منفی این تئوری را در انعکاسات متقابل آن یعنی در روابط سازمانی، تعلیمات و شیوه های کار درون تشکیلاتی مورد بررسی قرار داد. بروز روحیات غرور آمیز سازمانی تکیه به شیوه های پاترنالیستی کار و کلاس ظهور ایدهولوژیهای غیر انقلابی و شیوه های نادرست کار در سازمان از همینجا ناشی میشود. که ما این مسئله را در قسمت دوم که به بررسی انعکاس درون تشکیلاتی عدم حاکمیت تفکرات زیربنایی اختصاص دادیم مورد توجه قرار خواهیم داد. ۳- ضعف دستگاه شناسائی ما (که تحت شماره ۱ مورد بحث قرار گرفت) و وجود برخی تفکرات ایدهآلیستی به حاکمیت مسائل روینائی و اصالت دادن به آن در مقابل حولات زیربنائی منجر شد بهیچاز هر چیز در تحلیل شرایط اجتماعی ایران در شناخت نیروهای خود و دشمن و در تدوین استراتژی مبارزه و تاکتیکهای عملی آن اثرات مخرب خود را باقی گذاشت.

۱- ساینجا بخوبی معلوم میشود که چرا سازمان علیرغم ظهور جنبشهای عظیم مردمی و روشنفکری مانند اعتصابات شدید دانشجویی طی سالهای ۴۶-۴۷-۴۸-۴۹ و مبارزات صنفی اقتصادی مردم علیه گران شدن اتوبوس و ... به هیچ اقدام عملی نپرداخت حتی رفقای سازمان از شرکت در چنین مبارزاتی نهی میشدند.

ما در بررسی اثرات و نتایج زیانبار این تفکرات و خط مشی و سیاست بر روی
تشکیلاتی سازمان در دو شماره قبل به خصوص راجع به برآورد گذشته ما از وضع
نیروهای مردمی و تحلیلی که از طبقات اجتماعی بعمل میاید و همچنین راجع به
استنباطاتی که از مفهوم استراتژی مبارزه و وظیفه روشنفکر پیشتاز و رابطه آن با
توده ها موجود بود مطالبی عنوان کردیم. در اینجا لازم بود اثرات این تفکرات
را به خصوص در برخورد با دشمن برنامه ها و سیاستهای و کلا تحلیلهای سیاسی
ما از مسائل جهانی مورد ارزیابی قرار دهیم. این امر بررسی انتقادی جزوای
مختلف تعلیماتی سیاسی و استراتژیک سازمان را در طی چند سال اخیر ایجاب
مینماید تا درین زمینه نواقص و اشتباهات پلور دقتی روشن گردند. ما در اینجا
ضمن اینکه بذکر و بررسی بسیار مختصر فقط چند نکته ازهم عین مقوله میپردازیم
مصرفا از رفتار خواستاریم که خود مقالات تعلیماتی و نقطه نظرهای سیاسی سازمان
در گذشته (و حتی حال) را بزرگ میخواندند و نقدی و نقد جانانه علمی کشیده
قسمتهای صحیح و سازنده آنها از بخشهای نادرست و اشتباه آمیز جدا کرده و با
ذکر دلائل روشن محتوی سیاسی و آموزشی سازمان را ارتقاء دهند.

شاید یکی از بزرگترین اشتباهات سیاسی ما در تحلیل موضوعی تحولات سال
های ۴۰ و ارزیابی آثار و نتایج اجتماعی سیاسی اقتصادی آن رخ داده باشد.
بر مبنای این اشتباه که کاملاً دارای منشأ ایدئولوژیک بود (و اینرا در شماره
های قبل و سر تیتر این قسمت قبل نشان داده ایم) ما اساساً جنبه های روئانی
و سیاسی و با اصطلاح مفهوم " ضد انگیزه های " این تحولات توجه کرده و آنها علت
اساسی و تعیین کننده این تغییرات بحساب آوردیم. در حالیکه نظرات تکامل
یافته تر و تصحیح شده بعد کاملاً گروشی میکرد که این انگیزه های اقتصادی و
منافع طبقاتی بورژوازی رو بودند وابسته با امپریالیزم بود که ضرورت چنین تغییراتی
را ایجاب میکرد. تمام آثار و نتایج سیاسی و یا حتی هدفهای ضد انگیزه های نیز
تنها در نادر همین ضرورت زیربنائی قابل توجه بود. تغییرات کاملاً بنیادی و
زیربنائی که بعداً این تحولات با ذکر کردن کردن شک اصلی تولید در ساخت اقتصاد
دی و طبقاتی جامعه ما باقی گذارد این امر را بخوبی نشان داد.

مقاله تحولات روستائی که بعداً در سال ۴۷ تدوین و در سالهای ۴۹-۵۰ ه
بعد از یک بررسی کوتاه و جزئی منتشر شد نمونه قابل توجهی از ارائه برخی ازین
نظرات نادرست بشمار میرود. درین مقاله نوشته میشود "... طی ده سال اخیر

در اوضاع سیاسی - اجتماعی و اقتصادی روستاهای ایران تحولاتی روی داده
که هدف اساسی آن عبارت است از جلوگیری از ظهور جنبه روستائی بخش انقلابی
در سطح ملی. شرایط انقلابی داخلی و خارجی تدریجاً عناصر انفجاری در
جامعه ایران را فراهم میساخت بنحویکه حامیان امپریالیزم و بخش بسیار طبقه
حاکم را از دور نمای انقلابی جنبه روستائی بخش مردم نگران نمود.

وجود این جوانقلابی امپریالیزم شاه و طبقه حاکم با باین نتیجه رسانید که
تا جنبه ملی خلق ایران از قوه بفعل در نیامده باید پرسهله پاره های اصلاحات
از حدت شرایط انقلابی بسود خود نگاهد و خواسته های اقتصادی و اجتماعی
مردم را در قالبی که منافع امپریالیزم را بخاطر نیندازد اجابت کند. در واقع
شاه و طبقه حاکم ایران بعمل خود باینگونه تحولات تن ندادند بلکه یک سلسله
شرایط عینی داخلی و خارجی تدریجاً آنها را وادار به ترک برخی از شیوه های
گذشته و تغییر در سنتهای دیرین استثمار نموده است. (۱) او (امپریالیزم)
بخوبی دریافته است که تنها با حربه ارتش نمیتوان وضع موجود را حفظ کرد و لذا
همانند ژاپن و فیلیپین از حربه اقتصادی اجتماعی و سیاسی اصلاحات ارضی به
منظور حل مسئله زمین و دهقان (بهترین عنصر در مبارزه عصر کنونی) و گرفتن
انگیزه و از بین بردن زمینه انقلاب روستائی استفاده میکنند. (۲)

شک نیست که یکی از هدفهای سیاسی امپریالیزم در طرح اصلاحات ارضی
همانطوریکه مقاله فوق الذکر تصریح کرده است همان مقابله با حدت شرایط
انقلابی و خنثی کردن یک سلسله از انگیزه های بود که میتواندست جو انقلاب را آمیز
و بالقوه خطرناکی را بوجود آورد. اما همانطور که گفتیم این مسئله تنها در نادر
مسائل اساسی تر و ریشه دارتری که هدفهای اصولی و درجه اول اقتصادی
سیاسی امپریالیزم و در رأس آن امپریالیزم آمریکا را توجیه میکردند قابل بررسی بود
نه بعنوان اصلترین و مهمترین علت این پدیده. بهین دلیل وقتی در همین
مقاله تحت عنوان " شرایط استراتژیک " در نتیجه گیری بند (د) بدرستی به
مساله " تبدیل رژیم فئودال وابسته بورژوازی کمرادور " اشاره میشود بدلیل
اینکه محتوی اصلی و معنای محوری این تحولات روشن نموده است خود بخود با
این مسئله نیز بعنوان یکی از پارامترهای قوی قضیه برخورد شده و از علل و
نتایج بسیار مهم آن بسادگی گذشته میشود. (۳)

[ما در تکمیل بخشهای استراتژی در آن قسمت که مربوط به تحلیل شرایط

اجتماعی اقتصادی سیاسی ایران بعد از سالهای ۴۰ میشود دوباره بایسن
مسئله بازخواهیم گشت و این بار بطور مفصل و روشنتری این مسئله را مورد
تحلیل قرار خواهیم داد [۵ و ۶]

چنین استنباط نادرستی از تغییر و تحولات سالهای ۴۰ و مضمون زیر
بنائی برنامه اصلاحاتی امیرالیزم خواهد بود که ما عیت کامل رو بتغییر رژیم
حاکم ایران بدروستی شناخته نکردیم . ارزیابی نادرست ما چه از نظر تاکتیکی
(کم بهادادن به نیروی بالفعل سیاسی و پلیسی رژیم) و چه از نظر استراتژیک
یعنی آینده و رشد سرمایه داری نوایران و تضادهای نوین و دراز مدت او بر
همین مبنا قابل توجیه است .

مثلا از نظر تاکتیکی این عدم شناخت باعث میشد که ما نتوانیم ماهیت طبقاتی
تسلسل سرکوب و شیوه های پلیس را که با حاکمیت سرمایه داری وابسته بجای
قود الیزم پیوسته و وابسته بانگلیس در جهت منافع خاص این طبقه شک میگرفت
و طبیمتا بافت کامل متفاوتی با پلیس قودالی پیدا میکرد دریا هم از اینجهت
تعمیرانستیم بهای لازم تاکتیکی که میبایست باین ارگان سرکوب رژیم داده شود
درک کنیم . تغییر ناگزیر شیوه های پلیس قودالی به شیوه های قاطع تر و کاربوتر
بورژوازی استفاده از تاکتیکها و تکنیکهای کامل پیشرفته تر استفاده از تجربیات
پلیس سرمایه داری جهانی و کلا جایگزینی پلیس بورژوازی با تمام ویژگیها و پیچید
گیهای پلیس بجای پلیس قودالی نمیتوانست جای مناسب را در ذهن ما اشغال
کند .

همینطور محتوی اقدامات دیگر رژیم مانند برنامه های اقتصادی سیاسی
عدالتگرای برنامه آموزشی و فرهنگی و برنامه عظیم تبلیغاتی او کامل و از این
درجه درک نمیشد . ما تمام تناقضات و تضادهائی را که رژیم قودالی ایران
در مسائل فری با آن رویو بود بنادرست در مورد سرمایه داری قدرت یافته
از عظیم ترین نیروهای امپریالیستی جهان جاری و ساری میدیدیم . در حالیکه
سرمایه داری با تحریک درونی با اتخاذ شیوطللی های نوین علمی و بکار گرفتن
عالیترین وسائل و ابزارهای تکنیکی با اتکا^۶ بنیروی فکری بهترین متخصصان
و کارشناسان و استفاده از تجربیات عظیم جهانی انیو بالاخره پشتیبانی قدرت
بی چون و چرای سرمایه داری و نیروی عظیم سرمایه جهانی و با اتکا^۶ به قدرت تولید
بزرگ با تکیه بر کارآمدترین سیستمهای سرکوب سیاسی نظامی توده های (استفاده
از روشهای علمی جامعه شناسی ضد مردمی / عظیمترین و سازمان یافته ترین

ارتشهای ضد خلقی مجهز با آخرین نوع سلاح و تشکیلات / دستگاه سرکوب پلیسی
و . . .) بسیاری از تضادهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی سیستم قودالی
را حل نماید (۱) (۲) بدین ترتیب بررسی استراتژیک ما از دشمن نیز مسلما

۱- بعنوان مثال میتوانیم از نظر نظامی با ایجاد وسیعترین شبکه ارتباطی ضد
ضد خطوط ارتباطی ماکروویو و یا از نظر تبلیغاتی و قدرت نفوذ فرهنگی رژیم
با ایجاد عظیمترین وسائل ارتباطی جمعی در چند سال اخیر در ایران توجه
کنیم در حالیکه این اقدامات از طرف یک سیستم قودالی غیر ممکن است . مطابق
آماري که در صد فعالیت رژیم را در مورد اخیر یعنی در مورد توسعه وسائل
ارتباط جمعی نشان میدهد در ظرف دو تا سه سال اخیر سطح پوشش شبکه
رادیو تلویزیون ایران بیش از ده برابر شده است و امواج آن تقریبا تمام سطح
خاک ایران را میپوشاند و مضاف اینکه در مناطق مرزی این شبکه تا شعاع دهها
کیلومتر خارج را هم میپوشاند . تغییر محتوی تبلیغ سیاسی و حتی شیوه های
تبلیغاتی نیز قابل توجه است . از نظر محتوی رژیم توانسته است هر چند مدت
یکبار با اتکا^۶ بانگیزه های کامل اقتصادی و برآورد آنها (البته مسلم است بطور
محدود) پایه تبلیغات خود را بر روی یک واقعیت مادی و عینی بنیان گذاری کند
در همین اوکتر یکساله سهم شدن کارگران و . . . در سهام کارخانجات (صرف
نظر از جنبه های سود آوری برای سرمایه داری) و مسئله تحصیل مجانی تا دوره
اول متوسطه از همین مقوله است در مورد شیوه های تبلیغی صرف نظر از یکبار
گرفتن عالیترین ابزار و وسائل ارتباط جمعی کافی است به تبلیغات در مورد صلح
نفث و تفاوت این تبلیغات با آنچه در سالهای بعد از ۲۸ مرداد دیده میشد
توجه شود موسسات و ارگانهای مختلف رژیم اینبارنه فقط با هاپیوی و زنده باد
مردم باد بلکه با ارائه آمار و ارقام با تحلیل تاریخی و اقتصادی قشیه (البته
مطابق ایدئولوژی طبقاتی خود) با روشن کردن اثرات سیاسی در سطوح مختلف
مردم با سخنرانیها و مقالاتو . . . بیگ کار آموزش وسیع دست زدند . مثلا رادیو
ایران طی برنامه های متعدد ضمن تحلیل و بررسی این امر درخواست مینمود
که مردم تمام سئوالات و اشکالات خود را مطرح کرده پاسخ بپشتوند و در این زمینه
با استفاده از شیوه های مدون تبلیغی - توضیحی سعی مینمودند که مشکل کننده
را با جواب استدلالی خود قانع کنند .

۲- روشن است که منظور ما از امکان حل برخی از مهمترین تضادهای جامعه

نمی‌توانست بر کار از خطا بماند. این خطا را بطور خیلی روشن و مشخص میتوان در استنباط آنروز ما (وقتی ~~بسیاری~~ از سازمانها و گروههای دیگر) از مفهوم "ثبات سیاسی" رژیم مشاهده کرد.

درست است که امروز متناسب با پیچیده تر شدن سازمان درونی دشمن و هم چنین بخصوص هنگام با برخورد رویاروی و خونین سازمان درونی جنبش مسلحانه و حتی عناصر متلاطم با ابعاد گوناگون ماشین سیاسی نظامی بورژوازی در ایران استنباط ما از مفهوم "ثبات سیاسی" رژیم و واقعیت وجودی آن (بعلت شناخت عمیق تر دشمن) بسیار نزدیکتر شده است ولی در ابتدا آنچه که چهار چوب استنباط ما را از این مفهوم تشکیل میداد بیش از آنکه بر واقعیتهای یک بورژوازی در حال رشد با تمام آثار و عواقبش با تمام قوانین سیر و تناقض استوار باشد بر پایه برآورد ذهنی از یک سیستم فئودالی پوسیده و در هم ریخته با شدت یافته ترین شکل تضاد های درونی که در واقع دیگر با حاکمیت بورژوازی در سال ۴۰ وجود خارجی نداشت قرار میگرفت.

بدین ترتیب هر چند که در بیان و در لفظ وجود و حاکمیت بورژوازی وابسته مورد قبول قرار گرفته بود اما در واقع مفهوم "ثبات سیاسی" یا "ماهیت درونی" یا همین مفهوم در یک رژیم پوسیده و در هم فرو ریخته و رویتلاشی فئودالی منتهی به ~~چشم~~ ^{چشم} بن جهت نبود که برخی حتی تصور میکردند یا شلیک اولین گلوله ها یا انفجار اولین بمب های مبارزین تضاد های درونی رژیم به شدت اوج خواهد گرفت. جناح چپ و راست آن بجان هم می افتاد سرمایه گذارها متوقف می شود و سرمایه داران خارجی در حالیکه با وحشت با اوج گیری تضاد های درونی و بیرونی رژیم رویتلاشی نگاه میکنند حتی یک پسر هم سرمایه وارد ایران نخواهند کرد. تئوری پلیسی پاره میشود و نیروی تودهای تحت فشار رفته سیستم پلیسی همچون قری که امروز را آزاد گردانند یکباره جهش خواهد کرد

واقعیتهای سخت تر از سنگ خارا ی سال ۵۰ و بعد از آن ثابت کرد که مانع چنین تئوریهای خوش خیالاتی چگونه بر آب نهاده شده است. این تئوریها بیش از آنکه خواسته باشند ماهیت و ویژگیهای سرمایه داری

دنیاله پاورقی سقوطدالی توسط بورژوازی بآن معنا نیست که تضاد اصلی و خاص او را فراموش کنیم. بررسی این مسائل در حوزه بحثهای استراتژی قرار میگیرد و از این نظر ما صحبتی درباره آن نخواهیم کرد.

وابسته ایران و جریان رشد و تکامل آنرا در چهار چوب تضاد هویتی نیروهای رو بر ضد تولید و روابط حاکم بر آنها بطور خاص (تاکید میکنم بطور خاص) تحلیل کنند بیش از آنکه خواسته باشند به تغییراتی که در شرایط زیر بنایی جامعه ایران در شرف تکوین بود توجه کنند بیشتر از هر چیز به تحلیل وابستگی سرمایه داری ایران پرداختند جدا از واقعیت وجودی همین سرمایه داری در ایران. اینکه در هر حال سرمایه داری وجود دارد و باید آنرا بعنوان یک واقعیت حاکم مورد بررسی قرار داد عمدتاً فراموش شد و اینکه سرمایه داری ایران وابسته است/زائده بی چون و چرای و بی عطف و تصور امپریالیسم جهانی است و هیچ اراده و استقلال ندارد گرفته شد. گویا همانطور که عناوین مونتزا و مفهوم مکانیکی صنعت را افاده میکرد حاکمیت سرمایه داری هم در ایران یک مفهوم مکانیکی بود که به هیچ وجه در ارگان سیاست اجتماعی فئودالی ایران تأثیر مهمی نمیکند است. (۱)

۱- منظور از مفهوم مکانیکی وابستگی بورژوازی چیست؟ قبول این مفهوم مکانیکی در گذشته چه نتایج نادرست سیاسی و استراتژیکی به بار آورده؟ این مسئله در مقایسه با مفهوم علمی بورژوازی و خصوصیات و آثار و مشخصات آن و همچنین تعیین مفهوم علمی بورژوازی وابسته و آثار و خصوصیات آن روشن میشود. بنابراین این مفاهیم را نیز روشن کرده باین سؤال پاسخ دهیم که آیا با توجه باینکه اغلب سرمایه های ژاپن ماهیتاً آمریکائی است (در جریان صدور سرمایه از آمریکا به ژاپن صادر شده) و اینکه سرمایه داری ژاپن نیز مفهوماً بدنیال ضرورت نشینا مشابهی که امپریالیسم آمریکا را در ایران واداره اصلاحات ارضی و و بسط تولید سرمایه داری نمود بوجود آمد. با این حال سرمایه داری ژاپن یک سرمایه داری مستقل و آزاد از قید و بند امپریالیسم آمریکا است یا وابسته بآن؟ (مفهوم دینامیک وابستگی را بشکافید) تضاد های اقتصادی ژاپن و آمریکا از یک طرف و دنیاله روی سیاسی ژاپن از آمریکا از طرف دیگر ناظر به چه معنایی است؟

با تحلیل شرایط ویژه ایران و مقایسه آن با شرایط ویژه ژاپن آیا ایران میتواند ژاپن دوم یا ژاپن خاور میانه گردد؟

بدین ترتیب تئوری نادرستی که معتقد است که تحولات سالهای ۱۰ فاقد
محتوی زیربنائی است فاقد مشخصیست که حاکمیت سیستم انگشمار سرمایه ۱ از
کار را جانشین سیستم استعمار خوددالی کرده است فقط قبول میکند که "امپریالیسم
و شاه و طبقه حاکمه (بخشی هشمار آن) به علت ترس از دورنگای انقلابی جنبش
رهائی بخش مردم و برای کاستن از حدت شرایط انقلابی به پاره‌های اصلاحات دست
زدند اند که در عین اجابت خواستهای اقتصادی و اجتماعی مردم منافع امپریالیسم
بخاطر نیافتد (۱) در واقع با روئنائی ترین شکل برخوردش با تحولات تاریخی
و زیربنائی از درک حقیقی بزرگترین و چشم گیرترین واقعیت اجتماعی غافل میماند -
واقعیت را مشله میکند و بر اساس تمایلات فقهی و گرایشات عاطفی خود فقط
تکه ای از آنرا - آن تکه‌ای که تنها در محدوده تفکرات روئنائی او جای میگیرد
(ولحدیثا میتواند تعبیراتی در آن بجوید) بعنوان تمام واقعیت مورد تجزیه
و تحلیل و بررسی و مدافعه قرار میدهد. تغییر شکل اصلی تولید پدید آید نیروهای
جدید اجتماعی، درگرفتگی طبقات اجتماعی و بالاخره حاکمیت سیاسی و اقتصادی
سرمایه داری را فروتن می نماید اما مرتباً روئ و وابستگی تکیه میکند (در واقع بطور
عاطفی خوش دارد تکیه کند) روی بحرانهای و تضادهای دورین رژیم حاکم
(کدام رژیم و با چه/نهای طبقاتی معلوم نیست) انگشت میگذارد. این تئوری
نمیتواند درک کند که این رژیم/این طبقه و این شاه دیگر همان رژیم همان
طبقه و همان شاه قبل از سالهای ۱۰ نیستند که خواسته باشند صرفاً بوسیله
اجابت برخی خواستهای اقتصادی و اجتماعی مردم از حدت شرایط انقلابی
بگذرند.

پایگاه طبقاتی رژیم حاکم و تیما شاه نیز درین تحول درگرفتگی شده
است. حتی از خصوصیت ویژه دیگری که عبارت از جایگزینی حاکمیت یک امپری-
الیسم (امپریالیسم آمریکا) بجای امپریالیسم انگلیس باشد برخورد دارد است
بطوریکه منافع این دو امپراطوری در جریان چنین تحولی بشدت در مقابل هم
قرار میگیرد. (۲)

قابل توجه در اینجا سرنوشت کسانیا است که هنوز نتوانستند واقعیتهای

- ۱- تفکیک از تحولات روئنائی
- ۲- این مسئله را بطور دقیقتر و شریحتری در تاریخ مبارزات ایران و بررسی
تحولات سالهای ۱۰ در بحث استراتژی مورد تحلیل قرار خواهیم داد

سخت زندگی و تاریخ درس بگیرند یا شهامت صحیح اشتباهاتشان را نداشته اند
این نیا به برده پوشی و ثنات حقایق میبرد ازین و بر اشتباهاتشان اصرار میورزند
یا مبهوتانه صحنه خوشنویس تجلی واقعیتها میگردند که برج عاج تفکرات آنها
را شکسته است. انگشت تحسین بدندان میزنند و متعجبانه میپرسند که "شکست
ثبات سیاسی" و پاره شدن تور پلیسی رژیم چه شد؟ این گیری تضادهای دورین
آن یکجا انجامید؟ و آیا اصولاً استقبال و پیوستن بی چین و چرای توده ها به
مبارزه مسلحانه امکان پذیر هست؟ آنگاه زیر لب نجوا کنان آنطور که
گوش دیگر بحرب خود ایمان ندارند آهسته زمزمه میکنند که نه تنها ثبات سیاسی
درین شکسته نشده است نه تنها به تور پلیسی او لطافتی وارد نیامده است
بلکه برانطباق و استحکام بیشتری یافته است. سرکوب و خسوفت پلیس افزونتر
شده است و توجیهی او بیفزایین گسترده تر گردیده است. بنابراین آیا
استراتژی جنبش مسلحانه به بن بست رسیده است؟ آیا بادامه کار میتوان امیدوار
بود؟ این در واقع روی دیگر سکه است. ایدئالیسم همواره یک روند دارد و در یک
شکل ظاهر نمیشود و در اشکال مختلف و گوناگون چهره میگیرد. در واقع اشکال
متعدد و گاه متقابل ایدئالیسم سیاسی برانطباق از اشکال ظریفی آن پیچیده تر و
ظاهراتاً مشخص تر است. ایدئالیسم سیاسی یا برخورد سطحی و یک جانبه
خود با تحولات و تغییرات اجتماعی حتی وقتی با واقعیتهای سخت که ضعفها و
نارسائیهای دورین را مشخص میسازند مواجه میشود هر چند این مواجهه
روباروی و مستقیم باشد باز هم نمیتواند بجز به تفسیر و استنباط صحیحی از آنها
دست یابد. در چنین موقعی او فقط در یک سبک بسته تغییر موضع میدهد از
یک جانب قدامیه به جانب دیگر آن میافتد از یک سطح به سطح دیگری میخلند حرکت
از دورین و در ذات را باز هم فراموش میکند چپ بر است تبدیل میشود و ماجراجویی
جان خود را به محافظه کلاری میدهد.

تئوری که از ثبات سیاسی" یا محتوی سیاسی" یک سیستم حاکم اجتماعی
مفهوم مجرد و مطلق منتزع از تاثیرات تعیین کننده زیربنائی میسازد تئوری که
منتظر شکسته شدن بی قید و شرط سلطه سیاسی رژیم حاکم است بدون آنکه
در اوضاع نیروهای سازنده آن و همچنین نیروهای متقابل و متضاد آن اندیشیده
باشد و تئوری که از شرایط تنها بیک برآورد سطحی و روئنائی و بخصوص عاطفی
و ایدئالی اکتفا میکند مسلماً وقتی در جریان عمل با نتایج غیر منتظره‌ای روبرو
میشود که بهیچوجه بر نه‌های ایدئالهای او منطبق نیستند ناامید میشود و

موضوع متغیر انتخاب میکند به محافظه کار و توجیهکاری میافتد و فرصت طلسمی در راست ترین شکلش را بنمایش میگذارد. او که تا دیروز صحبت از شکست ثبات سیاسی میکرد آنهم بطور مطلق و یار آنهم فقط با اتنا* تنی چند از روشنفکران انقلابی امروزی دیگر حتی به هیچگونه ضررهای بر حاکمیت سیاسی رژیم معتقد نیست او که دیروز دم از تجلی این گیری تمامهای درونی و بیرونی رژیم حاکم میزد امروز حتی لحظهای هم به تضاد های واقعا موجود و واقعا رویه گسترش - رواینداری ایران نمیندیشد. " ثبات سیاسی " رژیم حاکم تضاد های درونی و بیرونی برای او مقلاتی عا و مطلق نمیکند که نمیتوانستند مطلقا اساسی و درست خود را مشروط به عوامل خاص و شرایط ویژه ای که آنها را احاطه کرده باز یابند.

در واقع ثبات سیاسی بدون در نظر گرفتن این گیری مبارزه مردم بدون در نظر گرفتن پیدا این تشنگی روز افزون نیروها مبارز بدون در نظر گرفتن رشد جنبش خود بخودی و جریان انتقال آگاهی سیاسی بدون توده ها و طبقات مبارز خلقی... معنای درستی نخواهد داشت. اگر امروز شدت سرکوب در رتبه خشونت پلیس بمباران افزونتر شده است متقابلا مبارزه طبقاتی و قهر و کینه انقلابی مردم نیز فرصت بروز و تجلی مادی یافته است اگر امروز سازمان درونی رژیم بمباران پیچیده تر و منسجم تر از گذشته است متقابلا نیروهای مبارز جنبش نیز به تشنگی سازمان یافتگی بسیار بالاتری از گذشته دست یافته اند و بالاخره اگر امروز رژیم با اتنا* به قدرت اقتصاد پس بر به تحکیم مواضع سیاسی خود پرداخته است متقابلا نیروهای پشت رو به افزایش و گسترشی که آزاد شده اند و مرتبا بر کمیت و کیفیت آنها افزوده میگردد مبارزه خود را در اشکال مختلف مبارزاتی (مبارزه سیاسی یا نظامی گروههای مخفی مبارزه صنفی اقتصادی کارگران و مقاومتها و اعتصابات رو بگسترش آنها) شدت بخشیده اند.

آیا موج دستگیرها، سرکوب شدت یافته پلیسی و خشونت دیوانه وار دشمن در مقابل سبیل تمام نشدنی این نیروها و تشدید روز افزون مبارزه آنها فقط و فقط نشانه های از انقلابی جنبش انقلابی ایران نیست؟ آیا تمرکز تمام خطوط سیاسی تبلیغاتی و قدرت پلیسی و نظامی رژیم - دول مبارزه با جنبش انقلابی سالهای اخیر خود نمادی از نشانه روی صحیح نیروهای مبارز نیست؟

اینها و نمونه های روشن دیگری از واقعیت های زندگی و مبارزه است که نادیده گرفته میشود، چنین است روی دیگر سکه ایده آلیسم، چنین است سرنوشت کثلی که ناتوانی خود و ایده ثلویزی خود را بحساب فقدان شرایط میگذارند و بناچار وقتی با تمام جبهه بستگی سخت واقعیت ها برخورد میکنند بدون آنکه چشمشان برای یافتن راه باز شود هراسان از روبروشدن با مشکلات کار و سختی واقعیت با تئوریهای بساز شده از لفاظیهای فرصت طلبانه به توجیه موضع منفعل و محافظه کارانه خود میپردازند این همان گرایش خطرناکی است که امروز با پیچید متروشدن شرایط مبارزه، مبارزه سهیلکن که همه چیز را از کوره آتشین خود عبور میدهد باید مراقبش بود.

ب: اثرات نامطلوب بر سیاست و شیوه های کار درون تشکیلاتی

آنچه که در این قسمت میخواهیم مورد توجه قرار دهیم روشن کردن این نکته است که نواقص و اشتباهات و شکستهای گذشته ما در طرح هدفهای کار درون تشکیلاتی، سیاست و شیوه های اجرایی آن در هر مرحله از رشد و تکامل سازمان آیا دارای منشا* ایده ثلویزی بوده است یا نه؟ بدین معنی که حاکمیت تفکرات روئنائی، نفوذ فرهنگ مذهبی سالهای ۴۰ در سازمان پهلوانی و ایده آلیسم تاسی از آن چه اثرات منفی و مخربی در سازمان داشته است (در سیاست درونی و اجرای هدفهای تعلیماتی سازمان) شیوه های کار در داخل سازمان تا چه اندازه تحت تاثیر این نقاط نظر بودند؟

چند افغان تئوری از عمل، ضعف سازماندهی، ظهور غرور سازمانی و بسوز آن در افراد مسئول / کم بهادادن بگروههای دیگر و درس نگرفتن از تجربیات آنها / کم بهادادن بکارهای پایتتر / شخصیت سازی و فزونی / انتقاد نسا پذیری کارهای بالا مطلق بینی و تمایل باید مآلی حل کردن قضایا و اشکالات از این قبیل که در تحلیل های گذشته سازمان با آن روبرو بوده ایم... آیا همگی از یک ریشه و از یک منشا* مشترک نشاء میگرفتند و یا اینکه هر کدام ضعفها و اشکالات مستقلی هستند که مجموعا علل شکست و ضرات گذشته سازمان را مشخص میسازند؟

تحلیل های مختلفی که تاکنون از گذشته سازمان بعمل آمده است عموما به شق اخیر نظارت دارد.

یکی از این تحلیلها با این مقدمه شروع میشود که: تحلیل که در زیر میشود تحلیلی است که اعضای کادر مرکزی و اعضای درجه اول مجاهدین در سلولهای انفرادی و عموما شکجه گاه از عموما

سازمان کرده اند ... نکته‌ای که قابل توجه است اینست که این تحلیل توسط افرادی انجام و در محلی انجام گرفته است که افراد آن برخوردی عینسی با مشکلات داشته‌اند. بالطبع بهر بسیاری از این قسمتهای تحلیل ممکن است برای رفقای که برخوردی عینی با مشکلات گروهی ندارند مفهوم نباشد برخورد ساده اندیشانه با این مشکلات داشتن انسان را دچار یأس و تودیه در مبارزه میکند

آنگاه بدکر عیوب سازمان پرداخته (۱) و چنین نتیجه گیری میکند :

... پس از طرح این پنج عیب کلی گروه سه تحلیل مختلف از علل عیوب انجام گرفت . یعنی بیماری پس از اینکه روشن شد همه سواخ این مسئله رفتند که چه عللی باعث شد زودتر نتوانیم بیماری را رفع کنیم . سه تحلیلی که از عللها انجام گرفت تحلیل اول که اکثر افراد با آن موافق بودند و تحلیل دوم متعلق به محمد حسن بود و تحلیل سوم متعلق به محمد حنفی نژاد بود . در این جمع عدا سه تحلیل را با هم جمع نکردند تا هر فردی با این سه تحلیل آنها را بشکلی که بنظرش صحیحتر میرسد تلفیق دهد .

تحلیل اول : ریشه همه این عیوب در " غرور " است . سیستم کسار شوریک سازمان افراد را مغرور بار میآورد . افراد کم کم معتقد میشوند که تنها افراد سازمانی هستند که دارای این طرز تفکر متعالی هستند و در این زمینه ها هرگز گروه احتیاج یکسب تجربه از گروههای دیگر ندارند . افراد کاملاً معتقد شده بودند که بهترین و موفق ترین گروه ما هستیم اصولاً مطالعه شوریک صرفی خصوصیات روشنفکری در فرد ایجاد میکند که مهمترین آن یکپارچه بها دادن به آگاهی خود است .

ولی در مورد این غرور هم باید به زمینه آن توجه کرد یعنی فرد چه چیزی دو خود میبیند که با تکیه بر آن مغرور میشود . باینها این مسئله را در ذهن فرد کوبید تا غرور در او حل شود . مثلاً من احساس میکنم که بیشتر از دیگران میفهمم و بخاطر این مسئله هم مغرور هستم . پس بترتیبی باید بر من ثابت شود که خیر خلیما بهترین فکر میکنند . بهترین راه از بین بودن غرور هم خورد کردن زمینه های آنست . وقتی که زمینه غرور را از بین نبریم غرور تبدیل به سیستم میشود و در گروه ایجاد کرده بود که هر روزی به دستاورد های شوریک سیستم را در گروه ایجاد کرده بود که هر فرد تازه وارد هم در برخورد با این دستاورد ها نسبت بآنها مغرور میشد غرور و اینکه تبدیل به سیستم شد دیگر مبارزه با آن خیلی مشکل است . زیرا سیستم غرور باعث میشود که ما در برخورد با مسائل جدید نه تنها برخورد خود بین نباشیم بلکه برخورد مغرورتر شویم . همین غرور هم علت اصلی کم بها دادن به تماس با گروههای دیگر و کسب تجربه از آنها بود .

۱- این عیوب تحت عناوین ۱) کم بها دادن بکار و پائین ۲) شخصیت سازی - ۳) انتقاد ناپذیری - ۴) عدم استفاده از تجربیات گروههای دیگر کلاً ارتباط کم بها گروههای دیگر و تحویل به ایدئالهای حل کردن مسائل مورد بحث قرار گرفته‌اند .

تحلیل دوم - ریشه هماین عیوب در " عمل نکردن " است . ما بعمل کم بها میدادیم . این مسئله تا حدود زیادی مربوط است به جو آغاز کار سازمان در سال ۴۴ که از همان ابتدا ما پیشروی توجه داشتیم و بعمل کم بها میدادیم . این مسئله حتی یکی از اشکالات اساسی جزوه علم " مبارزه چیست " میباشد . در این جزوه یک کار طولانی مدت شوریک برای ساختن کادر رهبری در نظر گرفته شده در حالیکه کار شوریک صرف هیچ فردی را برانداخت و کسی های اعمال آینده آماده نخواهد کرد .

باین ترتیب ما بیش از حد خود را در کار شوریک غرق ساخته بودیم فکر میکردیم همینکه فردی از نظر شوریک عمیق باشد اعمال کم و بیش درستی انجام خواهد داد . در حالیکه سزنده کی در عمل کلاً چیز دیگریست که هیچ چیزاً جانشین آن نمیتوان ساخت . علت سستی در تجربه اندوزی از عمل دیگران هم ناشی از کم بها دادن بعمل بود همین مسئله باعث میشد که از تجربیات علمی درس چندان نیاموزیم (نمونه روشن آن جریان بندر عباس و دی است) از نظر علمی نیز تا حدود زیادی " فتح زده " شده بودیم و با فرستادن حدود ۳۰۰ نفری به فتح برای تعلیمات اغلب بچه ها پیشگ فتح فکر میکردند در حالیکه بعد از حدود ۲۰۰ هزار تومان خرج برای این تعلیمات تازه احساس کردیم ۹۰٪ این تعلیمات در ایران امکانپذیر است و رفتن به فتح هیچ مسئله اصلی را از ما حل نکرده است . در اثر همین وابستگی که بچه ها به فتح پیدا کرده بودند اگر عرب زده شده بودند . حتی در زندان هم این مسئله بنحو ناخنجاری نمود داشته است مثلاً اغلب بچه ها سرود های فتح را میدانستند ولی بشکر سرود و شعر میپوش فارسی نمیدانست آنکار همه میخواهند در فلسطین مبارزه کنند .

تحلیل سوم - علت این مسئله سقوط خود بخودی در جریان شوریک بود یعنی با وجود اینکه ما بکم علمی خود رسیده بودیم ولی خود بخود دوباره به جریان مطالعه افتادیم . و نتوانستیم خودمان را از دام آن برهانیم .

ملاحظه میشود که پدیده های نادرست و بیماریهای تشکیلاتی مانند " غرور " یا " کم بها دادن به عمل " یا " سقوط جریان خود بخود شوریک " که بنظر ما پدیده های روانی و معلول یک مسئله علی مادی و انحرافات زیروثانی میباشد نمیتواند بعنوان اصلیترین ریشه های عیوب و شکستهای گذشته سازمان آنطور که بعضی از رفقای قدیم ما تصور میکردند شناخته شود .

تحلیل دیگری نیز درست است که در مقدمه آنرا نتیجه بحثهای طولانی و جمع بندی بهای افرادی دانسته است که مستقیماً در متن جریانات سازمان بودند . این تحلیل بعد از ذکر تاریخچه ای از بدو تشکیل سازمان به بررسی نقاط ضعف گذشته سازمان پرداخته و نهایتاً بدو نقطه نظر متفاوت دست میآید . (۱)

۱- البته این خود قابل توجه است که چرا تاکنون علیرغم بحثها و تحلیلهای مختلف و مکرری که از گذشته سازمان و ریشه های عیوب و اشکالات آن بعمل آمده در هیچیک

این تحلیلها با تکیه اصولی خود بر مشقها و بیماریهای تشکیلاتی از قبول غرور
 "کم بهادادن بعمل" یا "سقوط بحریان خود بخوری تئوری" که بنظر ما پدیدهای
 رونمایی بوده و معلول یک سلسله علل مادی و اندراعات زیربنائی هستند از درک
 اصلترین و ریشهای ترین اشکالات گذشته باز میماند و به همین دلیل نمیتوانند تئوری
 راهنمایی برای اصلاح مسیر حرکت سازمانی ارائه دهند. مثلا تحلیل اول (تحلیل
 اکثریت) معتقد است که این سیستم (و فقط سیستم) کار تئوریک بود که موجب
 ضعف اصلی سازمان یعنی غرور گردید. در اینجا باید روشن کرد که آیا مراد از سیستم
 کار تئوریک شیوه های تعلیماتی و متدهای بررسی و تحلیل مسائل و پدیدها
 است یا اینکه مراد محتوی و مضمون تعلیماتی / تفکر و ایدئولوژی حاکم بر سازمان
 است؟ در صورت اول بخوبی میتوان اثبات کرد که شیوه ها و متدهای کار سازمان
 خود بطور کامل از محتوی و مضمون ایدئولوژیک حاکم بر آن متاثر خواهد بود و در
 واقع این محتوی ایدئولوژیک یک سازمان است که شیوه ها و متدهای کار آنرا تعیین
 میکند. بنابراین هرگونه علت جوئی درین زمینه بدون اینکه بتوانیم مسئله را در قالب
 های پوشاننده ای از قبیل "سیستم کار تئوریک" محدود کنیم نهائیاً بمعنوی و مضمون
 ایدئولوژیک حاکم بر سازمان میرسد، حتی بررسی معکوس قضیه یعنی روشن کردن علل
 فو بنائی غرور (و همچنین اشکالات دیگر ذکر شده در تحلیلها) همان مسئله را
 ثابت خواهد کرد. بنابراین مسئله اساسی به نقد و تحلیل مضمون و محتوی ایدئولوژیک
 سازمان تحویل میشود. (این قسمت بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت)
 در تحلیل دوم هم اشکالات متعدد و شاید بیشتری ملاحظه میشود. ایمن
 تحلیل که "عمل نکردن" را ریشه همه اشکالات و نواقص سازمان میدانند و قسسی
 میخواهد بدلائل این امر بپردازد و جو آغاز کار سازمان یعنی جو سالهای ۴۴ را
 مطرح میسازد با توجه باختصاصی که درین تحلیلها رعایت شده ما میتوانیم استنباط
 کنیم که مراد نویسنده از جو سال ۴۴ همان ضرورت تدوین تئوری انقلاب و ایجاد
 یک سازمان انقلابی است که در چنین صورتی این جو نمیتواند موجب بی عملی باشد
 بلکه شرایط سالهای بعد از ۴۲ بدلیل تجربیات کاملاً بلوغی که در پراتیک مبارزات
 سالهای ۳۹ تا ۴۲ و همچنین سرکوب ۱۵ خرداد ۴۲ بدست آمده بود چنین ضرورتی
 را بشدت مطرح ساخته بود. پاسخ به چنین ضرورتی در آن شرایط تنها بی عملی نادرست
 و به معنای دور افتادن از عمل نبود بلکه دقیقاً عمل به اصل ترین نیازها بود که
 جنبش در مقابل عدیق ترین عناصر مبارز میگذاشت. اتفاقاً درک این نکته درست

همان کیدی بود که در میان گروه راهبای بهشتیاریک در مقابل رفتای اولیه ما قرار
 داشت راه اصلی را نشان داده بود. بدین جهت عمل نکردن با تعبیری که از علل
 اصلی در اینجا میشود نمیتواند علت اساسی شمرده شود. گذشته از آن جملاتی ازین
 قبیل که "ما بیش از حد خود را در کار تئوریک غرق ساخته بودیم فکر میکردیم همینکه
 فردی از نظر تئوریک عیبی باشد اعمال کم و بیش درست انجام خواهد داد در حالی
 که سازندگی در عمل کلاً چیز دیگریست که هیچ چیز را جانشین آن نمیتوان کرد...
 ... نشان میدهد که کوشش نویسنده در انتقاد از توجیه یک جهت بتئوری ((
 و بتعبیر ما از افتادن بدام دکترینیسم و دکانتیسم) نتوانسته است بهرآنجا بدستی
 دست یابد. نویسنده تحت تاثیر اشتباهات گذشته اینبار بجانب دیگر قضیه افتاده
 و ((۱) از عمل قولهای مقدس میسازد که سازندگی در آن چیز دیگریست (معلوم
 نمیشود که چیز دیگر چیست) و از تئوری مفهوم مجردی ارائه میدهد که نمیتواند
 حتی عیبی بودن در آن منجر باعمال کم و بیش درست شود. (روشن است که عصب
 تئوریک بدون آنکه در رابطه فعال و مشخص با عمل متناسب خود قرار داشته باشد
 صحبت بی معنایی است) که باز هم در واقع مسئله آرا مشکلتر میکند. معلوم نمیشود
 کدام تئوری با چه شخصاتی و به چه معنایی دیگر ارزش داریم را نباید داشته باشد
 وجه عملی با چه شخصاتی و به چه معنایی چیز دیگریست که هیچ چیز جای آنرا
 نمیگیرد؟

بدین ترتیب درین قسمت نیز این تحلیل بدون آنکه رابطه دیالکتیکی تئوری و عمل
 رابطه دیالکتیکی موضعگیری سیاسی - تشکیلاتی و ایدئولوژی تعیین کننده آنرا در
 نظر داشته باشد از عمل از تئوری از سازندگی در عمل یا عمل تئوریک مجرداتی جدا

۱- نمونه این بجانب دیگر قضیه افتادن انعکاس این بجانب دیگر قضیه افتادن در
 رفتار بعضی از رفقا بعد از دستگیری بخوبی قابل مشاهده بود بطوریکه در دورهای یک
 عده ای حدود ۳۰ - ۴۰ نفر از رفقا همگی در عمومی زندان اوین گرد آمده بودند
 بقدری از تئوری و بحثهای تئوریک ابزار انزجار میشد که هیچکس نه جرئت آنرا داشت
 و نه وقت آنرا نشان میداد که درین زمینه ها با دیگر رفقا بحث بنشینند. ایمن
 گرایش حتی در ابتدا ای این دوره بصورت بخیر و ناراحتی نسبت با افرادی که اصطلاح
 معروف به تئوریک بودند میشد. حتی در اواخر این دوره که شهادت عده ای از رفقا
 از جمله سعید حتی بنظر میرسد انقلاب و بحران ضربات شرمینور فرست کرده بود و حتی
 از آنان خواسته میشد برخی نظرات یا دست آورد های تئوریک خود را برای آنکه ازین
 نبرد تدوین کنند زور بار نمیشدند. بالاخره بعد از اصرار زیاده سعید راضی شد
 فقط مقدمه مارکس یسم را انشاء کند که امروز مورد استفاده است. (یادشان گرامی باد)

از هم با مقایسه مندرجها تا مقدس میسازد که طبیعتا نمیتواند بنحوی در روشن شدن مقولات اساسی ما کمک کند .

در تحلیل سوم سقوط خود بخودی در تئوری بعنوان علت اساسی مطرح میشود بنظر میرسد تکیه نویسد نه در اینجا روی سقوط خود بخودی اشاره به مسئولیت عنصر آگاه و در اینجا رهبری سازمان است بنابراین اگر این درست باشد که " با وجود یک ما بکم علی خود رسیدیم و بی خود بخود دوباره بچریان مطالبه اقدام " (از تحلیل فوق الذکر) پس هیچ علتی جز عدم احساس مسئولیت کامل / بی صداقتی فرصت طلبی و ... رفتاریکه ما به صداقت و احساس مسئولیت و از خود گذشته شکی آنان ایگان داریم یعنی رفتاریکه سالها بار سنگین ایجاد و تشکیل سازمان انقلابی را در تاریخین لحظات تاریخ ما مردانه بدوش کشیده اند باقی نمیماند به علاوه چنین نتیجه گیری را تنها در محدوده اشکالات و نواقص فردی محبوس می سازد . بنابراین وقتی صحبت از سقوط بچریان خود بخودی تئوری میشود باید بدنبال آن جریان عمیقتر و اساسی تری رفت که حاکمیت آن در کل سازمان و طبیعتا در مرکزیت آن علی زیربنائی و شرایط مساعد چنین گرایش نادرستی را فراهم ساخته است . نقطه آگاهی را صرفا نه در احساس مسئولیت نکردن تعدادی از رفا (هر چند که در موضع رهبری سازمان قرار داشته باشند) بلکه عمدتا و به طور اصولی باید در آن جریان غلط فکری در آن پایگاه زیربنائی که این تفکر از آن نشاء میگردد در ریشه های تاریخی و طبقاتی ایدئولوژی (بمعنای عام آن) که مسیر اصلی حرکت سازمان را تعیین میکند و یا در آن تاثیر عمیقتر جستجو کرد . این همان منشأ اصلی اشتباهات و نواقص و سرشته ضعفها و شکستهای گذشته است . بنابراین مبارزه صحیح با این ضعفها مبارزه با غریز سازمانی و بی عملی یا کم بهادادن به عمل / پاره کردن زنجیرهای اسارت آسز گرایش خود بخودی و غرده کارهای غیر اصولی در هر مرحله ... تنها ازین مبداء یعنی مبارزه با مبانی و منشأ ایدئولوژیک آنها آمانتدیر است .

مراجعه مجدد به ص ۷۷

الف - کم تجربگی و تحلیل ناقص موازات گذشته یعنی قبول تز تعلیمات صوفی و دوری از عمل و تمعنا نه منیت نسبت به عمل و ریشه یک جهت گیری از نتایج آن میباشد که خود موجد تاثیرات منفی بر شخصیت اعضا و کل سیستم حاکم سازمانی بوده و یک سلسله عیوب و اشکالات سازمانی را باعث میگردد .

ب - تدوین ایدئولوژی بر مبنای جهان بینی انبیا" سیاستی به لزوم مبارزه مکتبی و اینکه ما مسلمان بوده ایم اینکار اجباری بوده و در عین حال برای ما بسیار سنگین . برای روشن شدن سنگینی آن میتوان براساس مقایسه کار سازمانهای مارکسیستی را در نظر گرفت که دارای ایدئولوژی مدون و عینی میباشند و کار اصلی آنها پیاده کردن تئوری انقلابی در محیط است و علاوه بر آن مارکسیسم دست آورد بشر و علمی و در حد شناخت انسان میباشد در مقایسه با مسائل پیچیده های همچون وحی در مکتب انبیا" . اگر اینکار ایدئولوژی انجام نمایی گرفت یا باید از تئوری انقلابی مارکسیسم صرف نظر میشد یا افراد سازمان در اثر مطالبات مارکسیستی و این که جوهریانات به سمت این تفکر انقلابی است ممکن بود ایمان ب مکتب خود را از دست بدهند . بدین جهت از بهترین افراد سازمان مدت قابل توجهی (حدود دو سال) از وقت خود را صرف تدوین آن نمودند . محکم قابل توجهی از برنامه تعلیماتی را نیز ایدئولوژی پر میکند و چون خود این کار جنبه تئوریک داشت کار تئوریک و دید تئوریک را پشت تشدید میکرد و اثر آن در سازماندهی از نظر لزوم تشکیل کلاسهای تئوریک متوالی و بوجود آمدن شناسایی بیشتر و شکلی برای کادر بالا قابل توجه است .

ج - ضعف رهبری - نقاط ضعف موجود تا سال ۸۰ قابل قبول است چون بالاخره هیچ سازمانی نمیتواند مرحله ای را بدون نقاط ضعف طی کند . بخصوص با توجه بهائین بودن سطح فکر و تجربه ما - ولی بعد از استراتژی یا آگاهی ایجاد شده میبایستی تصحیح میبود در حالیکه سازمان برای آمادگی دچار یک جریان خود بخودی (نه آگاهانه و سرچشمه) میگردد . ضعف رهبری در این مورد خیلی موثر بود . نبود اختن باصل و گذا نکردن فرج در این عمل و در نتیجه دچار غرده کاری شدن عدم وجود شیوه صحیح انتقاد و حسابرسی بخصوص در مرکزیت . اگر افراد بالا از کادر پائین انتقاد و حسابرسی نمیدادند ولی انتقاد و کنترل در مورد خودشان در مرکزیت وجود نداشت (خیلی کم بود) اثر مقابل این نقد در تشدید غریز و صلاحیت بعضی از حد بخود قائل شدن کادر بالا خیلی زیاد است . انتقاد ناپه پیری یعنی ارزش قابل نشدن بنظرات دیگران (یا کم بهادادن) معمولاً پیشنهادات و انتقادات کادر پائین چندین بار مطالبه و بررسی و تحلیل میشد بیشتر برای روشن شدن نقض انتقاد انتقاد کننده و بالاخره عینی کردن دید فرد

دنبال مهارتی - از آنها توافق روشن و مشخص نسبت به علت اساسی این اشکالات دیده نمیشود . همین اختلاف در نتیجه گیریها و عدم توافق اصولی این تحلیلها که مبین اختلاف نظر رفتای مسئول گذشته و نرسیدن به یک وحدت فکری درین زمینه است خود میتواند بعنوان یک نمونه از ضعف سیستم فکری و نارسائی اسلوب شناخت و بررسی و تحلیل مسائل در گذشته مورد توجه قرار گیرد .

نسبت مشکلات و موقعیت سازمان نه اینکه ممکن است در جوار جنبه های ذهنی پیشنهاد و انتقاد مطالب نوی که نشاندهنده نقش سازمان است وجود داشته باشد. عدم احساس مسئولیت بصورت های اثبات وقت غرض نگاری، عدم وجود پشتکار، فکر نکردن، پرداختن به هوسهای سازمانی (مثل وقت گذاشتن برای کار ایدئولوژی بحثهای سیاسی و بحثهای وقت تلف کردن دیگر که مورد علاقه فرد بود بجای پرداختن باصل) - عدم توجه به نقاط آگاهشی مثل آمیزش نکردن ناصح در تماس با افراد - عدم اجرای اصولی که قبلاً شناخته شده بود - و عدم توجه به نظرات مخالف در کار مرکزی دفاع از موجودیت سازمان (یعنی دفاع از خود و انتقاد ناپدید شدن باین صورت که با توجه به مشکلات کار وضع موجود بهترین حالت ممکن است) - عیش به سازمان و افراد آن و آماده نبودن به آواران (که فقط در عمل حل میشد) روحیات منفی مانند منافقه کاری عدم قاطعیت و خشونت انقلابی و ... برخورد ناصح با افراد به علت نداشتن شیوه های صحیح انتقادی مانند غیبت سازمانی (مانند انتقاد در پشت سر) برنائه رو کم گوی برای عیش کردن در افراد به مشکلات کاری و شخصیت سازی (یعنی تعریف از بعضی و توبه و مدحها بخصوص از مرکزی) - عدم رشد اخلاقی یا بیای رشد تئوریک به علت دور بودن از عمل ...

درین تحلیل با آنکه مسائل جزئی تر در کار سه علت اساسی - دور افتادن از عمل و ضرورت های خاص پرداختن بکار ایدئولوژیک (بمعنای فلسفی آن) - بلحاظ مسلمان بودنشان و بالاخره ضعف رهبری خلاصه میشود. اما همچنان اشکال اساسی که در تحلیل اول مطرح کردیم باقیست. بهمین علت ابهامات و تاریکیهای نسبتاً زیادی در عمل و ریشه های این اشکالات بچشم میخوریم. مثلاً مشخص نمیشود که ضعف رهبری که تسلیم جریان خود بخودی تئوری یا موجد ضعفهایی از قیاس شیوه های غلط انتقاد و حسابرسی نمیشود ناشی از چه عللی بود؟ چه عللی ضعیف به بروز غرور سازمانی و صلاحیت بیش از اندازه برای خود قائل شدن، ظهور شخصیت فردی، خرده کاری و پرداختن به هوسهای سازمانی گردید؟ روحیات منفی مانند منافقه کاری عدم قاطعیت و خشونت انقلابی ناشی از چه بود؟

معنای عدم رشد اخلاقی یا بیای رشد تئوریک به علت دور بودن از عمل چیست؟ اخلاقی جدا از تئوری و تئوری جدا از عمل چه معنی میدهد؟

معنای این جمله که "ما مسلمان بودیم و اگر به تدوین ایدئولوژی بر مبنای جهان بینی انبیاء تعهید اختیار میکردیم یا باید از تجارب انقلابی مارکسیسم صرف نظر میکردیم یا اعضای سازمان در اثر مطالعات مارکسیستی و اینکه جو جریانات به سمت این تفکر انقلابی است ممکن بود ایمان بکتاب خود را از دست بدهند" چیست؟

آیا مسئله اساسی را صرفاً تدوین ایدئولوژی اسلام تشکیل میداد و عناصر سازنده آن موجود بودند و مسلمان بودن ما بهمین معنای معنی به عقاید کاملاً درستی که فقط اشکال آن عدم تسبیح و غیر مدون بودن بود یا اینکه مسئله بر سر

محتوی، بر سر تجدید نظر و تصفیه و احیاء نظرات اسلام است؟

اصولاً مسلمان بودن ما یا کیفیت ایدئولوژی ما میتواند جدا از عمل و زندگی ما تعیین شود؟ آیا مسلمان بودن یک چیز و مبارزه کردن و آشنا گزیدن به فرهنگ انقلابی چیز دیگریست؟ بدین ترتیب آیا اسلام مجرد وجود دارد؟

چه دلیلی دارد ما مسیوقات ذهنی خود را تحت هر عنوان ممکن هر چند هم این عناوین مذهب باشند شوط درستی و صحت محتوی این عناوین داشته و بعداً در حدود توجیه یا تدوین آنها بهر نحو ممکن بپردازیم؟

اگر منظور از مسلمانان یا ایمان همان اسلام و ایمان آباء و اجداد است که قبول داریم به خرافات و معتقدات ضحرف طبقات حاکم آلوده است پس چرا در حدود توجیه و تجدید و احیاء همین اسلام بپردازیم؟ اگر مراد ما از اسلام آن جهان بینی است که مارا بدرك حقایق وجود و کشف قوانین حرکت و سرعوی جهان رهنمون میشود پیچیده پاک از مطالعه مارکسیسم؟ از مطالعه هر آنچه که ما را به حقیقت نزدیک کند؟ نتیجتاً این مطالعه و درك این واقعیتها آنطور که مطرح شد میانجا نمایانجا شد که "اعضا" سازمان ایمان بکتاب خود را از دست بدهند بلکه حد اکثر ایمان خود را به خرافات طبقاتی و عقیده به سنتهای ارتجاعی که قرنهای تحت عنوان مذهب توسط طبقات حاکم بر آنها اعمال شده بود ~~در دست بدهند~~

از دست سپارنده برای این ← **در عمل کینه به کینه**

نکته مهم دیگر آنکه ایدئولوژی برای ما چه معنایی دارد؟ اینکه نوشته شده است "حجم قابل توجهی از برنائه تعلیماتی را نیز ایدئولوژی بر میگرد و چون خود این کار جنبه تئوریک داشت کار تئوریک و دید تئوریک را پشت تشدید میکرد آیا بدین معنی است که ایدئولوژی عبارتست از اصول و عقاید فرموله شده بای (باین معنی تئوریک) که میتوان بوسیله براهین عقلی (و درینجا بدلیل مسئله وحی اجباراً براهین نقلی) بیک فرد یا یک سازمان قبولاند؟

آیا ارائه تبلیغ یا قبول این اصول عقاید هر چند مدون باشند و هر چند تدوین آن بر اساس جهان بینی انبیاء نیز استوار باشد تعیین کننده ایدئولوژی فرد یا سازمان و طبیعتاً تعیین کننده حیات مادی و تعیین کننده موقعیت یا سمت گیری اجتماع فرد یا سازمان میباشد و یا اینکه این حیات مادی وجود و سمت گیری اجتماع و بالاخره ضایع طبقاتیست که ایدئولوژی، تفکر و جهان بینی و ... فسرده و یا سازمان را تعیین میکند؟

... از دست میدادند. بنابراین میتوان نتیجه گرفت: اگر تدوین ایدئولوژی بر مبنای جهان بینی انتباه درست بود و ایدئولوژی بدون شده همان تفکری بود که مسی توانست گره از حل مسائل مبارزه ایران باز کند و نسبت به مسائل جهان موضع روشن و درستی داشته باشد پس چه بهتر ازین؟ چرا باید آنرا بحساب یکی از نقاط ضعف (یا حداقل بحساب یک از دلائی) بگذاریم که در کار ضعف اساسی دیگر؟
 ب) علل اصلی شکستهای مارا میساختند؟ چنین ایدئولوژی نه تنها علت شکستهای یک سال زمان نمیگردد بلکه خود عاملی خواهد بود که اشتباهات معرفی و نقاط ضعف طبقاتی و... سازمان مارا نیز مرتبا توضیح خواهد کرد. چنین تفکری راهنمای عمل و چراغ هدایت کننده است و باید بعنوان اصلیترین محتوی و رونی یک سازمان انقلابی آموزش داده شود. بنابراین مدت دو سال کار صرف تدوین چنین ایدئولوژی یا اختصاص حجم قابل توجهی از برنامه تعلیماتی با آموزش ایدئولوژیک نه تنها غیر ضروری و اجبارا کراهت آموز نیست بلکه ضرورتی مسئله رونی یک سازمان انقلابی است.
 بخلاف همین ایدئولوژی و حاکمیت اصول انقلابی آن در سازمان و افراد آنست که میتواند معیار و محک درستی و نادرستی خطوط سیاسی، شیوه های سازمانی و هر نوع گرایشات فکری و عملی سازمان قرار گیرد. و بعدد همین معیار و محک ایدئولوژیک و مبنای زیربنائی آنست که میتوان به محتوی هر گرایش نادرست از جمله گرایش نادرست پیراختن یک جهت به کار تفویض که مورد ایراد تحلیل سابق الذکر میباشد پی برد (۱) و بهوش

۱- نکته قابل توجه دیگر تجربیات بسیار متعدد و روشن مبارزات انقلابی در کشورهای دیگر و حتی همین خود ماست که در تحلیل ضعفها یا ریشه شکستهای این مبارزات (در هر مرحله یا به طور کلی) و ضعف و شکستهای احزاب و سازمانهای انقلابی که رهبری این مبارزات را در دست داشته اند یا در حیات سیاسی و مبارزات اجتماعی این کشورها شرکت داشته اند عامل اساسی عموما به ضعفها و نارسائیهای ایدئولوژیک بر میگردد است. بهر هم خوردن ترکیب طبقاتی سازمان یا حزب و نتیجتا ورود و نفوذ عناصر ایدئولوژیکهای غیر پوزیتی (یا غیر انقلابی) در جهان بینی سازمان و یاندیدن آموزش لازم ایدئولوژیک نادرها و عدم حاکمیت اصول انقلابی آن در سیاست و هدفهای سازمان و... نتیجتا عدم استفاده از رهنمودهای آن در عمل و در مبارزه... نمونه هایی از عام ترین علل شکست و ضعفهای مبارزات انقلابی سازمانها و احزاب سیاسی بوده است. اما اینکه پرداختن به کار ایدئولوژیک / تدوین یا آموزش آن (که لازم صحیح بوده) میتواند در شکستهای ضعفهای سازمان نقش پررنگی داشته باشد بهر هم تحلیل سابق الذکر موارد جدید و عجیبی است که تا آنجا که تجربیات و آموزشهای موجود نشان میدهد باید به محتوی و مضمون چنین ایدئولوژی یا استنباط نویسنده از ایدئولوژی شک کرد.

آنرا تفهیم کرد و بدین ترتیب تدوین ایدئولوژی / تکامل یا آموزش آن که فقط در جریان عمل انقلابی و شرکت در پراختی شخص تغییر جامعه امکانپذیر است و فقط در رابطه با عمل اجتماعی و موقعیت و جهتگیری طبقاتی معنی دارد اصولا نمیتواند یک کار تفویض یک جهت و زیانبار بحساب آید. اما اگر نتیجه کار خلاف همه اینها را ثابت میکند پس آیا درستتر نیست که بجای آنکه گناه را بدوش اجبارا تدوین ایدئولوژی / سنگینی یا پیچیدگی بیاوریم / بجای آنکه از ایدئولوژی چیز مطلق بسازیم مجزا از هرگونه عمل اجتماعی و آنگاه تدوین یا آموزش این ایده ایدئولوژی را کاری صرفا تفویض قلمداد کرده و آنرا از عوامل ضعف و شکست سازمان بحساب آوریم / در اصل مسئله در محتوی و مضمون این ایدئولوژی در کارائی و توانائی این تفکرات و بالاخره در درست یا نادرستی چنین ضرورتی بحث کنیم؟ نکته مهم دیگر.....

تحلیل ناقص ما از مبارزات گذشته (علت الف) ناشی از حاکمیت چه اصول نادرستی در ذهن ما بود؟ (درین مورد در فصلهای گذشته توضیح لازم را داده ایم) ضعفهای رهبری (علت ج) از قبول نپذیرفتن باختن با اصل و دچار غرور و کاری شدن / عدم وجود شیوه صحیح انتقاد و حسابرسی مخصوص در مرکزیت ... که برهم این تحلیل دیگر بعد از سال ۴۸ یعنی بعد از طرح استراتژی جدید سازمان غیر قابل قبول است ناشی از حاکمیت چه تفکرات نادرست / ناشی از وجود چه انحرافات و خصوصیات غیر انقلابی ... در مرکزیت است؟

اینها و بسیاری سئوالات دیگر ابهامات و اشکالاتی هستند که درین نوع تحلیلها دیده میشوند بخصوص وقتی این ابهامات بر ریشه و منشأ اصلی یک پدیده مورد تحلیل قرار داشته باشند. وقتی اجزاء متشکله تحلیل یک پدیده با سیمان یا ملاط مشخص بهم مرتبط نباشند (مثلا چه ارتباطی بین کم بهار ادب و بکادر پائین و تئوری نادرست قشر رهبری وجود دارد؟ و در مجموع یک کل منسجم که دارای ریشه ساده شاخ و برگ مخصوص بخود میباشد افاده ننماید چگونه میتوان به شناخت واقعی آن نائل شد؟ و اینجا چگونه میتوان شیوه های عطفی مقابله با ضعفها و نواقض آنها را کشف نمود؟

در چنین صورتی یعنی در صورت مشخص نبودن علت اصلی و منشأ اساسی این اشکالات جدا نکردن آنها از اشتباهات و اشکالات غیر اصولی یا غیر اساسی تر معین کردن ارتباط مقابله بین نواقض و اشکالات و خلاصه روشن نمودن منشأ واحد و سرچشمه اصلی آنها، انتخاب هرگونه شیوه عطفی مقابله با این اشکالات و هرگونه تدبیر اصلاحی و بازسازی مجدد اصولا غیر ممکن و یا شدیداً از مسیر اصلی و صحیح منحرف میشود. **خبرگزار ۲**

فرد (یا سازمان) وقتی با چنین انبوهی از نواقض و ضعفهای روبرو میشود که هر کدام از آنها پتئیاتی قادر است مدتها حیات سالم سیاسی یک سازمان را بمخاطره اندازد چگونه میتواند بمقابله با همه آنها بپردازد؟ از کجا و چگونه باید شروع نماید؟

نقطه نظر دوم

این نقطه نظر که ظاهراً بر اساس جمع بندی اشکالات اساسی سازمان در گذشته ارائه شده است نه تنها هیچگونه توفیقی در روشن کردن علل و ریشه های اصلی کار نیافته و طبیعتاً بهیچ راه عطفی و شیوه عینی مقابله با این نواقض راضی بوده است بلکه خود حاوی آشکارترین و مضطرب ترین تفکرات ایدئولوژیستی و شیوه های فردی بررسی و تحلیل قضایاست. جالب توجه اینجاست با اینکه این تحلیل خود فردگرائی شخصیت سازی یا اعمال حاکمیت فردی را بعنوان یک پدیده مهم ضد تشکیلاتی در عیوب گذشته سازمان مورد قبول قرار میدهد اما خود بحالت حاکمیت

تحلیل ناقص ما از مبارزات گذشته (علت الف) ناشی از حاکمیت چه اصول نادرستی در ذهن ما بود؟ (درین مورد در فصلهای گذشته توضیح لازم را داده ایم) ضعفهای رهبری (علت ج) از قبول نپذیرفتن باختن با اصل و دچار غرور و کاری شدن / عدم وجود شیوه صحیح انتقاد و حسابرسی مخصوص در مرکزیت ... که برهم این تحلیل دیگر بعد از سال ۴۸ یعنی بعد از طرح استراتژی جدید سازمان غیر قابل قبول است ناشی از حاکمیت چه تفکرات نادرست / ناشی از وجود چه انحرافات و خصوصیات غیر انقلابی ... در مرکزیت است؟

وقتی ما قبول داریم که رفتاری مرکزی ما در طی شش سال کار صادقترین / مستندترین و پرحساسترین مسئولیت ترین رفتاری فلان سازمان بوده اند (جز در دو مورد یکی اواخر سال ۴۷ و دیگری در اواخر سال ۴۹ / اوایل سال ۵۰) که هر دو آنها بعد از روشن شدن اولین نشانه های عدم صلاحیت مورد تصفیه قرار گرفتند و در عزم و اراده آنان در راه مبارزه شکی نداریم پس معنا و ریشه و علت این ضعفها (و در عین اینکه واقعا هم وجود داشته است) در چیست؟ آیا معنای این ضعف اینست که اگر بجای رفیق الف رفیق ب در مرکزیت سازمان قرار میگرفت سرنوشت سازمان دگرگون میشد؟ و یا آنکه مراد از ضعف رهبری وجود عناصر غیر انقلابی و ناخالصیهای ایدئولوژیک و طبیعتاً وجود انحرافات پتئیاتی در تئوری و تاکتیک حاکم بر سازمان است؟ اینکه در همه تحلیلها

همین تفکر (قضایا ویدیده هارا) صرفا دید فردی دیدن و تابع اراده فرد است
در تحلیل ریشه های گار همه عیوب و اشتباهات برگردن خصوصیات فردی معدودی
از افراد مرکزی و در آن میان تازه تنی چند از برگزیده گان آن (بزم همین تحلیل)
میاندازد. ما بدون اینکه درباره نقاط ضعف و اشتباهات اصولی این تحلیل
(نقطه نظر دوم) به بحث بیشتری بپردازیم (خصوصا اینکه در گذشته بنسبهای
اساسی این نوع تحلیل روینائی و فردی در مسائل سیاسی اشاره کردیم) به نقد
کامل آن پرداخته و بررسی بیشتر اشکالات آنرا بر قنای خواننده محول میکنیم.

.... نقطه نظر اول (یا تحلیل ۱) معتقد است که بطور کلی جنبش مسلحانه
در دوره آغازین همراه با بی تجربگی بود که اینک ملاحظه میشود که در یک
سال گذشته تجارب بدست آمده چقدر زیاد است. در هر صورت بی تجربگی
شروع کار با در نظر گرفتن شرایط آن موقع که ذکر کردید باعث قبول تئوریهائی
میشود و این تئوریهائی که در خصوصیات گاد مرکزی بعدا اصلاح نمیشود و سیستم
پوجود میآورد که همانطور که بحث شد نقاط ضعف بعدی ناشی از آن میگردد
این خصوصیات منفی عبارت بودند از: غرور انتقاد ناپذیری یا صلاحیت
پهنا از اندازه بخود قائل شدن غرور سازمانی و پس از سال ۴۸ نیز ادعای
باصول و یا حاکمیت محور و فکر تعلیماتی که در این مورد عدم احساس مسئولیت
کافی مرکزیت اصل میباشد. نقطه نظر دوم یا تحلیل (۲) معتقد است که
(۱) خصوصیات گاد مرکزی خیلی بیشتر موثر بوده و اولاً به علت مشکل سازمانی
ما که تمام تصمیمات توسط مرکزیت اتخاذ شده و بنابراین کوچکترین خصوصیات
منفی اش فوق العاده مایه در سازمان داشت. ثانیاً خصوصیات فردی (منظور
غرور تشکیل دهنده گان سازمان در پوجود آوردن سیستم نقش اصلی داشته
یعنی محمد به علت طامعات زیاد بخصوص ایدئولوژیکی و تجارت و فعالیت
در نهضت و اندوخته تئوریک در دوره سوبازی نسبت به فکر خود مغرور بود
و به نظرات دیگران کم بها میداد. عیدی هم به علت حرفهای بودن و دست
آورد های مثبت و... مغرور بود. سعید غرور فردی نداشت ولی بخصوص
پس از مدتی دنباله رو فکر محمد و عیدی بود و شدیدا از آنز تعلیماتسی
دفاع مینمود (غرور سازمانی). این غرور و کم بها دادن به نظرات دیگران باعث

۱- این پاورقی را در ذیل صفحات ۷۷ و ۷۸ ملاحظه کنید.

میشود که پیشنهاد های عطی کوچک (چود و کاراته و پخش اعلامیه و اجتماعات)
ارزش قائل نمیشوند بعنوان مثال چگونه جمع مرکزی اولیه از بین رفت و جمع
سه نفری (مرکزی دوم) پوجود آمد. دو نفر از چهار نفری که کنار رفتند معتقد
بنکار عطی در سطح آنروز بودند (دو نفر دیگر افراد بدر خوری نبودند) در
حالی که محمد و سعید نظرشان بیشتر متوجه کار تئوریک بود با توجه باین که
در شرایط شروع کار جنگ مسلحانه بر منرها حاکم بود بنابراین جمع مرکزی
اولیه که فکر متعادل یا غیر یگخواخت بود در واقع به علت غرور محمد به
میخورد و جمع مرکزی دوم که یگخواخت و تئوریک است پوجود میآید. نقطه
آغاز پوجود آمدن سیستم سازمانی ما از همین جاست که غرور فرد در پوجود
آمدن آن نقش بازی میکند. طبیعتا این سیستم در خصوصیات افراد اثر
میگذارد و در اثر دست آورد های مثبت تعلیماتی غرور سازمانی و فردی ایندو
تشدید میشود. تاثیر متقابل خصوصیات فردی و سیستم ادامه پیدا میکند
بطوریکه در بعضی موارد نقش اصلی به عهده سیستم و در موارد دیگر
به عهده غرور و خصوصیات فردیست. (باز کر نمونه هایی از رد شدن پیشنهادها
دات افراد در اثر غرور و یا تز و طرز تفکر سیستم) این تحلیل تکیه میکند که
چنین نبوده که همیشه دفاع از موجودیت سازمان غیبت سازمانی بی توجهی
به نظرات دیگران عدم توجه به از بین بردن نقاط ضعف انتقاد ناپذیری و
شخصیت سازی اتلاف وقت و خرد کاری... نا آگاهانه و ناشی از احساس
مسئولیت نسبت به مبارزه و طرز فکر سیستمی یا بطور خلاصه جبری باشد بلکه
جنبه آگاهانه و خواسته های درونی نیز چشم میخورد و در بعضی موارد خیلی
شدید و روشن است.

در مرکزیت تساوی نظر وجود نداشته عیدی و سپس محمد حاکمیت
داشته و افرادی که بعدا وارد جمع مرکزی شده اند یا کاملاً در سیستم حل
شده بودند و با آن مخالفتی نداشتند مانند بهروز و رضا و یا اگر مخالفتی
داشتند قبلاً یا در آستانه ورود به مرکزیت طرز فکر مخالفشان کوبیده میشد
مانند اصغر و بهمن و باین ترتیب یک سیستم قوی پوجود آمده بود که بایک
جریان مخالف کوچک قابل تصحیح نبود و بالاخره در این اواخر بقدری وضع
پیچیده شده بود که دیگر تمیض کاری کرد (۱) (۲) (۳)

۱- باید توجه کرد که این تحلیل و بخصوص تکیه روی جنبه آگاهانه داشتن

مادر ابتدای این مقاله به ضرورت و لزوم آموزش و کار درون تشکیلاتی بعنوان اصلترین وظیفه موجود در این مرحله اشاره کردیم .
 و گفتیم در شرایط فعلی (۱) از مرحله تثبیت سازمان چریکی پیمناز این همان تشکیلات است که زنجیر مشکلات اساسی ما باشدید . آن وابسته است .
 در جواب این سوال که چنین کار و آموزشی در داخل تشکیلات چه محتوا دارد ؟ و چه هدف مشخصی را بطور خاص تعقیب مینماید ما بررسی تحلیلی دو موضوع بسیار مهم معین محتوا آموزش در گذشته و همچنین موضوع نیازهای جدید و تمکین محتوا آموزشی در این مرحله را متناسب با تحلیلی که از گذشته سازمان بعمل میآوردیم لازم دانستیم .
 آنچه تا کنون گذشت بررسی اجمالی بود که ما از محتوا آموزش گذشته سازمان و اثرات آن بر خط مشی سیاسی و راههای کار درون تشکیلاتی سازمان بعمل آوردیم .
 اکنون میخواهیم به بررسی موضوع دوم از بحث اساسی خودمان یعنی به بررسی نیازهای جدید و تعیین محتوا آموزشی در این مرحله بپردازیم .
 ما در گذشته نشان دادیم که بسیاری از اشتباهات نواقص و شکستهای سیاسی و تشکیلاتی ما دارای ماهیت ایدئولوژیک بود و از سرچشمه های ناسالم ایدئولوژیهای غیر انقلابی (ایدئولوژی طبقات متوسط) نشاء میگرفت این ایدئولوژی ها و یا این تفکرات و نظرات انحرافی از دو نقطه راه نفوذ خود را به سازمان پیدا میکردند . راه اول جریان زیربنایی ، جبری و طبیعی ورود این افکار و نظرات از طریق ورود عناصر روشنفکری به داخل سازمان بود که مسلما از نظر ترکیب روشنفکری سازمان های پیمناز (و در عین حال ضرورت گریز ناپذیر چنین تشکیلات تشکیلی در شرایط خاص میهنی) اهمیت خاصی پیدا میکرد . بطوریکه درین مورد ما نیز همچون هر سازمان انقلابی دیگر مجبور به گذراندن يك پروسه طولانی از مبارزه و زد و بنی بین نقطه - نظرات صحیح و نقطه نظرات ناصحیح ، بین افکار درست و افکار نادرست در سازمان بودیم تا بهر در جریان عمل متناسب اجتماعی خود (پرولتریزه کردن ترکیب درونی سازمان و نقطه نظراتی آن) بتوانیم تضادهای درونی خود را بانهاده و گرس اینها را با شرایط تشکیلات ایدئولوژیک به سمت حاکمیت مطلق

ایدئولوژی انقلابی حل نمائیم . (۱)
 ۲ - راه نفوذی دوم که بیشتر خاص سازمان ما بود و از ویژگی فرهنگی و روحانی اش سرچشمه میگرفت (۲) همان پروسه عناصر ایده آلستی تفکر مذهبی بود که او طریق پذیرش قسمتی ازین تفکرات توسط سازمان به داخل آن نفوذ نمود . افکار و نظرات غلطیکه ازین طریق وارد سازمان میشدند تا جنبه روحانی داشت و بهمین دلیل علیرغم نفوذ پیچیدگی و عمق این ایده آلسم در ایدئولوژی سازمان هر اندازه ما در جریان عمل سیاسی و تشکیلاتی خود باعتبار موضع گیریهای صحیح طبقاتی و اجتماعی طن در جهت منافع زحمتکش ترین طبقات جامعه گام برمیداشتیم و بهمان اندازه که پراتیک سازمانی و سیاسی ما با منافع این طبقات پیوند میخورد بهمان میزان عناصر ایده آلستی ایدئولوژی سازمان ناتوانی و ضعف خود را نشان میداد و اجبارا با در هم شکسته شدن پایگاههای مستحکم فکری اش در اذهان رفقای سازمانی محتوای انقلابی و پرولتری ایدئولوژی سازمان غنا و استحکام بیشتری مییافت . پروسه تکامل نظرات سیاسی و راه کار درون و بیرون تشکیلات ما در طی ۸-۹ سال حیات سازمانی بهترین شواهد دهنده و از پالایشهای متعدد و مستمر ایدئولوژیک را در نقطه نظرات عمومی سازمان نشان میدهد .

۱ - مراد از ایدئولوژی انقلابی چیست ؟ آیا انقلابی بودن يك ایدئولوژی چیز ثابت و معینی است و یا متناسب با شرایط تاریخی و اجتماعی مبارزهای ما برای تشخیص انقلابی بودن يك ایدئولوژی تفاوت خواهد کرد ؟ چرا درین شرایط چه ایدئولوژی انقلابی با چه خصوصیات و مشخصاتی بنظر شما يك ایدئولوژی انقلابی شناخته خواهند شد ؟ چرا ؟
 ۲ - اشاره به ویژگی فرهنگی و روحانی سازمان به چه وجهه بمعنای فراموش نکردن و یا نادیده گرفتن مبانی زیربنایی و طبقاتی چنین روحانی نیست .
 مراد ما در اینجا بخصوص روی جدا کردن راههای نفوذی ایدئولوژیهای در عین ماهیت یکسان نهادهای هر يك مستقل اثرات نامطلوبی در زندگی سازمانی ما گذاشته اند . بهمین جهت در صفحات آینده بیه توضیح بیشتری در عین زمینه خواهیم پرداخت .

این
 درون سازمان و در خارج آن در عین همبستگی و اتحاد

اما اینک جای آن داشت که بطور آگاهانه تری با این مسائل برخورد کنیم .
 اگر در گذشته اجبار ناشی از عمل (البته باعتبار صد اقل انقلابی رفتار)
 که در هر لحظه حاضر بدین منافع چنین بودند) مارا وادار به تصحیح
 مواضع فکری و علمی گذشته خود نمینمود و ازین رهگذر تفکر حاکم بر سده زمان
 تغییراتی کمی و تدریجی را در سیر تکاملی خود (بارنگه میگویم هنگام پسا
 تکامل و وسعت جهت گیری علمی ما بنفع طبقات زحمتکش / متحمل میشد
 اکنون بنا بدلائلی که سنگینی و اهمیت پراتیک فعلی سازمان و تفاوت کیفی آن
 نسبت به گذشته همچون رشد شرایط ناشی از استثمارشده سرمایه از کار بر
 ایران که مستقیما به تجزیه و قطب بندی هر چه مشخص تر طبقات اجتماعی
 انجامیده در رأس آن قرار گرفته است و شرایط تاریخی ... بارنگه میگویم
 شرایط تغییراتی که بطور بنیادی به تصحیح مواضع ایدئولوژیک ما بیانجامد
 فراهم آورده است .
 ضرورت این تغییرات که مطمئنا بر پایه تغییرات کمی گذشته خود استوار خواهند
 بود و مسلما از تجربیات مشخصه در جریان پراتیک سیاسی و سازانی تاثیر
 میپذیرد ناشی از همان اجباراتی است که ضرورت تکامل عمل و تئوری سازان
 ضرورت تصحیح اشتباهات و ضعفهای گذشته و ضرورت موضعگیری مشخص طبقات
 بخصوص درین شرایط (۱) آنرا مشخص در مقابل ما قرار میدهد بدین -
 ترتیب ضرورت و لزوم آموزشی و گارد درین تشکیلاتی که بمثابة اصلترین کار این
 مرحله آنرا مورد قبول قرار دادیم با تمام صورت خود را از وجهه و محتوی
 ایدئولوژیک اش بما عرضه میکند . بدینجهت ما لزوم پرداختن به " مبارزه
 ایدئولوژیک " را بعنوان اصلترین محتوی این آموزش در دستور کار سازمان
 قرار دادیم . این عمل اساسیترین نیازی بود که بدون برآوردن آن هیچ
 حرکت بجلو و بالائی امکان نداشت .

۱ - تاکید ما روی ضرورت موضعگیری مشخص طبقاتی بخصوص درین
 شرایط ناشی از چه ملاحظاتی است ؟ به بیان دیگر : ویژگی شرایط فعلی
 چیست ؟ و الزاماتی که این موضعگیری طبقاتی را هر چه مشخص تر ایجاب می -
 کند چگونه در راه طه با شرایط کنونی قرار میگیرند ؟

شکستن بن بست های سیاسی - تشکیلاتی موجود که در اشکال ابهامات
 سیاسی استراتژیک و یا عدم انطباق و از هم گسیختگی تشکیلاتی جلوه گر
 میشد تنها بایک حرکت از درین که به تغییر بنیادی تفکرات و شیوه های
 کارما نظارت داشته باشد امکان پذیر بود . ما میبایست یک مبارزه یکجانبه
 را با خطرناکترین انواع ایده آلیم که در تفکر سیاسی در شیوه های تشکیلاتی
 و بالاخره در اصول فکری و اعتقادی ما ریشه دوانیده بود شروع میکردیم .
 خطر این ایده آلیم بخصوص در این بود که از یکطرف خود را در فضائی از توجهها
 و تفکرات ظاهر علمی میپندارد و از طرف دیگر با آن بخش از تفکرات و
 نظرات درست ما التقاط پیدا میکرد که مستقیما حاصل تجربیات عینی
 زندگی و مبارزه ما و نتیجه درست ترین جهت گیریهای سیاسی اجتماعی
 سازمان بود و از اینجهت خود را در لفظ مضاعف اما عاریه ای از علم و عمل
 میپسید . بطوریکه تشخیص هویت طبقاتی و ماهیت ضد علمی اش را بسیار
 مشکل میساخت (۱) اما علیرغم همه این مشکلات و علیرغم همه ابداعات
 و تاریکیهایی که راه جدید برای ما در برداشت ما مصمم به پیروان آن -
 بودیم و ما عمیقاً معتقد بودیم که بدون موضعگیری صادقانه درجهان نمیتوان
 پیشرفت کرد . (۲)

۱ - ما در زمینه ای که بدنبال همین مقاله انتشار خواهیم داد بتوضیح
 بیشتر و کاملتر این جهت خواهیم پرداخت . روشی کردن این مسئله
 فکری تمهید موضع تاریخی و طبقاتی ایدئولوژی سازمان که دارای ویژگی -
 گهای قابل توجهی در مجموعه تفکرات سیاسی - اجتماعی جبهان یافته
 در جامعه ما میباشد بسیاری از مسائل بفرنج مربوط به شرایط پیدایش
 و ظهور سازمان ما رابطه ایدئولوژی آن باجریانهای موجود اجتماعی و
 توانین مربوط به رشد و تکامل این شاخه از تفکر را روشن خواهد کرد .
 ۲ - مضمون جمله از ما خواست .

و به همین جهت ما بعنوان سازمانی که صادقاته ~~در~~ کمر به خدمت خلق بسته است نه تنها نمیتوانیم درقبال حقایق روز بروز آشکارشونده ای که زندگی سیاسی و تشکیلاتی ما را تحت تاثیر تعیین کننده خود قرار میداد بی تفاوت بمانیم (۳) بلکه میبایست با جسارتی انقلابی به استقبال ویدیش آن میشتافتیم.

چرا که اگر ما بخاطر درک و کسب آن حقیقت والا و درجه گسترشی درجهان نبرد میکردیم که آزادی و رهائی انسان دریند کشیده شده عصر ما درکانون آن قرار گرفته بود و اگر به عنایت و حتمیت این حقیقت درجهان ایمان داشتیم و اگر جذب شورانگیز چنین حقیقت پر شکوهی از سیمای آینده جهان بویکه ما را عاشقانه به تغییر کهنگی ها و زشتی های آن و امید داشت پس چه چیز میتوانست ما را از ~~یک~~ حرکت بدین سمت و از درک چنین حقایقی بازدارد؟ گذشته با تمام سنگینی زمانهای آن با همه باز به ها و دلبستگیهای تمام چیزهای عزیزی که بواسطه آنها را بخودش متصل میکرد وقتی در جریان حرکت آیندیم در مقابلان قرار میگرفت بناچار میبایستدا میشد ج. گذشته دیگرتها میتوانست بعنوان مهمترین و ملموس ترین ذخیره تجربه فقط لحظه ای نگاه ما را بخود معطوف کند. این قانونی گریزنا پذیر بود که دیالکتیک زمینسی

۳- این حقایق چه بودند و چگونه زندگی سیاسی و تشکیلاتی ما را تحت تاثیر تعیین کننده خود قرار میداد؟ مسئولین موظفند با ذکر مثالهای مشخصی از محدوده زندگی تشکیلاتی و پراتیک خاص هرعضو و همچنین با ذکر مثالها و نمونه های متعددی از مسائل و مشکلات عمومی که حتی در جریان تصمیم گیریهای روزمره سیاسی - تشکیلاتی در مقابل درجهان سازمان قرار دارد (یا داشته) به تشریح و ابفاح این قسمت از مقاله بپردازند. مثلا ضرورت موضعگیری روشن و قوی درقبال طبقات مختلف خلق بخصوص در چنین شرایطی از تجزیه و قطب بندی جدید طبقات اجتماعی ویا لزوم داشتن سیاست یکم و روشن درقبال گروهها و سازمانهای سیاسی دیگر و همچنین موضعگیری مشخص در مقابل تبلیغات رهم و به خصوص مقابله باحره های ایدئولوژیک اوو... و تضادهای آنها با دوگانگی ها و تضادهای موجود در بین ایدئولوژی رسمی سازمان که عملا در بسیاری از مواقع ما را با بن بست های طح کننده روبرو میساخت (مثلا حتی در نوشتن یک اعلامیه) ویا همچنین روشن شدن علل ضعفها و شکست های گذشته که کلا دارای منشا ایدئولوژیک حتی بمعنای خاص آن بودند (رجوع کنید به صفحات قبل) هکی میتواند بعنوان نمونه های مناسبی برای توضیح بهترین قسمت بنکار رود.

دیالکتیک تحول کهنه به نو و لزوم درک ضرورت های نوین تکاملی جهان آن را در مقابل قرار میداد .
ما قاطعانه به این ضرورتها پاسخ میبخشیم مساعدا دیم .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

میبارزه ایدئولوژیک
و ابفاح سیاسی تشکیلاتی
و فلسفی آن

قبلا در بررسی اجمالی که از محتوی آموزش گذشته سازمان بعمل آوردیم تکیه بیشتر ما روی تعیین کننده ترین عنصر آموزش یعنی روی منضم ایدئولوژیک آن و همچنین تاکید روی ~~تک~~ رابطه این عنصر با نقطه نظرهای تشکیلاتی آن باقی ماند بدون آنکه مجال گسترش تا حد مفاهیم فلسفی و اصول اعتقادی پیدا نماید .
ما بدون آنکه رابطه فلسفی این مفاهیم (مفاهیم مجرب فلسفی و اصول اعتقادی) را با آنچه چهار چوب عمومی فکری و عقلی که کلا جهان یعنی فرد یا سازمان را تشکیل داده و مجموعه اعمال و حرکات او را موجب میشوندانکار کنیم بدور آگاهانه او گسترش این بحث تا این محدوده خود داری کردیم . (۱)
هدف ما ازین شیوه بحث چه بود؟

چرا ما تاکنون صریحا به مبانی فلسفی این نقطه نظر هائیدر داشته ایم؟ اگر قبول داریم که منشا این اشتباهات و شکستها نه صرفا در ماهیت طبقاتی اعضاء سازمان بلکه همچنین در ماهیت طبقاتی ایدئولوژی پذیرفته شده از طرف سازمان و ایدئالیسم ذاتی نهفته در آنست چرا تاکنون این

۱ - لازم به تذکر است که مطالب این بحث در طی مدت زمان نسبتا طولانی و معرور مدون گشته است . مثلا زمان تحریر اولین قسمتهای این مجموعه تا قسمت اخیر حدود ۵ ماه به طول انجامیده است .
بدین ترتیب مطالب مور بحث درین جزوه در عین ایذ که حاوی نظرات کلی و اساسی ما در یکسال پیش ازین (لوائل تابستان ۵۲) میباشد همچنین متناسب با گذشت زمان و بدست آمدن تجربیات دیگر درین زمینه مسائل و نقطه نظرهای بعدی سازمان را تا این زمان نیز در بر میگیرد .

ایده آلیسم را در گنگاه فلسفیان مورد حمله قرار نداده ایم ؟ از نظر ما این شیوه نمیتوانست معنای محافظه کارانه ای داشته باشد چرا که
اولا : قصد ما در وهله اول روشن کردن مناسبات مشترک و زمینه اصلی آن ضعیفها و نواقص تشکیلاتی بود که در عمل با آن مواجه شده بودیم (چه در زمینه مسائل سیاسی و استراتژیک و چه در زمینه های تشکیلاتی یا تکنیکی) بدینجهت که بتوانیم بلافاصله با برخوردی علمی باطل مشکلات و نواقص سازمانی بطور قدم بقدم و باطلی مراخل کسبی به کیفی به حل و رفع آنها نائل آئیم . طبیعتا چونکه بررسی محتوی فکری سازمان تنها ویا در قدم اول از بحث فلسفی آن نمیتوانست مارا به نتایج فوری علمی برساند . به خصوص این شیوه نمیتوانست به نا تمام دلها و انحرافات مجدد از سمت دیگری بیانجامد که نقاط قوت و ویژگیهای رشد یابنده سازمان را مورد تهدید و جدی قرار دهد . بهرحال این حد و دلائل ما براین اعتقاد بودیم که این ایده آلیسم را باید بقدر متنا در اشکال سیاسی - تشکیلاتی اش مورد حمله قرار داد . بدین ترتیب وقتی میتوانیم ضعیفها و ناتوانی ها و شکست های گذشته سازمان را که بخصوص در مظاهر سیاسی - تشکیلاتی اش مشخص و بارز بود Δ بدقت محین نتائیم (لزوم برخورد دیکتاتیک با مسئله) وقتی میتوانستیم عقل آنها را (این مظاهر و ضعیفها را) از دریچه وجود و نفوذ این ایده آلیسم در ایدئولوژی سازمان و همچنین ایده آلیسم ذاتی موجود در هر تفکر مذهبی مورد بررسی قرار دهیم آنوقت زمینه برای مبارزه با پایه فلسفی آن نیز فراهم شده بود .

ثانیا : شناخته شده ترین شیوه های درست آموزش درون تشکیلاتی ما را از دست زدن به هر نوع شیوه تشبیه از بالا یا تزریق مکانیکی نظرات جدید سیاسی ایدئولوژیک هرچند که این نظرات بطور اصولی صحیح باشند باز شد ما عینا بهت با ایجاد زمینه مادی پذیرش این نقطه نظرها و انتقال تجربیات و نظرات سازمانی از روزه پراتیک خاصی که هر عضو در هر مدار سازمانی میکردانند شیوه درست خود را بکار میبردیم . تحلیل فوق نیز ناظر به همین مناسبت و از همین دریچه مسائل را مورد بحث قرار میدهد .

در واقع این مجموعه نظرات شیوه های کار و بررسی مسائل و جهت گیری طبقاتی و سیاسی غالب اعضا یک سازمان است که چارچوب ایدئولوژیک آن

سازمان را فراهم میاورد نه پذیرش خواسته یا ناخواسته یک یا دو اصل فلسفی ! بهمین دلیل القاء یا قبولاندن حقایق این اصل یا آن اصل فلسفی بدون آنکه زمینه های مناسب مادی آن در زندگی و عمل غربیا سازمان فراهم آمده باشد و بدون آنکه عناصر مکمل بوجود آورنده و هماهنگ شونده با آن اصول به صورت یک کل منسجم در افکار ایجاد شده باشد منشا هیچ اثری نخواهد بود . خودداری مرحله ای ما وارشدن به بحثهای اصولی تر فلسفی و اعتقادی - ناظر به لزوم رعایت چنین ملاحظات از شیوه های آموزش و تصحیح نقطه نظرها در یک سازمان انقلابی بود بدون آنکه ضرورت پرداختن به این اصول و ازجمله آنها را در فرصتی که شرایط درونی سازمان آنرا تعیین میکرد - فراموش کرده باشیم .

اکنون بعد از طی چنین مرحله ای از طرح و بحث مسائل و مشکلات سیاسی - تشکیلاتی سازمان و روشن کردن علل ایدئولوژیک آنها بسیار لازمست که مهمترین سوال و در عین حال ظریفترین مسئله ای را که میتواند نتایج همه بحث ها و نظرات ما را تاکنون در خود خلاصه کند مطرح سازیم .

سوال اینست : منشأ اجتماعی این ایده آلیم (ایدئالیم موجود در طبقه تفکر سازمان) و ماهیت طبقاتی این ایدئولوژی کدامست ؟ و یا ایدئولوژی حاکم بر سازمان نماینده تفکر چه طبقه یا قشری از طبقات و اقشار اجتماعی است ؟ به خصوص پیرویه تغییر و حرکت تکاملی این ایدئولوژی در سازمان که بخصوص در جریان تکاملی نظرات سیاسی و شیوه های کار تشکیلاتی طی هشت سال کار حیات سازمانی متجلی میشود با چه جریان زیربنائی و با چه حرکت اجتماعی در متن جامعه قابل انطباق است ؟

به بیان دیگر سوال اینست :

بروز چنین مجموعه تناقضات فلسفی (۱) در یک تفکر سیاسی - اجتماعی (که در عین حال دارای ویژگیها و شیوه های مخصوص به خود بود هاست) و زندگی مسالمت آمیز عناصر متضاد آن در یک چارچوب ویژه ایدئولوژیک طی یک دوره از تاریخ وطن یک مرحله از رشد نیروهای تولیدی از چه خصوصیتی در تحولات زیربنائی جامعه ما نشأ گرفته است ؟

حرکت تکاملی آن از چه قانونی پیروی مینماید و چرا چنین حرکتی در نهایت خود درست به کیفیتی دقیقاً متضاد (توجه گردد دقیقاً متضاد) با نقطه آغاز خود دست مییابد ؟

۱ - درباره تناقضات فلسفی ایدئولوژی ای که اسلوب شناخت دیالکتیکی را میخوانند پیروی پایه ایدئالیم مذہبی بچسباند بعد از طی مقاله مستقلی مفصل بحث خواهیم کرد .

ما در صفحات گذشته به شرایط کلی سیاسی - اقتصادی و فرهنگی که منجر به ظهور و بروز تفکر نوین مذہبی در شکل ایدئولوژی سازمان میشد اشاره کردیم . در آنجا گفتیم پیدایش شرایط جدیدی که استثمار سرمایه از کار و اجناسین استثمار خود را می نمود شکل جدیدی از مبارزه را که هر چه بیشتر یعنی متناسب با تحکیم روز افزون اقتصاد سرمایه ای (حاوی عناصری از ایدئولوژی پروتاریا باشد) بمثابة آنتی تز سیستم حاکم (ایجاب مینموده ما همچنین در آنجا بطور عددی به وجود این عناصر در متن ایدئولوژی آنروز سازمان اشاره کردیم و نشان دادیم وجود این عناصر که ویژگی خاصی با و میبخشد دقیقاً آن چیز است که علت اساسی تمایزات کیفی ما بین تفکر مذہبی سازمان ما و تفکراتی مذہبی روز (حتی شرقیترین آن) را روشن میسازد . (۱)

۱ - نگاه کوتاهی به تاریخچه تجربیات سازمانی لیست دور و درازی از برخورد و اختلافتن بین تفکر مذہبی ما و باکسان دیگری که خود را حتی از معتقدین به اسلام متروک و انقلابی میدانسته اند در مقابل قرار میدهد . یکی از جالبترین و درس آموزترین این برخوردها برخورد رویاروی مسلمانان بازرگان و آشنائی حضوری با نظرات کاملاً مخالف او با ما بود . چگونگی واقعه چنین است :

در سال ۴۷ بعد از اینکه سازمان توانسته بود به انجام مناسبی (در حد همانروز) از نظرفکری و تشکیلاتی برسد تصمیم گرفته میشود که ملاقات خصوصی با مهندس بهمن آید و ملاقات رفقا قرار میگذازند که بطور مجمل و فقط در سطحی که منافع جنبش ایجاب کند مساله تشکیل یک گروه سیاسی - مخفی را به اطلاع برسانند .

مهندس رفقای موسس سازمان را از نزدیک مشناخت اما بهمان دستگیر پیش (اردیبهشت ۴۲) تا زمان آزادی (سال ۴۶) وقتی تا همین موقع یعنی سال ۴۷ هیچ اطلاعی از آنها نداشت . درین ملاقات ابتدا مهندس از دیدار رفقا اظهار شادمانی نمیکند ولی وقتی رفقا بازگرماتمسبی مسئله تشکیل سازمان را مطرح میکنند با عکس العمل سرد و تقریباً نا مساعد او

روبرو میشوند و بالاخره وقتی رفقا مسئله استعمار را بعنوان اساسی ترین و بزرگترین
موجود در خط مشی سیاسی و تفکر انقلابی ما مطرح میسازند، مهندسین پیدا
مخالفت کرده و میگویند شما دارید منحرف میشوید! (یعنی گرایشات مارکس-
کسیستی پیدا میکنید). در پایان جلسه وقتی یکی از رفقا با حالت کلا به میگوید:
شما برای ما و کارها حتی باندازه پیشیزی هم ارزش قائل نشدید (چیزی -
شبهه بهین مضمون) مهندس با خونسردی جواب میدهد: اینها اینها باشد.
و بدین ترتیب خود را از رنج کار و زحمت همکاری با سازمان راحت میکند!
هرچند منشأ این اختلاف نظر و کلاما هیت تفکر وایدولوجی مهندس
در آن موقع برای سازمان روشن نماند اما آشکار شدن این اختلاف در آن
موقع به سازمان کمک کرد که نقاط درست فکری و سیاسی خود را بهتر درک
کند (در رابطه با ضعف های نهضت آزادی که مهندس سبیل تفکر و
نقطه نظرهای آن بشمار میآید) و روی آنها تاکید بیشتری نماید. این
بهترین درسی بود که آنوقت ازین برخورد گرفته شد. البته این واقعه
بهین جای خانه نیافت. بدین معنی که بعدها در اواخر سال ۴۸ که
جمع مهندسی مناسبی ازین برخورد بعمل آمد و مخصوص بعد از اینکه شورای
جذب قطبها در استراتژی مورد توجه قرار گرفته بود قرار شد بطور مشروط
یکبار دیگر با مهندس تماس گرفته شود. این بار هدف نه به توافقی کامل
رسیدن بلکه استفاده از نفوذ و موقعیت سیاسی او بفتح سازمان و مبارزه بود
و بهین جهت قرار شد روی با اصطلاح نقاط اشتراک یعنی عدالت و دموکراسی
تکیه شود (نه مسائل اقتصادی که نقطه افتراقی بشمار میرفت هرچند که
تنها امروز است که نقاط افتراق و اشتراک واقعی خود را با این قبیل عناصر
میفهمیم) کاربرد این شیوه با اینکه در ابتدا استقبال حرفی و ظاهری مهندس
را موجب شد. اما در عمل واقعا تاثیری نگذاشت (و هیچگاه نمیتوانست
بگذارد) و نتوانست هیچگونه (رواقعا هیچگونه) همکاری یا کمکی را از
جانب او به همراه داشته باشد. منتحبی این بار بدلیل اینکه ما رابطه
خودمان را با او (و افرادی ازین قبیل را) بر اساس توافقی با اصطلاح
ضمنی در یک سری مفاهیم مجرد و رونیائی که در واقع فاقد محتوی خاص

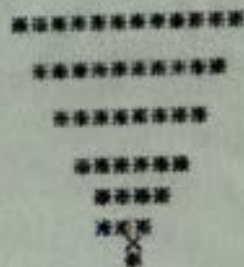
خودش بود پیدا کرده بودیم (چرا که در بارها اول تفاسین محتوی با محتوی
فکری وایدولوجیک مهندس و تبیین های از نوع او روشن گشته بود) نتوانستیم
با تأطیمت موضع صریح و روشنی در مقابل مهندس اختلاف کنیم و عقابلا
موضع او را دقیقاً در مقابل جنبش تحلیل نمائیم. بهین جهت تا -
رسائی و ضعف ایدئولوجیک مهندس به ضعف دانش سیاسی و عدم
آشنائی او با فرهنگ انقلابی تعبیر شد (البته این چنین تشخیص نماند
درستی خود نشاندندیم اصالت معیارهای رونیائی در جو حاکم بر آن
روز ما بود که قبلاً صحبت کردیم) این تشخیص را درست مگوچب شد که
مقداری از انرژی و کار سازمان برای رفع این نقیصه که واقعا اصل نبود
به هیز داده شود. مثلاً قرار شد مهندس چه باید کرد انجمن و تشاد
مائی و... را مطالعه کرده وطنی تماسهای مستمری (علیرغم اشکالات
بسیار ازین آن) رفقا با او بحث کنند.

مهندس هیچگونه شور و حرکتی از خود نشان نداد و این تقریباً برای
ما کاملاً نامفهوم بود. فقط جریان عمل و شرایط سخت و خشونت بار
سالهای ۴۰ لازم بود که ماسک خوش ظاهر "مبارزین قدیم" را از
چهره های مایوس و ترسان و لرزان آقایان پروسورها و بهین سهین
پاره کند!!

این آقایان با اصطلاح روشن فکر که شهرت و نام گدائی خود را مد -
یون نام بود کردن استمدادهای انقلابی سالهای بحرانی ۴۰ و هوا -
داری از رفیقیم منحل و از سر تا پا سازشکارانه این سالها ~~مهندسان~~ ^{بروز}
انگوب در جنبی شرایطی از اوج گیری مبارزه انقلابی چه میتوانند
بکنند؟

وعدده هلی شیرین بورژوازی و احلام شیرین تر خرد بورژوازی
خودشان از یکطرف و حملات پیاپی به مبارزین و شکست شدید آنان از
طرف دوشیمان رژیم حاکم و همچنین دیدن تئوریهائی پشت سرهم
انقلابیون از طرف دیگر برای یکسره کردن کار آنان کافی بود. ماعیت
واقعی آنها از پشت همه تظاهرات رهاکارانه وقتی تضرع کان بر محرار
بورژوازی به سجده افتادنند و به عذرگشاهان گذشته پشانی بر خاک

درگاه سائیدن با همه زشتی و شرافت بخوبی روشن شد
عاقبت و نهایت عبرت آموز این آتایان از جمله همین آقای مهندس
چنانکه ما تجربه بیشتر و دید روشنتری میداشتیم در همان روزهای
قابل پیش بینی بود که در میان درختها تنها جبران کننده نقایص ظاهر
نه تمیز دهنده سرنوشت آقای مهندس. ایشان که روزگاری کباده
رهبری مبارزات مذهبی و قشرهای وسیعی از مردم محروم و روشنفکران
مستقل را میکشیدند امروز کارخانه ای دارند و بیدانی راحت! با استشار
تس چند جوانان زحمتکش وطن همانها که روزگاری ایشان قید آزاد کرد
نتان را داشتند روزگار را بخوبی میگردانند و شکر درگاه منان! والهیست
با مقداری تمیز سمت قبله ای که دادماند خلاصانه بجای میآورند!



بهین ترتیب نشان دادیم که چگونه سازمان با پذیرش این عناصر
توانست در چنان مرحله پیچیده ای درک نسبت درستی از شرایط و
ویژگیهای موجود جامعه نائل آید.

اما نکته ای که همچنان باقی ماند و ما آگاهانه از پرداختن به آن در آن
قسمت خودداری کردیم (بدلیل شیوه عومی که درین مقاله پیوست
گرفته بودیم و همچنین بدلیل پندشهای نارس که میتوانست برانگیزد)
این بود که چگونه این شاخه از تفکر مذهبی توانست عناصر نوینی از اید
فولوی پروتستانی را در خود جای دهد و بدین ترتیب بطور کیفی از شاخه های
اصلی خود جدا شود؟
توان سلسله عواملی که در این جامعه به ظهور چنین تفکری با این
ویژگیها انجامیده بود؟ چرا تنها در ابتدا عناصر معینی از اید فولوژی
پروتستان در چنین تفکری جذب شو باقی؟ بالاخره چنین مجموعه متشکلی
از اید آلیسم و ماتریالیسم انتحاس کدام جریان اجتماعی و تجلی
اید فولوژی کدامیک از اذکار و طبقات جامعه است؟

اگر نگاه مجددی تری به سیر تحولی که بخصوص از سالهای ۴۰ با
ورود سرمایه و حاکمیت آن بر اقتصاد جامعه ما مشخص میشود بیندازیم
پاسخ بسیاری از سوالات فوق روشن میشود.

خرده بورژوازی سنتی و بخصوص بخش های پائینی آن از جمله اشراف
هستند که بلافاصله با حاکمیت بورژوازی بزرگ والیست با سرمایه ایسم شروع
به تجزیه و تلافی میکنند.

۱ - خرده بورژوازی سنتی با تولید کوچک و تاریخی خویش مستقل از
تقسیم بندی اجتماعی کار در دوران حاکمیت سرمایه داری و در واقع در
نقطه مقابل چنین تقسیم کاری از خرده بورژوازی در حال تشکیل ای که
خاص دوران حاکمیت سرمایه داری است و لایقهای اداری - فرهنگی
ارتش و پلیس او را تشکیل داده و با واپسته است ممتاز میشود. اولی
در شرایط سلطه سرمایه داری رویه انحطاط رفته و بخش هایی از آن که
با قدرت حاکم به سازش نرسیده اند دست به مبارزه خواهند زد اما در وسی
مستقلا محصول پیدایش شرایط سرمایه داری بود و از وجود از منتفع

تولید کوچک و سنتی آنان علیرغم نیروی عظیمی که بالذاته در خود دارد بهرور در زیر سلطه عظیم تولید بزرگ رو با انحطاط میگردارد و با انحطاط خویش زندگی اقتصادی و اجتماعی این قشر را دستخوش تغییر و شکری مینماید. در چنین شرایطی که مالکیت های کوچک موجود در حیطه عملکرد حاکمانه بورژوازی بنفع مالکیت های بزرگ تغییر جهت میدهند این قشر در وهله اول بخش های زیرین آن مرکب از پیشموران کوچک شهری - صنعتگران جز و تجار خرده پا اجبارا به سمت طبقه جدید و در حال تکوین پرولتاریای شهری حرکت اجتماعی خود را آغاز میکنند.

این سرزنش محتوم بود اما با اینوصف مانع ازین نمیشد که خرده بورژوازی سنتی بدون هیچگونه مقاومتی سر تسلیم در مقابل چنین آینده مرکبای فرود آورد.

اویه قدرت عظیم طبقاتش - به نیروی عظیم تولید کوچک و همچنین به تاریخ سراسر مبارزه خود و نهاد های فرهنگی مبارزه جوانه ای که در شکل مذهب (تنبیح) نشان داده میشد متکی بود. از اینجهت تصمیم به مقاومت میگرفت. اعتراضات و مقاومت های کوچک تبدیل به حرکت های مقاومت و مبارزه جوانه بزرگ میشد. بازار به مثابه قلب چنین مبارزه ای به عنوان در میایند. مقدمات قیام در چنین جریانات ظاهرا از هم گسیخته کوچک و همچنین در جریان اعتصابات و تظاهرات گروه های متعدد از توده های متوسط شهری فراهم میشود. و بالاخره بعد از ده سال تحمل سکون و فشار زجر آور دیکتاتوری سیل بنیان کنی از توده خشمگین شهری به حرکت در میاید.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

میشود از اینجهت بسیار محافظه کار بوده (بخصوص بخش های بالای آن مدیران صنایع - مهندسين و کارشناسان عالیرتبه صنعتی - سیاسی - نظامی و...) و غیر قابل انکاش هستند.

تکیه بر روی ویژگی های سنتی بودن خرده بورژوازی به معین جهت یعنی جدا کردن این دو تشر است.

درست است که نطفه این حرکت در دل خرده بورژوازی متوسط و مبارزه جوی بازار (۱) بسته میشود اما این حرکت میتواند بسیاری از روشنفکران و نیم روشنفکران خصوصا دانشجویان و محصلین شهرهای کوچک و باقی مانده هایی از عناصر و اعضا سازمان های ملی و گروه های کوچک سیاسی (مذهبی و غیر مذهبی) و همچنین اقتدار این تر خرده بورژوازی پیشه وران جز و کاسبکاران شهری خرده مالک های جز و دهات - اطراف شهرها (که بخصوص در ارتباط نزدیک تراق اقتصادی فکری با خرده بورژوازی شهری بودند) و بالاخره عناصری از کارگران آگاه

۱ - اصطلاح " بازار " همیشه در ایران نوع خاصی از روابط تولیدی را که طبعا بازم بر اساس تولید خرده کالایی است تداعی کرده است که شاید در کشورهای دیگر خصوص کورهای غربی نمونه مشابهی نداشته باشد. خرده بورژوازی تولیدی یا تجاری بازار با هزاران رشته مرفی و نل مرفی به تمام شاخه ها و رشته های تولید - توزیع مبادله کالاها در مقیاس کشوری تسلط داشته است. تمام پیشه وران و کاسبکاران شهری - واسطه ها و تاجران جز و... و حتی تولید کنندگان جز و روستاها (خرده مالک ها) شبکه توزیع کالا های شهری در روستا و انتقال تولید روستایی به شهرها و... (یاد رواقع صورت میگرفت) در یک کلام سرنخ بسیار

همگی تحت نظارت فعال و در ارتباط مستقیم با خرده بورژوازی

بازار صورت میگرفت. (یاد رواقع صورت میگرفت) در یک کلام سرنخ بسیار

پیچیده بهم روابط تولیدی (خرده کالایی) در سراسر کشور از شبکه سراسری بازارها در شهرهای بزرگ و آنهم بنویه خود از بازار تهران باز میشد. ۲ - شورش دهقانان و کشاورزان و زمین دره ۱ خردانکه ناگهان با بیل و داس و کلنگ به سمت تهران سرازیر شدند و با همینطور شهرهای و... و دهات اطراف آن.

شهری را بدنبال خود بکشاند (۱) .

شکست این قیام که عالمترین کوشش جمعی و متحد این طبقه علیه بورژوازی تازه به قدرت رسیده وابسته با امپریالیسم رادیکال است تنها آخرین احقرهای سیاسی - اقتصادی خرده بورژوازی را برافروخته و بلکه همچنین ناتوانی و نارسائی ایدئولوژیک او را با تمام وجهه بنمایش گذارد. این نمایش مخصوص برای صادقترین روشنفکران ای که تحت تاثیر چنین تفکری (تفکر مذہبی) عملاً در مبارزه ضد امپریالیستی - ضد - استعماری خلق شرکت کرده بودند بسیار عبرت آموز بود .

شکست قیام ۱۵ خرداد بمثابة سرنوشت محتوم تمام ایدئولوژیها و سازمانهایی که خواسته باشند تنها در محدوده تفکرات خرده بورژوازی خود و طبیعتاً با اتکا به همان نیروها در مقابل امپریالیسم (یا قدرت سرمایه وابسته باو) قرار گیرند ضعیفها و نارسائیهای بنیانی چنین مبارزاتی را آشکار میساخت . (۲)

اما ایدئولوژی پرولتاریا نیز بمعنای خاص آن یعنی آن تئوری که بتواند با مبارزه ضد امپریالیستی خلق ما را تدریجاً کوبیدن کامل سیستم

۱ - در اینجا نکته بسیار ظریفی موجود است و آن تشخیص درست دو جهان کاملاً متفاوت مرفقی و ارتجاعی درین دوران بحرانی از یکدیگر است که در عین اینکه در دوسوی مخالف هم جرکت کرده اند اما بظاهرها هم منتهی شده اند .

جریان اول همان مبارزه مرفقیانه و گسترده خرده بورژوازی و اقشار - پائین طبقه متوسط طبقه نفوذ امپریالیسم (بخصوص امپریالیسم آمریکا) و سرمایه داری بزرگ وابسته با آن است که این آن در قیام ۱۵ خرداد متجلی شده اما جریان دوم عبارتست از آخرین ناله های محتضراته - مرتجعترین و عقب مانده ترین قوای الهایی که نتوانسته بودند بنوعی سازش با بورژوازی تازه به قدرت رسیده دست یابند و از اینجهت با علم کردن تنی به صدمه .

۲ - رجوع کنید به صفحات ۳۹ و ۴۰ همین مقاله .

استثنای جا که هدایت نماید نمیتوانست چیز لایتنیر و اردانی . یا ساخته و پرداخته شده از پیش باشد (۱) چرا که از نظر عقلی عینیت این ایدئولوژی آنگاه برای ما فراهم میشد که ما عملاً دوران تولید سرمایه ای کاملاً نهاده و نیروهای تولیدی نوین در عرصه مناسبات سرمایه داری بظهور پیوسته باشند . اما چنین تحولی هیچگاه یکباره صورت تحکیم جامعه جدید از دل جامعه کهن زاده میشود و نه تنها آثار و تبعات آنرا بهمراه دارد . از اینقرار این ایدئولوژی نیز بمثابة اولین و ضروریترین آثار تحول جدید - اقتصادی در جامعه ما تنها در رابطه با تکامل نیروهای تولیدی در رابطه با بسط تولید مناسبات بورژوازی و مقابلاً در رابطه با تشنگ و آگاهی پرولتاریا (پیشتازان این طبقه) امکان تکامل و گسترش گیافت و نمیتوانست بادر ک - خصوصیات ویژه مبنی توان این خاص خود را عرضه کند .

بقیه مآورقی از صفحه قبل

۱ - نکته ما روی " معنای خاص ایدئولوژی پرولتاریا " و یا وارداتی و ... نبودن آن به هیچوجه بمعنای محدود نمودن این تفکر به چارچوب تنگ ملاحظاتی یا شرایط محدود نیست . همچنین باز هم بمعنای آن نیست که مثلاً این تفکر فقط در شرایط حاکمیت سرمایه داری در هر کشور در هر منطقه و بطور جداگانه امکان ظهور دارد . چرا که پیدایش طبقه کارگر و طبیعتاً ایدئولوژی این طبقه بمثابة ایدئولوژی طبقه ای کآینده جهان از آن اوست یک امر جهانی است که در مجموع قوانین عام خود را

بر تمام تحولات آنی جهان جاری و ساری میکند .
باین توضیح مرا

به بیان دیگر: همانطور که بین بورژوازی تازه به قدرت رسیده و اشکال ابتدائی حاکمیت سیاسی - اقتصادی آن که هنوز از اختلاط با عناصر فرتوت قودالی (اقتصاد - سیاست و فرهنگ آن) رها نشده است با بورژوازی (۱) که توانست با حاکمیت کامل و تشکیک روز افزون خود راجعه بنیان - های اجتماعی و طبقاتی را در جهت ضایع خود تغییر داده و تجزیه کامل و قطب بندی طبقات را در جامعه موجب شود فاصله زمانی و دوران انتقالی وجود دارد همانطور نیز میان کارگرانی که هنوز متشکک نشده اند (و -) همینطور بخش دهقانان (مزبور گشته اند با کارگرانی که دوران تشکیک و قدرت کامل و فائقه بورژوازی را میگذرانند و یک دوره مبارزه را آغاز و با حتی دوره دیگری را به انجام رسانیده اند تفاوت موجود است .

طی این مسیر تکاملی بدون عبور از یک مرحله وسطی و یا یک دوره انتقالی غیر ممکن است .

اما درین مرحله وسطی و در چنین دوره انتقالی انواع ایدئولوژیهای بنیادینی خرد بورژوازی از راست ترین تا چپ ترین شکل آن امکان ظهور مییابند (۱)

بقیه پاورقی از ص . ق

با این توضیح مراد در اینجا عبارتست از اشاره به آن سلسله علل زیربنائی که پشتوانه مادی این ایدئولوژی را در شرایط خاص یک جامعه فراهم ساخته و با اجازه میدهد که با حرکت بر روی چنین زمینه عینی ای قوانین خاص و ویژه خود را عرضه کند . این سلسله علل زیر بنائی همانها - هستند که جریان اجتماعی از جریان رسوخ و نفوذ فرهنگی یک تفکر پدید آید و ظهور یک تفکر را بشماره محصول ذاتی و طبیعی یک جریان و یک کشور و تحت شرایط خاص جدا میسازند .

۱- هیچت نیست که ما اکنون با خیل تقریباً بی حسابی ازین تفکرات و گروهها و محفلها که بدنیال و همراه آنها بوجود آمده اند روبرو هستیم . در اشکال علنی و پنهانی آن نمونه تفکر علی شریعتی به عنوان تفکر اقتدار گرانه های ملی - جیب منتهی و غیره که در عصری از قسمل بندی بینوا

از نظر کلی ایدئولوژیهای خرد بورژوازی ماهیتاً دارای خصلت بنیادینی هستند (مراجعه کنید به ابتدای مقاله خرد بورژوازی) اما در شرایط جدیدی که خرد بورژوازی از جهات مختلف تحت فشار حاکمیت سرمایه بزرگ (به خصوص شکل وابسته آن) دچار تجزیه و تلاشی شده است این خصلت بنیادینی متناسب با تلاطم اجتماعی او شکل جدید و متحرکی مییابد . نوسانات ایدئولوژیک بخش های مختلف آن تا آنجا که این بخش ها بالاخره در طبقه قشر یا گروه اجتماعی تجدیدی که از تقسیم بندی جدید کار در دوران حاکمیت سرمایه بوجود آمده تثبیت شوند ادامه مییابد .

بدین ترتیب اشکال جدید و نو ظهور ایدئولوژیهای بنیادینی چیزی نیستند جز انعکاس فکری و کوشش های علمی این اقتدار درین دوران - انتقالی !

طبیعی است در چنین دورانی بخش هایی از خرد بورژوازی که به سمت پرولتاریا میل میکنند نوع خاصی از ایدئولوژی بنیادینی را که در عین حال هنوز هم ماهیت خرد بورژوازی دارد افاده میکنند که دارای عناصر مشخص و حثری و رشدی از عناصر اصلی ایدئولوژی پرولتری میباشند . البته رشد این عناصر موکول به درجه فشار طبقاتی و دربراین بخشها و شدت جریان سلب مالکیت کننده آنها و رانده شدنشان به سمت طبقه کارگر است .

در اینجا توجه به مظاهر عمومی ایدئولوژی طبقات متوسط در ایران و شکل خاص بلای منافع و مکتوبات طبقاتی آنها در شرایط خاص جامعه ما بلحاظ دنبال نمون غیر کامل این تفکر اکت ضروری است .

در ایران مذاهب بعد از اساسترین شکل تجلی ایدئولوژی خرد بورژوازی سالیان درازی چگونگی زندگی و مبارزه و کلا حیات مادی این طبقه را توجیه کرده است بطوریکه ایده آلیسم موجود در ذات این تفکر (تفکر مذہبی) اساسترین هسته ایدئولوژیک این طبقه یعنی ایده آلیسم خرد بورژوازی

بقیه از پاورقی ص . ق

بقیه یاورقی از ۱۱

و گروههای میانه چپ مدعی و نمونه تفکر عاصری از قبیل بهشتی بعنوان نشانه تفکر مرفه ترین و طبیعتاً راست ترین جناح های خرد و بورژوازی که بین از جد استعداد نزدیک شدن به قلب حاکم را دارد و قابل شمارش هستند.

(۱) به درك صیق این قسمت مستلزم آشنائی بیک سری مفهات مادی از فلسفه و تاریخ و سیر تکامل اجتماعات و معرفت بشری و ... خواهد بود. کتابین مسئولین و وظائف قبل از شروع این بحث برنامه مدونی را راجعه این مسائل در کلاس گذرانده باشند. بعنوان مثال مفاهیم و سوالات ذیل باید بطور محوری برای رفتای خواننده تحلیل روشن شده باشد:

الف - آیا این تفکر ایدئولوژی اخلاقی و معنویات و ... است که زندگی اجتماعی کوچگونگی حیات مادی بشر را تعیین میکند و یا اینکه بحکس این موقعیت اجتماعی کوچگونگی زندگی و حیات مادی انسان است که تعیین کننده تفکرات ایدئولوژیهای اخلاقی و معنویات است؟ چرا.

ب - اهلترین وجه تمایز ایدئالیسم و ماتریالیسم در چیست؟
ج - مبارزه تاریخی ایدئالیسم و ماتریالیسم چه مسیری را طی کرده است و نقاط گره و بحرانی آن در چه ادواری و به چه مناسبههای اجتماعی - اقتصادی پدید آمده است؟

د - پیرویه رشد و تامل تفکرات ماتریالیستی از ماتریالیسم ابتدائی تا مفرطیسم تا ماتریالیسم انسکیکو پدیستها (اصطلاحاً المصاری - دید روز ...) و ماتریالیسم مکانیستی فوریباخ و تکامل و تحول آن راه ماتریالیسم دیالکتیک توضیح داده و محتوی اجتماعی هر یک از آنها را تصریح نمایید.

بقیه یاورقی از ص ۱۴ -

همینطور پیرویه تکامل اسلوب شناخت دیالکتیک را در طول تاریخ مورد بحث قرار داده (از هراکلیت تا هگل و از هگل تا مارکس) تفاوتهای اصولی و تضادهای بنیانی دیالکتیک هگلی را با دیالکتیک ماتریالیستی توضیح دهید.

ه - آیا بنظر شما ماتریالیسم قرن هیجدهم ماهیتاً یک تفکر ایدئالیستی است؟ دیالکتیک هگلی چگونه؟ چرا. بخصوص - روشن کنید ماتریالیسم قرن هیجدهم نماینده چه جریان اجتماعی در اروپای آنروز است؟

آیا هسته تفکر بورژوازی ماتریالیسم تر است یا تفکر قودالی؟ همچنین ایدئالیسم بورژوازی با ایدئالیسم قودالی چه تفاوت - هایی دارد؟ و این تفاوتها از کجا ناشی میشود؟

و - آیا ماتریالیسم دیالکتیک بمثابة هسته اساسی تفکر مارکسیستی ابداع و اختراع متفکرین و جامعه شناسان قرن ۱۹ از جمله مارکس و انگلس و ... است و یا اینکه ظل و موجبات دیگری پیدایش ظهور آنرا ضروری ساخته اند؟ درین صورت این ظل و موجبات چیست؟ وجه نتایجی کاملاً متضادی ازین دو نوع تحلیل گرفته میشود؟

ز - آن سلسله ظل تاریخی اجتماعی و اقتصادی را که منجر به بروز و ظهور مارکسیسم در اروپای رشد یافته صنعتی گردید تحلیل کرده روشن نمائید: که چگونه همین تفکر در جریان رشد تضادها و مبارزات اجتماعی حتی در زمان خود مارکس تکامل یافت! برای شروع این کار بدنیست تحلیل مقدماتی دیگری از پیرویه رشد و تکامل نظرات مارکس که از افکار و افکار بسیار متحول قرن نوزدهم (اوایل نیمه های آن) اروپای صنعتی در مایه گرفته است بعمل آورید.

ح - چرا میگوئیم ماتریالیسم دیالکتیک یک کل منسجم است؟ و دیالکتیک بدون ماتریالیسم و ماتریالیسم بدون دیالکتیک دیگر معنایی ندارد؟ (جز همان معنای تاریخی که قبلاً تحلیل کرده اید)

ط - چرا میگوئیم ایدئولوژی طبقات غیر پرولتری ماهیتاً ایدئالیست است؟ در این نظرگاه ایدئولوژی طبقات مختلفی که در طول

تاریخ پدید آمده اند و بررسی قرار دهید .

ی - آیا تکیه مادی ماهیت ایدئالیستی ایدئولوژی این طبقات (طبقات غیر پرولتری) بآن معنی است که هیچ عنصر ماتریالیستی در تفکر و عمل آنها موجود نیست ؟ همچنین آیا این ایدئالیسمی است که ایدئوآلیسم همگی این طبقات یکسان و یکسکک است ؟ اگر اینطور نیست اولاً : تضادهای ایدئولوژیک میان طبقات را بطور عام در تئوری و در عمل هر یک از آنها مشخص کرده و ثانیا معلوم - نمائید در چه وجود عناصر ماتریالیستی در هر یک از این تفکرات بطور نسبی چه اندازه است و به چه اعتبار و علتی بوجود آمده است ؟

ک - چرا هسته اساسی هر تفکر مذہبی بالاخره نوعی از ایدئوآلیسم را افاده میکند ؟ آیا اسلام هم شامل همین قانون میشود ؟ (اسلام بهر معنایی که مورد قبول است !) اگر اینطور است پس توجه شد که اسلام به عینیت و برخورد مادی کردن با بسیاری از پدیده ها کهنه های آنها در آیات و حتی نام سور قرآن مشاهده میکنیم . (از قبیل اشاره به شب و روز - گردش زمین و ستارگان زندگی و حیسات نباتات و شکفته شدن حیات از دل زمین مرده پیدایش نواز کهنه و خلقت پسر چیده جانوران و انسان و پدیدگیهای روانی و ... او و اشاره به تاریخ طول و اقوام و ... لزوم شناخت قوانین آن و بدرس گرفتن از آنها و با همچنین توجه به برخی قوانین متفق حاکم بر اجتماعات مانند توجه به تضاد نیروهای ~~مادی~~ حق و باطل و مبارزه آنها و نابودی نهایی باطل و ...) به چه چیز تعبیر میشود ؟ این سوال را با توجه به سوال مقدماتی زیر پاسخ دهید که آیا ~~تفکر~~ قبول اصولی از این قبیل که " جهان قابل شناخت خارجی (جهان مادی) مستقلا از ذهن ما وجود دارد " و حتی اینکه " این جهان قابل شناخت هست " و سایر اصولی که برخلاف نظرات برخی از ایدئوآلیست های کلاسیک دلالت دارند میتواند برای ماتریالیست بودن (~~ماتریالیست~~) و یا در واقع به زمان مرسوم !

غیر ایدئوآلیست بودن کافی باشد ؟ بر حسب چگونگی جوابی که بدین سوال میدهند کتاب شناخت خودمان را دوباره مورد تجدید نظر و انتقاد اصولی قرار دهید .

ل - چرا میگوئیم طبقه کارگر اصولا گرایش ماتریالیستی دارد و چرا مارکسیسم بعنوان تنها ایدئولوژی طبقه کارگر شناخته میشود ؟ آیا این یک ادعا است و یا اینکه پایه علمی محکمی برای آن موجود است ؟

چرا - اکنون ازین دیدگاه چه انتقادات اصولی میتوان بر مقاله خرده برد - بورژوازی وار نکرد ؟

م - چه روابطی بین ایدئوآلیسم موجود در طبقین تفکر مذہبی مذکوره بهیچتا نمیتواند از ایدئوآلیسم موجود در طبقین اسلام جدا باشد یا ایدئوآلیسم سیاسی - تشکیلاتی سالهای پیش ازین ~~این~~ میبینید ؟ آیا اشکال - وضعیهای موجود در خط مشی سیاسی ~~کهنه~~ های کار در این تشکیلاتی ~~چون~~ (که قبلا مورد بحث قرار گرفته اند) هیچگونه مبنای اعتقادی و فلسفی ندارد ؟

ن - اندیوید آلیسم شدید موجود در تفکر اسلامی را (باز هم اسلام بهر معنایی که در نظر گرفته گردد) بعنوان یکی از پایه های اساسی ایدئوآلیسم ذاتی نهفته در آن مورد بررسی و احصاء قرار دهید . بهترین منبع مکتب تحقیق میتواند همان قرآن باشد .

باز در

م. س. س.